

M.A.LIBRARY, A.M.U.

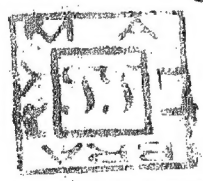


PE1675

فَهْ نَحْيَا حَسْبَا



مذکرہ انجوتین در شرح حال  
مشاہیر نوان عالم از عرب و روم  
و ہند و پنج از صدر اسلام تا کنون  
را و صاف احمد سیدہ و صفات  
پندیدہ آنها و اشعار ی کہ در عربی فارسی  
و ترکی گفتہ اند و حکایات و عجایبی  
کہ از آنها روایت شدہ کہ ارباب  
تصانیف و مصنفین ہم ذکر فی آنها  
نکرده اند بہر تہ صوفی و نجفی  
تصنیف و طباعیت



خُورِ مَقْصُورِ الْخَمْسَا

فهرست کتاب مذکوره انجوائین

صفحه	فهرست کتاب مذکوره انجوائین	صفحه
۲۳	اسماء بنت عبدالمطلب	۳
۲۴	اسماء بنت عیس و دختر جعفر طیار	۷
۲۵	اسماء بنت محمد بن حصری	۱۱
۲۵	اسماء بنت یزید انصاری	۱۱
۲۶	اسماء بنت شمس الدین محدث	۱۱
۲۶	اسماء العامریه از امانی اندلس	۱۱
۲۶	اسماء بنت از نو ان اسلامبول	۱۲
۲۷	اعتماد از جواری مقتدا شبلیه	۱۲
۲۸	اعرابیه از ثمان بادیه نجد است	۱۳
۲۸	امامه بنت حسن و ج	۱۳
۲۹	امامه بنت ابی العاص	۱۴
۲۹	امامه المردیه از نسا امحاسبیه است	۱۴
۳۰	آمنه الجلیل از صلحای زنجان عرب	۱۵
۳۱	امه الخاق و دختر عبداللطیف بن صید	۱۵
۳۱	امه العزیز شریفه زنی از اندلس بوده	۱۵
۳۱	ام ابان زنی است خشمیه	۱۵
۳۲	ام امین مادر اسامه بن زید	۱۶
۳۲	ام ایوب انصاری	۱۶
۳۲	ام لبیدر دختر عبدالعزیز اموی	۱۶
۳۲	ام لبید بن خرام الکلابی زوجه	۱۶
۳۵	ام حمیل از اقوام ابوهریره	۱۶
۳۵	ام حبیبه بنت ابی سفیان	۱۷
۳۶	ام حسان کوفی	۱۹
۳۶	ام الحکم البیضاء دختر عبدالطلب	۲۰
		آمنه بنت وهب مادر رسول خدا
		آزاد زوجه شمر بن باذان غزو فزونی
		آسیه خانم مادر مختلی شاه قاجار
		آسیه دختر جالد بن صباح بن ابی منصور
		آغا کوچک جدیه روح سیف شیراز
		آغا باغی زوجه مختلی شاه قاجار
		آقا س
		آمنه زوجه ابن دین شاعر است
		آغا بکی دختر سیرامیران شاه
		آغا یکم از نسا عالی درجات است
		آمنه بنت شرف الدین الدمشقی
		آمنه رملیه
		آمنه بنت علی بن عبدالعزیز دمشقی
		امی فاطمه خانم از نسا اسلامبول
		آغا ملک بنت ابراهیم بن خلیل
		آمنه خلیل دختر عقیل ابن اسطالب
		آمنه غیلان بن سلمه از قبیل بنی ثقیف
		اخت المزی همیشه ابواب ابراهیم المزی
		ارسلان خاتون از سلاجقه ایران
		ارجمانی ستمی قدسیه زوجه محمد شاه
		ارجمند بانو یکم ملقب به ممتاز محل
		اروی بنت اسحاق بن عبدالمطلب
		اروی بنت العبد المطلب
		اسماء ذات النطاقین دختر خلیفه اول

۴۹	ام کلثوم الکبریٰ دختر حضرت امیر	۳۷	ام حکیم الواصله زوجه عبدالعزیز اموی
۴۹	ام کلثوم صغریٰ دختر حضرت امیر	۳۸	ام خارجه از نسا معروفه عرب
۵۰	ام کلثوم دختر عبداللہ بن عامر	۳۸	ام انخیز از نسا ابوالنجم شاعر
۵۰	ام سعید دختر خالد خزاعی	۳۸	ام انخیز بنت اشیرش کوفی
۵۲	ام ابی ر دختر عبداللہ بن ابی	۴۰	ام الدردا
۵۲	ام هرون دارای مقام ولایت	۴۰	ام انخیز بنت حمزه خلیفه اول
۵۲	ام ہاشم زوجه زید بن معاویہ	۴۱	ام رطله القشیریہ
۵۳	ام بانی دختر ابوطالب	۴۱	ام رومان زوجه خلیفه اول
۵۳	ام بانی دختر حافظ بن ابی الدین	۴۱	ام سعید دختر عصام حمیری
۵۳	ام بانی مریم دختر شیخ نورالدین	۴۲	ام سلمه دختر رسول خدا
۵۴	ام لہنا دختر قاضی ابومحمد عبدالحق اندلیسی	۴۲	ام سلیم دختر لیث بن خالد
۵۴	ام الشیم	۴۳	ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز
۵۵	ام الشیم	۴۴	ام عباس دختر ابی الفتح ضیفی
۵۶	امات المؤمنین مقصود زوجه حضرت	۴۴	ام حقیل فاطمہ بنت اسد
۵۶	امیہ بنت عبدالملک بن سنان	۴۴	ام العلا دختر یوسف اندلیسی
۵۷	امہ الغفاریہ امیہ بن ابی ذر غفاری	۴۵	ام علی زوجه احمد خضروہ
۵۷	امیر الدولہ بانوی سرای علی حضرت	۴۵	ام عیسے از نسا معروفه صحابیہ
۵۸	پادشاہ ایران ناصر الدین شاہ قاجار	۴۵	ام الفتی مادر انجمنیت کہ در حبس جیل
۵۸	آغا بیک ہریش عہد		از بجا خضر تہ قرآن امید آن برد
۵۸	آغا بیک دختر قمر قزاقی خراسانی	۴۵	ام الفتح دختر احمد بن کامل
۵۸	آقا دوست سبزواریہ	۴۵	ام الفضل زوجه خاں عباس عم رسول خدا
۵۸	امامہ دختر حضرت امام محمد تقی	۴۶	ام الفضل دختر مامون عباسی
۵۸	ام عبد اللہ دختر حضرت امام حسن		





- ۸۰ جانان یکم ہندیہ  
۸۰ جمیلہ سلطانہ دختر ملک عادل  
۸۰ جمال النساء بغدادیہ  
۸۰ جمیلہ دختر ناصر الدولہ  
۸۰ جمانہ دختر ابی طالب  
۸۱ جنان محبوبہ ابی نواس  
۸۱ جوہرہ دختر بہتہ اللہ  
۸۲ جویریہ از زوجات رسول خدا  
۸۲ جھن خانم بانوی محرم حضرت امام علی  
۸۳ جھن آرا یکم دختر شاہ جهان  
۸۴ جھن خاتون شیرازیہ  
۸۴ جھن زوجہ شاہ اسماعیل صفوی  
۸۴ جھن شاعرہ دہلویہ  
۸۵ حاجی قادیان دختر اکندر پاشا  
۸۵ جہی زنی مدنیہ است  
۸۶ حبیبہ خانم بنت علی پاشا از اہل بکرت  
۸۸ حجابی دختر طالی استر آبادی  
۸۸ حجابی از نوان کلیا یکان  
۸۸ حجناء  
۸۹ حرۃ نام زینب الشعریہ  
۸۹ حسانہ التمیمہ دختر ابو جہیم ثاعر اہل  
۹۰ حسنہ از جواری ممدی عباسی است  
۹۰ حفصہ دختر خلیفہ ثانی از زوجہ حضرت  
۹۱ حفصہ بنت محمد بن

- ۹۲ حکیمہ دمشق  
۹۲ حلیمہ بنت ابی ذؤبہ از حضرت عمر  
۹۲ حلیمہ یکم آغا دختر سلطان جہر  
۹۳ حروثہ شاعرہ اندلسی  
۹۴ حنظلہ المعتزہ  
۹۴ حمیدہ البربریہ مادر امام موسی کاظم  
۹۵ حمیدہ بانو یکم زوجہ نضر الدین محمد  
۹۵ حنیفہ القسریہ  
۹۶ حیاہ خانم زوجہ شاہ اسماعیل صفوی  
۹۶ حیات النساء بہکم  
۹۷ خیالی زوجہ نور علی شاہ  
۹۷ حاجیہ زوجہ فتح علی شاہ قاجار  
۹۷ حلیمہ از نساء مشہور اسلامبول  
۹۸ حنیفہ بنت احمد بن داود  
۹۸ خدیجہ کبر ائمہ المؤمنین زوجہ حضرت  
۱۰۰ خاتون والدہ سلطان ملک عادل  
سیف الدین ابی بکر بن ایوب  
۱۰۰ خدیجہ الست دختر معصم عباسی  
۱۰۰ خدیجہ سلجوقیہ دختر داود بن یحییٰ بن  
۱۰۰ خدیجہ بنت ہدراں  
۱۰۱ خدیجہ بنت القیم معروفہ بابتہ العیز  
۱۰۱ خدیجہ بنت الماسون  
۱۰۲ خدیجہ دختر ابو القاسم النوری  
۱۰۲ خدیجہ بنت العبد الواسع

۱۱۸ دنا نیر جاریه ابن کناسه  
 ۱۱۹ دنیا جاریه عبدالسلام معروف بکیکین  
 ۱۲۰ دولت نایبم دختر محمد عظیم شاه  
 ۱۲۱ بن اورنگت درس  
 ۱۲۰ دهناد زوجه عجاج راجر مشهور  
 ۱۲۱ ذات الاذنین  
 ۱۲۱ ذات احوال از جاریه بیرون  
 ۱۲۱ ذات النجار لقب بجهت صفتی و فرزند  
 ۱۲۲ ذات النطاقین اسماء دختر خلیفه اول  
 ۱۲۲ ذلفا از جاریه خلفای اموی  
 ۱۲۳ ذلفاء  
 ۱۲۴ ذلفاء جاریه ابن طرخان  
 ۱۲۵ رابعه دختر ابن حجر عسقلانی  
 ۱۲۵ رابعه بنت الحسین النخعی  
 ۱۲۵ ریا العقیلیه شاعر بصیری  
 ۱۲۶ رابعه صدویه دختر اسماعیل العدوی  
 ۱۲۷ رابعه شامیه  
 ۱۲۸ رابعه حیلانیه  
 ۱۲۹ رابعه صفهانی از سلاطین آل ساسانی  
 ۱۲۹ رباب دختر امیر القیس  
 ۱۳۰ رباب زوجه امیر شاعر  
 ۱۳۰ رباب دختر جمیل از بنی ذهل  
 ۱۳۱ ربیعہ جاریه ابن راسم  
 ۱۳۲ ربیعہ زوجه زید بن عبد الملک

۱۰۲ خرقاء محبوبه ذوالرمه شاعر  
 ۱۰۲ خرقاء الصحابه زنی زنجباری بوده  
 ۱۰۳ خلیفه المکیه مملوک ابن شماسه  
 ۱۰۳ خنساء شاعره معروفه  
 ۱۰۸ خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه قاجار  
 ۱۰۸ خوله دختر ثعلبه از صحابیات  
 ۱۱۰ خوله خواهر سیف الدوله ازال حمدانی  
 ۱۱۰ خوله بنت جعفر الحنفیه  
 ۱۱۰ خیره مادر حسن بصری  
 ۱۱۱ خیزان جاریه خلیفه عباسی  
 ۱۱۱ خان زاده دختر میر یادگار  
 ۱۱۱ خدیجه خاتم زوجه کریم خان زند  
 ۱۱۲ خدیجه دختر احمد بن الطنبی  
 ۱۱۲ خدیجه بنت الملک  
 ۱۱۲ خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرقطه  
 ۱۱۳ خوله بنت الازور  
 ۱۱۴ دارمیه اکبریه از بنی کناسه  
 ۱۱۴ دلاشویه صاحب سلاطین مادر سلطان  
 ۱۱۴ دقاق منشیه  
 ۱۱۷ دفره  
 ۱۱۷ دلشاد خاتون دختر قراش بن امیر جوان  
 ۱۱۷ دلشاد خاتون دختر امیر علی بک  
 ۱۱۸ دلشاد شاعره  
 ۱۱۸ دنا نیر جاریه خالد بنی

۱۳۲ رقیه بنت نصر و رجب بنت یحییٰ  
 ۱۳۳ رشید کاشانی و دختر باقی کاشانی  
 ۱۳۳ رقیه سلطان و دخترش الدین قش  
 ۱۳۳ رقیه از جاری عبد الرحمن ثالث  
 ۱۳۳ رقیه بنت ابی صفی  
 ۱۳۴ رقیه رقیه حضرت رسول خدا  
 ۱۳۵ رقیه و دختر حضرت امیر  
 ۱۳۵ رقیه و دختر محمد بن ابی سب القشریه  
 ۱۳۶ رقیه بنت نبیره و رقیه بنت مشینه  
 ۱۳۷ ریاضت اکاشا و رقیه  
 ۱۳۸ روبی و ریاضت غفر لیلی  
 ۱۳۸ ریاضه سلام و ریاضه دختر سمون  
 ۱۳۸ زبیده خاتون و دختر جعفر بن منصور  
 ۱۳۹ زینب النساء و دختر عالمگیر و شاه  
 ۱۴۰ زینب النساء و دختر عالمگیر  
 ۱۴۱ ساج بنت طارث موصی که او عاتقی بود  
 ۱۴۲ سوده بنت زمعه و دختر رسول خدا  
 ۱۴۳ سیده و بنت سیدنا صحر جانی  
 ۱۴۳ نواب عالیه جهان و بنت پهل  
 ۱۴۵ شفا بنت عبد الدین عبد شمس  
 ۱۴۵ شیرین بانوی حرم خرد و پرور  
 ۱۴۶ شهر بانو و دختر زید و زوجه حضرت علی  
 ۱۴۷ صفیه و زوجه رسول خدا  
 ۱۴۹ ضعیفه بنت خرمیه بنت ابی انصاری  
 ۱۵۰ ضعیفه معاصره حکیم ازبک و طلحه

۱۵۰ عالیه و دختر خلیفه اول  
 ۱۵۱ عمره و دختر سعد بن عبد الله غذا  
 ۱۵۱ عکرت و دختر طرش بن رواحه  
 ۱۵۳ فاقره و زوجه مره اسدی  
 ۱۵۴ فاطمه و دختر اسود بن عبد الاسد  
 ۱۵۵ قره العین خلیفه طایفه بابیه  
 ۱۵۸ کنا و کنا و کنا و کنا و کنا و کنا  
 ۱۵۹ کثیر فاطمه و لبابه کبرا و لبابه صغیرا  
 ۱۵۹ لیلی بنت احمیمه و لیلی دختر حکیم انصاری  
 ۱۶۰ میمون و زوجه رسول خدا  
 ۱۶۱ ماریه بنت شمعون  
 ۱۶۱ متینه و دختر شام بن عروه  
 ۱۶۳ ملکه و دختر پادشاه سببا  
 ۱۶۴ میون بنت بحدل  
 ۱۶۵ مهری و زوجه حکیم عبد الغریز  
 ۱۶۶ هستی از زمان مشهوره که بنده  
 ۱۶۶ ماه لقانام و زوجه پری از شاه طکان  
 ۱۶۷ نور جهان و بانوی حرم جانشین  
 ۱۶۷ نسائی و زوجه حرم و والد شاه سلیمان  
 ۱۶۸ علی بن حضرت و کتوریا ملکه اعظمه  
 ۱۶۸ انکار و امیر طرین و سنا  
 ۱۷۵ هند و زوجه بنت عتبه  
 ۱۷۶ هفت عقیقه  
 ۱۷۶ همدی از سادات جرجان  
 ۱۷۷ یاسمن و زوجه میر عکرمی و اسفا

بسم الله الرحمن الرحيم

خامنه صنع که اوراق حسان آید  حلد را نیز بخیرات حسان آراید  
 زهی نگارنده قادر و برانده قاهر که در شیشه امتحان صورت بنات را جمال معنی داد و در صف  
 بسیاری از ربات مجال و دیعه کامل از معرفت و کمال خفا و از دو مان رسالت قبول عذرا  
 آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد را به و خسا کرد افشانش پرده نشینان را در مقون  
 فضایل و معارف شیخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرا  
 عقایل کشود مشوره عصمت از و طلب کرد معصومه نامی گشت و جاریه بزم آرائی و دلربائی  
 خواست محبوبه کرامی شد بترنم و ترانه مغنیه طبعهای خادرا مشعل ساخت و بشعله عشق هانی قلبهای  
 جادرا گرم و نرم نموده بکذاخت لکه را بخت ملوک نادر نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم  
 او گردانید تا باند که امر آن است و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است عطیست نسبت  
 بزنان و مردان یکسان حق این است که باید قافل نبود که در چنین زنان بوده اند که در مقنن  
 کدواریها نموده اند در فهم خفایا اجتہادی کرده و در حل خواص تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته اند  
 کشور گرفته اند صدکار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیراز آنها بدستی ذکر می کرده اند  
 مستقیم شدم که دهالات نساء مشهوره است قصاکم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این نام  
 از حسن اتفاق کتاب مشاییر النساء از مولفات ادیب سب محمد ذمینی اقدی بدست آمد مجاز  
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاطر درست میآمد بر آن افزودم و  
 بشکارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف راه باش ز حال زنان نیز آگاه  
 باش زن از فضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمه بن مضر بن نضر بن کنانہ بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سته لطن بالا رفت بحضرت خضر کاینات بنی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد و مادر آمنه برده دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر تره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب برده دختر عوف بن عبید بن عیوج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حب و نسب و بلکه کرم و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام خدات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کلام شرف از این فرزند که صدق کوه رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است با کمال حال صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در ملک از دواج جناب عبد المطلب آورد و این فریت را مخصوص فرزند سائر فرزای او کرد و ولادت عبد المطلبیت و پنج سال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد المطلب شب رسیده علاوه بر صاحت چون منظر و ملاحظه و لطف مخبر و شان عالی و ثراء متعالی نوری و جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم النبیین از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون مکان را رعیت خواهد داد از این رو بیا کار زنان عرب و نوان قریش بمسیری و فرا جت او رغبت و وصل و موصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این حادث غیر متناهی را نصیب آمنه خواست این جمله سعادست را برای او بیا راست و بنا بر سطور است بعضی از مؤرخین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد المطلب و آمنه بنه شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از نوا نوری که در جبین عبد المطلب بود پیشانی آمنه انتقال نمود و شکفتن کان حسن و جمال عبد المطلب در آن شب از حجاب خویش محزون بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی بگری و میا شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند و پسند رقیقه یا قیل و بنت نوفل بن اسد معروف با تم قاتل از برادر خود در قه شنبه بود که در این و آن پیرایه زمان عرصه وجود را بقدم و یکجود خود مشرف خواهد ساخت و جمعت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد نداشت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشید و لامع و سنای رسالت از غره خفا او سوز و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد المطلب پدر فرخنده که هر خود در احیای عرب گردش مینمود

شماره ایسا آن نور را درنا صیغه عبد الله بدید و مفتون و موصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر  
 آن تجسمه ظهور شود و نجاب عبد الله عرض حال نمود و دست دعا وصال ابواب مواعید گشاد و مال شیری  
 و عده وادانا انخواستش مامول مقرون بقبول نیا مد و عبد الله در این مضمون جواب گفت و در پی نهاد این دو

اما الحرام فالحمایه دونه	والحل لالحل فاستنبیه
فکیف لامر الذی یبغینیه	یحیی الکریم عرضه و دینه

غیاث الدین خواند میر جلیل التیر بنوید انخواستش را فاطمه ششمیه نجاب عبد الله نمود و فاطمه دختر حمزه  
 از بنات کرام جامی جمیل داشت و نبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه برا و معلوم شده بود که خاتم  
 انبیاء از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بدینا خواهد آمد لهذا روزی سر را بر عبد الله گرفت و گفت  
 چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شکر که و سپید از انیزه مالک است آنی عبد الله در جواب فرمود  
 بعد از حصول اجازه از پدر یکا میسر است اما در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و آن نور را حامل و  
 شامل روز و بکر که فاطمه ششمیه عبد الله را ملاقات نمود ان لمعان و ضیاء دریشانی او نبودش  
 و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موجب باور سیده محمود شد و البته متغیر و مخموم به  
 عبد الله گفت من آن نور را خواهم بودم و آن سعادت را طلب نمودم حال که آن بادیگیت  
 مرا با تو کار میست بر خمی این حکایت را فاطمه شامیه و جماعتی طبعی عدویه ثبت داده اند بعضی از مخومین  
 نوشته اند چون خبر فراوخت آمنه و عبد الله منتشر شد و ویت نقر زن ماهر و می شکین موسی از ملالت  
 و رشک در گذشتند و راه آخرت نبشته خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عالم  
 الغیبه سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده بی طریزین را بمیلاد مبارک  
 خود عبرت بهشت برین فرمودند و شکلات کار عالم را با سانی حل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب  
 اول فراوخت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از ان ناحیه مقدسه گذشت تا پنج این  
 زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره در آئینه مطلوب بیناید اما وقتی در اینجا هست و آن این است  
 که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم ان علی الاختلاف بار حمل نبوت فرو نهاد  
 و از انجبت آنرا ماه ربیع المولد و میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت  
 بشهر ربیع الاول شکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشغال نبوت از صلب عبد الله و ان



بکلمه شریف

نقطه شریفه حضرت رسالت بناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام ثلاثه بعد از روز تخرار و ذیحجه الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سهر رسالت را در ماه ربیع الاول پذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر هر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی تقریب طول یافته است و اگر ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیچیک موافق مذمت جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده ایست که همانا مقصود از ایام تشریق که در انبیاء اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم جلی است و ذیحجه وضعی که اهل جاہلیت سبیل نبی این تصرف را در مشورعیه میکردند و اسلام این امین رشت را نسخ نمود قال الله تعالی  
**اِنَّمَا الشَّهْرُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُجَاهِلُونَ عَامًا وَمُخْرِجُونَ عَامًا**  
**لِيُؤْخِذُوا عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ ذِينَ كُفَرُوا سَوَاءً أَعْمَلُوا سَوَاءً لَا يُلَاحِظُونَ إِلَهًا إِلَّا أَلَهُمُ اللَّهُ لَا يُلَاحِظُونَ إِلَهًا إِلَّا أَلَهُمُ اللَّهُ** بعبارة اخرى ماه انعقاد نقطه شریفه فی الواقع نفس الاثر جرب الفرد بوده است که قبایل عرب انرا بحکم نبی تخرار احرام قرار داده بودند و مناسکت حج بجای میآوردند و اندوختن مسند و رفع اشکال معنی نبی و کیفیت آن و رسومی که در انبیاء داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این امین کرده اند و رجای خود از کتب تقاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه و رسالت ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات در مرثیه اورجینان سروده و از خضایل حمید و جوامع کی او انما نموده اند بحیث

ذات الجمال لعفة الودینه	نبکی الفتاة البرة الامینه
اح بنی الله ذی السکینه	زوجه عبد الله والقرینه
صادرت لذی حضرتها رهینه	وصاحب المنبر بالمدينة

صاحب کتاب مواهب لدینہ می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم نظرمی نمود و این ابیات می سرود

یا بن الذی من حومة الحمام	بارک فیک الله من غلام
فودی غداة الضرب بالسهم	ینجی عن الملک المنعم



بمائه من ابل سوام فانت مبعوث الى الانام تبعث في التحقيق والاسلام فالله انهاء عن الاصنام	ان صح ما بصرت في المنام تبعث في الحل وفي الحرام دين ابيك البتر ابراهام ان لا تقالها مع الاقوام
--	---

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تير و سربها يا فتن حضرت عبداللہ بک صدمت که حضرت عبد  
المطلب خدا مجدر رسول اکرم و قوی چاه زفرم را که مدتی مسدود بود و خواب دیدخواست آنرا باز نماید  
قریش بنماغت جنگ برخاستند او گفت پروردگار را کرده نفر فرزند من عطا فرمائی که مراد  
ایشکار خیر ادا تو باشند و یکی از آنها را در راقه قربانی کنم خداوند باریا و دوسر کرامت فرمود و هنگام ادای  
نذر در رسید با تیری که عرب آنها را اقداح و از لایم پنا مندر قرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسر  
عبداللہ درآمد بصوابه عقل میان ده نفر شکر که خوشبختی بکف بود و عبداللہ قرعه زدند باز باسم عبداللہ  
در آمد عمل اده مرتبه مکر نمودند و در هر دفعه ده شتر فرو زدند بار دهم قرعه بر شتران اقداد و عبداللہ بک  
شتر از مرکب نجات یافت و از آن روز خوشبختی بکف بکشد شکر کردید و نظر بانمقدنه و دستان  
حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ ابن الدجین خطاب کرده  
و بنا بر عقیده او هیچ الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی  
که اسحق را فوج الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حتی میت و کل جدید بال و کل کسیر یفنی  
و اما سینه و ذکر ی باقی و قدرت کت خیر او ولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود پس ازین گفته راه برای دیگر پیود و از اشعار آمنه ابیات مسطورہ در  
ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبداللہ به نظم آورده

عفا جانباً بطيء من الهاشم دعته المنايا دعوة فاجابها عشيت راحو يحملون سريرة فازتك غالت المنون و ريبها	وجاود لحداً خارجاً في القمام وما تركت في الناس مثلي ابن هاشم تقاوده اصحابه في التزاحم فقد كان معطاء كثير التراحم
---	---

بطحای مکّه عبارت از اراضی بامین کوه ابو قیس و جبل احمر که آن دو را خشان گفته اند و اشرف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقبرش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیلکه در خارج مین جلیلی ساکن بوده اند آنها قریش الظواهر نامیده اند و شهاب خواجه در جلال الشان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت مولی علیه السلام

في جنة الخلد ودار الثواب

لوالدی طه مقسم علی

فما الجوف تنجي من اليم العذاب

فقطرة من فضلات له

حاملة تصلي بنا والعقاب

فکیف ارحام له قد غدت

از او زوجه شجر بن باذان و عم زاد و فیروز دلی است که از نجاشی صاحب بوده در او از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود غلنی با دعای بتوت برخواست این بن چون منشا اثری کرد و داسم او در تواریخ نامزد بعضی کتب بجای از دمر زبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر از او میسر در اینجا هم نام اسم چیست یا رشد عاصم در سر و جلای از او از وجه لغت باذان نوشته ولی ایقول خالی از صحت است اما فیروز دلی و شجر بن باذان اصحاب از نشایر عجم بودند و فتنی که ابلی حشبه برین استیلا یافتند که سری شجر را برینا لشکری مامورین نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و آنها درین زمانند و یمنیا آنها را بنایا میداد و مقصودشان ابناء فارس متولد شده در آن مملکت بود و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شجر بن باذان شرف اسلام شرف گردیدند بنین اسمقال آنکه باذان پدر شجر از جانب کمری حکومت داشت در سال تفهم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با بساط اهلین طر نوشتند آنها را بدین بین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه جم بخبر و پر و پر مسطور دست شدند و جنر ولی احترامی کرده نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی غمیری بنمایند و من فرست باذان عرضیه حضرت رسول نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف حنر و غنمیت فرمائید و انحریه را باد و نفر مامور بدین متور و فرستاد چون مامورین بخصو مبارک انحضرت شرف جنت و ملک با تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیر و پیر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را با بود ساخت و عتقیب دولت اسلام همان نواحی را که در کت بتحت حنر بوده مسخر نمایند تا با باذان بگویند دین اسلام را قبول نمایند مامورین همین بار کشته انچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود و حنر همین فرمانی از شیر و پیر باذان رسید و در آن مملکت حنر و اعلام و اظهار داشته بودند که متعرض نمیر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

حجازی نباشد باذان یقین مخرج حضرت بنوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستعد و از جانب  
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنرا که از اهالی ایران باو همراه بودند بعبادت ایمان قایم بودند  
 تا زنده بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او و الی شجره  
 بود اما فیروز دلیلی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسری برای استعلام احوال سیدانام علیه الصلوٰه  
 و السلام بمرینه منوره رفت بمقتضای استعلام کرد که گویند وقتی که دو نفر را موبادان چنانکه پیش ذکر شد بمحض  
 حضرت رسالت پناهی شرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیده اگر اه در حین  
 دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پسر ویر حضرت  
 فرمودند ریش من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم  
 اما اسود غلنی اسمش عیله و سپر کعب بن عوف از قبایل مین و از عشار بنی مذحج و منسوب بطایفه است  
 معروف غلنی و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و بسبب بیعتی  
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی بتوت نمود و با ضلال فریب  
 عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذوالنقاب مینامیدند چه چهار در عربی پاچه است  
 که سر را بدان پوشند گویند اسود غلنی را حماری بود و تکلم هر وقت باو میگفتند سجده کن بر زمین میگذاشت و چون  
 میگفتند سر برین بینداز اطاعت میکرد و بدینجست او را ذوالنقاب میگویند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که  
 به اسود معتقد شده بودند سر برین چهار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند باجماع  
 بدو امر بمیل مذحج به اسود گردیدند و او قوی گرفت و باهالی بخران جمله نمود و عمرو بن صادم را که از جانب  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعاء شد و آنجا  
 بمحض رفت در آورد و شجر بن باذان و الی صنعاء را با پدر زن او هلاک نمود و ما مورین اسلامی مین شفته حال گردید  
 و مساعدین جبل که بامر حضرت رسول اهل مین را احکام و فرائض دین بین اسلام میآموخت از مین حرکت  
 کرده در بلده مأرب با ابو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بمحض موت فرا کردند اسود غلنی بعد از آنکه  
 شجر بن باذان را در صنعاء بکشت آنرا از وجه او را قهر و تحت از دواج خود در آورد اما الفتی فیا مین  
 حاصل نشد چه آزا و نمیتوانست بقتال درو شود و هر خود در غیبت و مهری بمرساند خلاصه چون طخیان  
 اسود غلنی در مدینه بمسج مبارک حضرت بنوی رسید بقتل و امر فرمودند و بدالت از او و سبب

فیروز دلی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نکرد و از آنجا که شرح حال او مفصلاً در کتب  
سیر و تواریخ مسطور است باز یاد می‌نمایم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیلۀ ازگانه بود و اندامان آنها  
که در اواخر عصر حضرت رسول هم و بعد با راه ارتداد رفتند و بعداً پدید آمدند بازده فرقه بوده اند و  
در کشف و تفسیر آیه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و فاضل  
بضاوی و ابوالسعود عمادی نیز در تفاسیر خود از آن کشف نقل کرده اند چون خالی از اهمیت نیست  
در اینجا نقل نگاشته میشود

از بازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول هم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی  
اسد می‌باشند رئیس بنی مذحج اسود غسانی بود که تمام خطه من را ملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته  
شد و بنی که بقتل سید رسول هم اهل مدینه را از ملکیت او خبر دادند و اصحاب بنی شدند و دیدند رسول  
بعد از آن حضرت بنوی اشتغال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد  
یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه سیمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بجام پیغمبران نوشت من سیمه رسول الله  
امی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لصفها لی و لصفها لک حضرت در جواب مرقوم فرمودند  
من محمد رسول الله امی سیمه الکذاب اما بعد فان الارض لربها من شایا من عبادہ و العاقبة للمتقين  
سیمه را عساکری که خلیفه اول مدافع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی  
نام بود که حمزه را در غوه احد شهید کرد و از اینر وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین  
مردم را کُشتم و در اوانی که مسلمان بودم شراب را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را مدافع او مامور  
کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد با نام و قناب و مومنی صاحب شد هفت فرقه از مردمین  
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و آن طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه  
قره بن سلمه القرظی از قبیلۀ غطفان و طایفه فحاه بن عبدالمطلب از قبیلۀ بنی سلیم و طایفه مالک  
بن نویره از قبیلۀ بنی ربیع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه  
اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن دئل که حکم بن زید ریاست آنها داشت شرابین هفت

و غسانها

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیدا نمودند و آن طایفه  
جبله بن ایهم از قبیلہ غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده  
نبا شد که بعضی از ارباب سیرت میر طلحه رئیس سبیلہ بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ  
ماوریت خالہ بن ولید دانستند و این و هم است و تحقیق خالہ از جانب خلیفه اول بانکار را موشد  
اما شرح حال سراج و خمر سندر در حرف سبیل بن قیس یا در احوال جبله بن ایهم بعضی را عقیده اینکه و آخرین  
ملک غسان بود و این طایفه را بنی جفہ میگویند لکن اہل تحقیق گویند این سلسلہ پادشاهی نداشت بلکہ  
تا بنی قریصہ روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته و حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنها  
و قصبہ جبله کہ فیما بین اوقیہ و طرابلس شام واقع است با اسم او موسوم و بدو منسوب و بلادی کہ در تحت  
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمہ ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بدین ترتیب  
آمد و با خلیفه ثانی غرمت حج کرد و در اثنا بی طواف شخصی از قبیلہ بنی قریصہ ہوا از اربابہ کشیدہ جبله غصبت  
شد و بی بصورت شخص زد و دمان و مینی او را خون آلود ساخت شخص خلیفه ثانی اعظم نمود و خلیفه جبله رفت  
در غی خود را راضی کن و کرہ قضای خواہم کرد جبله گفت من از انبای ملوکم و خصمن از رعایا چگونه مارا در  
رہ قرار میدہد خلیفه گفت اسلام شمارا و یکدہ قرار دادہ جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام  
بر غم نمیفرماید خلیفه گفت عین طور است و اسلام غریبیا شد جبله گفت این حکم نکردہ باطلکہ گذرانید و  
انصافہ جدا شدہ ہمان شب با دوست و پیچاہ نفر از کسان خود از راہ شام نقطہ طنیہ رفت و مرتد شد  
و لی بعد با دشمنان شدہ این آیات را اٹھا نمود

تضرعت بعد الحق عار اللطمة	و لم يك فيها الوصيرت لها ضر	و ادركني فيما لحاج حمية
ابعت بها العين الصبيحة بالعود	فيا ليت اتي لم تلدني وليتني	صبرت على القول الذي لم يعم
ويا ليتني ادعى الخاضق فقرة	و كنت اسير في بيتي و حضر	ويا ليت لي بالثام ادق
اجالس في حفرة السمع و النصر	ادين بما دانوا به من شرعة	وقد يجلس العود الضجور على الد
من حمله كنهه است		
اخذت بالجمعة رأسا ازغرا	و بالثنايا الواضحات الدرد را	
و بالطويل العرعر اجيدا	بكا اشتری المسلم اذ تنصرا	

در شواهد

در شواهد کثاف و تفسیر کریمه اشتر و الضلاله بالهدی و لا تشروا آیات الله مثلاً مسطور است  
که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود جمله میب باشد که باین امر شیع بر داخه است  
اسیه خام خاتم مظهر مجید طلیل الشان مادر خاقان خلد ایشان فقحلی شاه طاب ثراه و از شاه محترمه  
طایفه یوغاری باش و بزرگی و بیش خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و  
عطیات مشغول بود و در او اخلاص و زکات فی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه غریمت سال  
منود و در او اسطه همان ماه موکب خاقانی بهمت خراسان حرکت کرد و فوت محطه ضوان الله علیها در سال  
هزار و دویست و پنجاه در طهران اتفاق افتاد و نقش او را بجفت اشرف محل نمودند و در سالها محمد خان غزالی  
اسیه دختر جبار الله بن صاحب بن ابی المنصور نیز محمد شاه از ایشان علامه سیوطی میباش یعنی علامه  
مشاریه از او اخذ حدیث نموده است و لاوت او در سال مقصد و نو و وفات بحری در مکه معظمه را با  
الله شرفاً و عطیها اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن رضیما بوده است

اسیه خام از زوجات خاقان خلد ایشان مغفور فقحلی شاه طاب ثراه و از مقدمات انبی حضرت  
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فقحلی خان قاجار و لو بود و در جلالت و بزرگوار بی جمال  
و نظیر داشت و ازین بطن طاهر کو بر تاناک وجود نواب غفران آب عباس میرزای نایب السلطنه عتیقه  
مضجیه قدیم بر صحنه عالم نماده فروغ بخش این مملکت کردید و در سالها با انواع خیرات طهارا غیب و مایل  
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدر و زنده گانی نمود و رضوان الله علیها آنرا نصرت  
نایب السلطنه عباس میرزا و چهار شعبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه بحری بوده

آغا کوچک صبیحه مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مفرجه ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و نظم فنون  
شعر ماری دارد و در سالها استماده به افا صبیحه مرحوم میرزا عبد الکیم بن میرزا عبد الوهاب محمد الدوله  
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکیم از سلسله جلیله و بهویه بوده پس نسب این شاهزاده خام از طرفی بخاقان  
مغفور فقحلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم محمد الدوله نشاط و خانواده صفویه میرزا انیر باقی است

کویند بهشت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض سیله و آتش	جنت به محبت سمیر باقی است
آغا با جی از زوجات محترمه خاقان خلد ایشان مغفور فقحلی شاه البسه الله علیها طاب النور و دختر مرحوم	

ابراهیم خان جو اشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باین بزرگوار  
و منظور میکردند چه این بزرگوار با کمال تحمل و شکوه بخدمت حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دوست  
خدام و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رسید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان اباغ  
سمت وزارت انخدره داشت و نهایت عقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت با و سرزنش  
و بنا برین مقصود در حوالی اما فراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا قاسم می نمود و العجب که این بزرگوار  
ایاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضا جت حضرت خاقان نایل نگردد و تا آخر عمر بکبر بود و گویند  
شب زفاف چون فقط بحد کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغا با جی این بزرگوار عینوزون با بطور کجالت  
یارم کجی کدی کجی قالدی کجی کیند <sup>عمرم نیجه</sup> کلدی <sup>عمرم نیجه</sup> قالدی نیجه کیند  
خلاصه مبلغی از عاید قلم و توابع بطور سیو قبال به اغا با جی و بست کنان او محبت شد و در قلم بماند و از اینجا  
که خود فرزند می نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس سیرزا و مرصع خانم و بزم سیری و دختر بی و د  
یعنی خواهرزاده اغا با جی را در جباله مناکحت کیکاوس سیرزا و آوردند و مرصع خانم را به عباسقلی خان معتد  
الدوله جو اشیر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغا با جی شدند و حضرت  
که حضرت خاقان مکر میفرمودند از خوشی باین خوشوقت و شعوم و نتیجه این گفته بعد بالظهور رسید  
و اقوام اغا با جی خدمات عهد بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد در میان سلسله جو اشیر و  
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که بنوران رسته تحکم و استقامت دارد خلاصه اغا با جی  
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از تسلیح افکار او

خرم ان کو بسر کوی تو جانے دارد	که سر کوی تو خوش آب و هوای دارد
بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او	رسم این است که هر ناقه درائی دارد
سو ختم از آتش غم نا صحا تا کی ز منع	ولها میزنی بر آتش دامن برو خاموش باش
یا حشر تو بسند اگر می شود	ولها نه دفتر حسن گونه طومار مندا هم

افاقی عاشق چلبی در تذکره خود می نویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصاحت و بلاغت و شاعرانه  
ولی شرح حال شمری از ان در میان نیست <sup>امن</sup> زوجه ان دینه است و ان دینه از شعر  
صدر اسلام و نام او عید العبد بن عید الله بوده و دینه اسم مادر او است گویند دینه را بتداری بنیکا

بوده ستاده بجماع پس از بخشش از او آئینه را خواست و در جباله نکاح خود در آورد و آخر الامر جماع بان  
 وینه را مقبول ساخت اما آئینه صاحب طبع و شاعره و از فصاحت بوده و زیاده از حد متعارف باین  
 وینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین فوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی مجلسی این سبب را  
 خطاب باین وینه و انشا کرده است

و اشتمت بی منزلت کان فیک یلوم  
 طعم غرضاً از منی و انت سلیم  
 تجسمی من قول الوشاه کلوم  
 و تزمین الاسواق کلمه شده و این شعر عاقلانه است  
 فهدا اصرت الحبل اذا ابصر  
 نصیب لای و عقل موفر  
 و لست علی مثل الذی جئت قدر

وانت الذی اخلقتنی ما وعدتنی  
 و ابزقتنی للناس ثم تکرکتنی  
 فلو کان قولیکم الجسم قد بدا  
 و بعضی ابیات رائقه و یکرا این بن در کمال اغنیای  
 تجاهدت و صلیحین کلاحت عما یق  
 ولی من قوی الجبل الذی قد قطعه  
 و لکنما اذنت بالصرم بغتة

اغایسکی دختر میرزا میرزا شاه کورکانی و زوجه

سعد و قاص از امرای کورکاتیه بود در سال شصت و هجده که قره یوسف ترکان نامه سلطان بهر گرفت  
 امیر بطام جاگیر که از طرف شاهرخ کو تو ال قلعه بود فرار از وی نمود و خود را بعد و قاص رسانید سعد و را  
 حبس کرد و میرزا شاهرخ متغیر شد حکم با استخلاص او داد سعد اطاعت نمود و از خوف میرزا شاهرخ بطام را  
 با خود تبریز و قره یوسف چون متهم عراق عجم بود بطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخای فرخ نام  
 داشت با قوچی از ترانکه عجم فرستاد که اغایسکی را به تبریز آورد اغایسکی چون بی بود و میداشت قره یوسف  
 دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترانکه را بگرفت و سربای ایشان را بریده نزد میرزا  
 شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغایسکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النساء بمثل هدی  
 لفضلت للنساء علی الرجال

اقابیکم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار او است

آه از ان دایمی که دارد در شیشه جان آب ازو  
 وای از ان اعلی که هر دم میخورد و خواب ازو

آئینه بیست الهیه و جوی الحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الهیه و جوی الحلی است  
 پدر و اراعیان علماء و خود آئینه محشره و از اشعیاخ علامه سیوطی است و علامه مشارالیه از او اخذ



کرده و محله که مشارالیه بدان منسوب است از بلاد مصر می باشد و از آنجا است جلال الدین مخفی مفتی رحمه الله علیه  
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریباً در سال ولایت هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات  
میدانند که گاه بزاریت بشیرین حارث که از معارف اولیایا می باشد میرفته و در یکی از تذکرات هاشمی  
نویسد احمد بن حنبل و قتیعیان دست بشیرین حارث رفته با آمنه در آنجا ملاقات کرده است و منتهای  
دعای خیر از او نموده است بلکه که آمنه مشارالیه بدان منسوب یکی از بلاد شام می باشد و علاوه بر  
این چند زن که متمناه با آمنه بوده اند چند زن صحابیة نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم  
و آمنه بنت الحکف الاسلمیه و آمنه بنت قیس و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و  
آمنه بنت عفان و آمنه بنت طیس می باشد و ابوالفرج اصفهانی صاحب غانی را عقیده آنکه  
حضرت سکنیه بنت الحکیم علیه السلام نیز متمناه با آمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه و حمیده  
علی بن عبدالغیر و مشقی است که در عدد اسمی مذکور در کتاب ابن النعمان و ابن النعمان و ابن النعمان و ابن النعمان  
معه و مذکور است حمیده مشارالیه در مجلس اسماء بنت خنسلان و عبدالنعمان بی التائب و بعض دیگر  
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود تعلیم حدیث پرداخته و در اوایل سال متصدد و نود و  
هشت هجری در گذشته است آنی فاطمه خاتم از زنان دارالتجاده اسلامبول و دارای علوم دینی  
و طبع شعر بوده از آل حسبه یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسینی صاحب تاج التوابع است امیر آغانام  
او را در سلک ازواج در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغانام که دارای مقامات علمیه  
گردیده ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعد با ترک این شغل کرده بقضاوت  
یکی شهر مامور شده و در آنی فاطمه خاتم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا وفات گردیده  
مشارالیه زبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره با نخب اشعار و درج و ثبت

شده این دعوت ازوست که نوشته میشود	خیال عارضه که دیده صحیح کستان
آچلش شرحه در سینه تخلص ارغوان	امید و صلیک ای قاشکری ای سینه دین حمزه
خیال شیر غمگین اینا خاطر نشان	اسمی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همیشه شایع جمال الدین بن الشیرازی مشهور است اینان محدثه و معاصرین حجر عقیقانی بوده و با ابن حجر  
ملاقات و محدثه نموده در سبب الآخر متصدد و پانزده هجری بوده است آمنه بنت الحقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بی نام  
بعضی است شهری داشتند و آنکس او بدستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا  
علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنة عقیل با جمعی با استقبال آنها آمد و در  
وقت ملاقات که بنوحه وزاری پرداختند ابیات ذیل را که نخلی نکاح افضاحت و ستایش کرد

ما ذا تقولون اذ قال النبي لكم بعترني وباهلي بعد مفتقدی ما كان هذا جزائي اذ نصت لكم	ما ذا فعلتم وانتم اخرا لامم منهم اسارى صرحتي فخر جوا بدم ان تخلفوني بسوء في ذوی رحمی
--	--

نیز از اسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و مئة المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر شعر مشهور و موطور

در اینجا از ابنة عقیل است شعر	اترجوا امّة قتلت حسینا
شفاعة جده يوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم

بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعری بحضرت زینب خواهر حضرت منوب دانه  
و بعضی هم از جناب سکنه دانسته ابنة غیلان دختر غیلان بن سلمه و متما به بادیه و اقبیة بنی  
ثقیف است این زن صحابیة بود و بواسطه سمن و میل بزینت شهرت یافته و در زمان در میان زنان  
احدی نبود که از ابنة غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقیفیه فرزن تر باشد و بهر عنوان بر آرایش و زینت  
ایندوزن غبطه حسد میردند و بحجة فرجی که ابنة غیلان داشت در حق او میکشید اذ اجلست تثبتت  
یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری بر پا کرده باشد و قتی که عبداللہ بن ابی  
برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول ص غریت فتح طایفه نمود بیعت نام بخش او را بکر فتن  
ابنة غیلان تشویق و تحریص کرده گفت اذ افتحتم الطائف فحلیک بانه غیلان فانه اذ اقبلت  
اقبلت بابع و اذ ادبرت ادبرت بثمان یعنی قتی که طائف را فتح کردید تو ابنة دختر غیلان  
را بخواب و هر وقت رو بطرف شخصی آید چهار شکر از شکم خود بنماید و چون پشت کند شست چنان این خاتون  
اشکارساز گویند زنان قبل از آنکه بیعت این کلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربعه میدانستند  
یعنی در او شایسته شہوت و میل بزنان فرض نمیکردند لذا از او اجتناب نمیدادند پس از آن در حالت او  
ریب و تردیدی حاصل کرده و بیعت انحر و ما مطرودش کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطور و در فوق

عبارت ذیل را از هیئت خطاب بعد از تدبیر امتیاز نقل نمایند آن فتح الله علیه السلام فی رسول الله ان  
 یفلک با دینه بنت عیلمان فانهما بیضا شمع بجلاء ان نکلت فکت وان قامت ثقت وان مش  
 ارتجت وان قدرت ثقت فقبل باریع و تدبر بثمان شبر کلا فخوان بین جلیسا کا لقب الکفاء یعنی  
 اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از عظیم  
 با دینه دختر عیلمان را حقه تو قرار دهد چه او باریک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون نکلم کند  
 آوازی مطبوع از و مسموع شود چون بر نیز دسر و را مانده که تمایل کرد و وقت خرامیدن بر نیز بجران  
 شبیه است در کاه نشستن مانند خیمه قبه دار و میانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید  
 و اگر پشت کند پشت چین در خاصرتن او پیدا آید دندانش بکل انخوان شباهت دارد و دست  
 دورانش کاهی و اگر کون است باید دانست که سیت بخنثی ضرب المثل است و در جمیع الامثال سید  
 در میان امثال مطور است که (داخت من هیئت) اخت المرنی مزین بضم میم و فتح را  
 می باشد و اخت المرنی همیشه ابواب ابراهیم المرنی است که از اصحاب شافعی بوده و در حقه طبقات  
 سبکی چند فرزند شافعی را نام میرد که در علم فقه دارای مرتبی بوده اند از جمله اخت المرنی است  
 که در مسئله نکاحات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده و تصریح کرده است بروایتی این زن  
 در مجلس شافعی حاضر میشد از سلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیگ  
 سلجوقی از سلجوقیه ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و هشت در سلک ازواج القائمین  
 ابن القادر بالله هیئت و شمع خلیفه عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خاشع حال  
 او بیاید ابراهیم بابی ملقب بممتاز محل و متما بقدر سیه بکم زوجة ابو الفتح محمد شاه ابن جهان شاه ابن  
 بهادر شاه پادشاه هندوستان فی صاحب جن و طالب طیش و نوس بوده بعد از فوت شوهر خود  
 محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دلی بنا نموده و از اقدسیه نامیده و اکنون در خارج شهر دلی در نزدیکی  
 دروازه معروف بکشمیری دروازه ان باغ برقرار و بابی است در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده  
 قدسیه بکم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرد این شهر زبان بند می از او است  
 هم جانی تخی که و لک و سکته هو | لک بخت کیسی که لکمی آورد که هو  
 از حجت با نو بکم ملقب بممتاز محل اولین منکوحه شهاب الدین محمد شاه جهان ابن ابی العبد

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و بشوندی که داشت هر روز تعلی خاطر پادشاه  
 با و میافرو و اینچنین چهار سپهر چسبید و دختر آورد چهار سپهر او دارا شکوه و شاه شجاع و همراز او و زکات پسر  
 نام داشتند چهار دختره آنچنین آرد و هر از و گیتی آرد و چنان آواستاده بودند چون از حبیب با و نسیم در گذشت  
 شوهرش بقیه عالی بیاد کار او در شهر آرد و یا کبر آباد بنا نمود آن را روضه تاج محل نامید و اکنون بقیه تاج بی بی مراد  
 شهاب الدین محمد شاه چسبان از سال پیر و بی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده اروی ثبت  
 الحارث اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی و راعه التیمی انصاریات و  
 از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن قحط بن مساکت  
 میباشد و تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این منسطور است در روزی اروی بحضور معاویه آمد و پیش  
 او الوقت زیاده پیر شده بود و معاویه اظهار ملاطفت کرده با و گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است  
 اروی در جواب گفت ای عمیر زاده عالم خوبست اما از اینجا که تو کفران نعمت کردی و با این قسم خود بد رفتاری  
 نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غضب این حق را داشتی مگر از این  
 خاندانیم بیشتر از همه کس بلیات بستانیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حال فرمودند تو بد رفتاری  
 و امید غضب حق ما برداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و مادر میان شما شنیدیم مثل  
 بنی اسرائیل در میان قطیمان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند مهر و ششپس  
 از حضرت موسی عمرو بن العاص از معاویه اروی متغیر شده گفت ای عجزه کوتاه کن عقل تمام شده است  
 اروی گفت یابن النابغه تو بچه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادر است در مکه فاجره بوده مشهوره که با جرت قلیلی  
 مردان را متعصب میبخت در وقتی که تو تولد شدی چغیر ندعی پیری تو شدند چون از مادر است حقیقت حال پرسیدند  
 گفت این چغیر نیمه با من معاویه است کرده اند این مولود بگردم شبیه تراست از دست و از اینجا که تو با عاصی بیشتر  
 شباهت داشتی ترا با و احیای نمودند معاویه گفت عقی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو و گوی گفت  
 دو هزار دینار میخواهم که با آن برای قمرای بنی الحارث در درشت همواری آبی جاری است بیایم نمایم و دو  
 هزار دینار دیگر برای تمیته مزاجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و خفتها  
 معاویه شنید و دینار با و تقدیم اینچنین در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما لیب افندی کتاب  
 موسوم بکامله نقطه ایند استمان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و دو

بکلمات مسطور در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از آن مقاله که از روی عمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پسر وزن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصود مقصود دار که ترا بنحلیس کشانیده است از وی و مروان کرده گفت یا بن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی بهمانا در کبودی چشم و سرخی منو و کوتاهی قد و اندام نامناسب بعلام حارث بن کلد مانی و اصلا شباهتی پیدا خود حکم که ادعای فرزندی آن یمنائی نداری چنین حکم را پیشاسم و مردی مبطو اشعر و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس از ماد خود پرس تا تو را گوید که بدست کیست آنگاه از وی رو بمعاویه تیره کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که بهمان مواجعه سخن گویند ای معاویه روزی که عجم حمزه شهید شدند ما در تو این ابیات را بر خواند بیت

نحن جزینا که بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سحر
ماکان عن عتبه لی من صبر	ولا اچی و عته و بکر
شفیت نفسی قضیت نذری	شفیت وحشی غیل صدی
فشکر وحشی علی دهری	حتی ترم اعطی فی قبری

و عمه من از وی دختر عبدالمطلب نیز در جواب او این ابیات هذبت انما را قرائت کرد

خریت فی بدر و غیر بدر	یا ابنه وقاع عظیم الکفر
صبیك الله قبیل النجر	ملها شمسین الطوال الزهر
حمزة لیثی و علی صفبر	اذرام شیب و ابوک غدبر
فخضبا منه نواجر النجر	بکل قطاع حسام فیر

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای حاله حاجتی که داری بنجواه از وی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر خاسته از مجلس رفت معاویه مروان و عمرو بن عاص گفت افت بر شما باد شما سبب شدید که من این حرفها بشنوم پس از آن فرستاده از وی را بنحلیس برگردانیدند و از او درخواست نمود که حاجت خود اظهار دارد از وی بوجهی که در فوق مسطور شد شنیدار و نیاز از معاویه خواست معاویه مبلغ را مینقل داشت و گفت اگر سیر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمینمود از وی از استماع این سخن شدت گرفت و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات را بوالا

الدیلمی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرده است اروی بر خواند

الایامین و یحک اسعدینا  
بتکی ام کلثوم علیه  
الاقل للخوارج حیث کانوا  
افی الشهر الحرام جمعتونا  
قلتم خیر من ركب المطایا  
ومن لبس النعال من هذاها  
وکل مناقب الخیرات فیہ  
لقد علمت قریش حیث کانوا  
اذا استقبلت وجه ابی الحسین  
وکنّا قبل مقتله بخیر  
یقیم الحق لا یرتاب فیہ  
ولیس بکاتم علما لدیہ  
کان الناس اذ فقدوا علیا  
فلا تشمت معاویة بن حرب

الایامین و یحک اسعدینا  
بتکی ام کلثوم علیه  
الاقل للخوارج حیث کانوا  
افی الشهر الحرام جمعتونا  
قلتم خیر من ركب المطایا  
ومن لبس النعال من هذاها  
وکل مناقب الخیرات فیہ  
لقد علمت قریش حیث کانوا  
اذا استقبلت وجه ابی الحسین  
وکنّا قبل مقتله بخیر  
یقیم الحق لا یرتاب فیہ  
ولیس بکاتم علما لدیہ  
کان الناس اذ فقدوا علیا  
فلا تشمت معاویة بن حرب

بعد از شنیدن این ابیات معاویة گفت والله صلی الله علیه و آله از آنچه تو سرود می اورا بدانستم و می فهمت  
با بحکم اروی آنچه خواست معاویة بداد پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به بند بخت انامه بخت  
دادیم پیروی سطوات کتاب اسد الغابہ را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی  
بخت عبد المطلب دانسته اند اروی بخت عبد المطلب و حضرت خباب عبد المطلب و حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد مشار الیهما عن حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت

بکت عینی و حق لها البکا  
علی سهل الخلیفة ابی  
علی الفیاض شبیه ذی العالی

بیان بوده و اشعار ذیل در مرثیه پر خور گفته  
علی سمح سمحته الحیا  
کریم التحیم نیته العلاء

ابوه الحخیر لیس له کف  
اعز کان غرته ضیا  
له المجد المقدم والنشأ  
قدیم المجد لیس له خفا  
وفاضلها اذا التمس القضاء  
وبأساحین تنسكب الدماء  
کان قلوبا کثرهم هواء  
علیه حین تبصره البهائم

طویل الباع امس شیخی  
اقبالکشم اروع ذی فضول  
الی الضیم ایلج هبر زی  
ومعقل مالک وریع قهر  
وکان هو الفتی کما وجودا  
اذا هابا لکما الموت حتی  
مضی قد ما بذی رأی حسب

در سیره ابن شام و سامرات محی الدین بن  
مسطور است که مرانی فرمود در فوق را روی قبل از فوت پدر خود گفته با منی که جناب عبدالمطلب  
در مرض موت خود را روی و ام حکیم البیضاء و همیه و بره و صقیه و حاکمه را که دختران او بودند نزد  
خود خوانده فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خوابید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها  
برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را روی در آنوقت نظم کرد و مرانی خواهران او نیز در  
محل خود مذکور خواهد شد این اثر کوچه چپ از فرزندان صحابیة با اسم روی مشهوره بوده و وفات از آنها  
اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب میباشد که شرح حال آنها نگاشته شد و وفات کرد  
یکی اروی بنت کریمه مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و همین ملاحظه عفان و ولید را که  
اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است و دیگر اروی بنت الامین که بختی سعید بن زید یکی  
از عشره مبشره است و از نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده درگذشت  
علاوه برین چهار زن دیگر مسماء باروی بوده چون معروف با تم موسی میباشد در  
حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر ایشان  
است مادرش قیله یا قیلند دختر عبد القز بوده اسماء از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در  
سکات از دواج در آورده و عبد التمدین زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجتمع الله تعالی  
بنظم حاج مقتول شد از لطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از زید بن  
معاویه نه سال در مکه معظمه خلافت کرد و حاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلده نوحه

محاصره نموده از بالای کوه ابوقیس سخن می گفتند خداوند اذیت و شکر را گرفت و عبدالمعز را شهادت  
رسید قبل از شهادت مشاور و تباها و خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبدالمعز  
بن زبیر باد و از ده هزار نفر از همراهان و اهل کسان خود بهشت ماه در مکه عظمه محصور ماند از طول محاصره  
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از تهاجم امان خواسته این بلده مقدسه خارج شدند  
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او ماندند و پیش از این نام  
و مادرش اسماء و معدودی از اصدا قاء او در آنوقت این پسر تر و ذات النطاقین آمده گفت ای مادر  
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند انیک قلیلی  
که ماند و اندک آنجا بهم پیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یامان او  
هر طلبی که اظهار نمایند رد خواهند کرد ای تو در اینجا بصلیت اسماء گفت ای فرزندی تو خود را کفایت خویش را  
بهتر میدانی اگر حقیقت خود را دیدی نداری و یقینی که خلق بکجی دعوت می نمایند و مقاومت کن  
و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه  
مساز و مجبور و طمع آنها مشوا اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدیده بوده که جمعی از بندگان خدا را  
و بخواهی نفس بهداکت داده اگر کوئی من محترم ولی سبب ضعیفی که بر من طاری شده چاره جز  
ننگین و تسلیم ندارم گویم اینجا را از اذکار نیت مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب برید اهل  
میرسد پس همان یک که حالا با نام نیک برآه آخرت روی و از دور و زو زو زندگانی دنیا نبیند بی غم  
گفت ایما در تیرسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزندی  
کوفته که گفته شد اگر پوست از او بکنند مثل نم شود از باری تعالی یاری خواه و در غم خود را سخاوت  
عبدالمعز را در خود پوشیده گفت ایما در من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و باری  
ناپایدار دل نبسته ام و در اینجا که در آن میسباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم طلال خدا را حرام  
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند و نگویند یقیناً بشید برای من بنودی من امر و زشته خواهم شد  
مباد از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخوابا بگذار پس تو تا کنون از کتاب من مگری ننموده و بر  
فوق و فخر زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری گزیده و هر وقت یکی امان  
داده با او غدر و مکر کرده و عداوتی و عداوتی جو و ظلم روا داشته بهمکاری و اعمال خود غنا



نژاده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست باز آئین آنچه گفتم برای تزکیف نفس خود نیست محض تسلیم  
 ما در گفته ام که در اینحال متناصف نباشد اسماء گفت ای عزیز زنا می‌دویم که صبر من در حق تو جلیل باشد که  
 مغلوب گردید پیش از من در گذشته ای ملک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آیدی سر و پیش  
 قدم پیش نه تا مال کار معلوم گردد و این نیز گفتم ایما در خدا ترا جزای خیر و باز دعا فرمود که از من اسماء  
 گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نموده و تو حقا جهاد می‌نمائی آنکه آنها  
 بدعا پرداخت گفت خدا یا بقیام لیل و صوم محبت را عبد الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت  
 خود را شامل حال او دار من و او را بنویسم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اضی شده ام و در اینحال را  
 با حوصله و شاکرین نایل دار پس این نیز کسختهای ما در خود را گرفته بپسندادش گفت و دواعی کنی  
 عبد الله گفت بل برای و دواعی آمده ام چه گمان می‌کنم که امر و زبرد و روزندگانی نمایم اسماء گفت و از روی  
 بصیرت برو و انبیا تا نیز من با تو و دواعی کنم این بخت و فرزند را در آغوش کشید و سنگام محافقه دست  
 ذات النطاقین بر بزمی که عبد الله پوشیده بود و خود گفت چنانکه آرزوی شهادت دار و زجر و شکنجه  
 میکند از این نیز گفتم من این را فاضل طهمینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت درع و اطمینان بخواب سخت کن  
 بر کمر زن عبد الله ز ره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دستها را بر کمر زد و روبرو معرکه نهاده در

الی اذا اعرف یومی صبر  
 اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

حالتی که این جسر را می خواند بدین  
 و انما یعرف یومه الحس

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و جدّه  
 توصیفه است با جمله این زبیر مثل شیر حمله بر لک و حجاج نمود پس از قدری مقابلت بر گشته دو رکعت نماز در مقام  
 ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفتم بود از ماه جمادی الاخری از  
 سال هفتاد و سیم هجرت و عبد الله نیز در اینسال در تن هفتاد و سه سالگی بود و بمیکه عبد الله بقتل رسید  
 شامیان از فرط سرتنگی گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله بن زبیر متولد شد و منین بکیر گفتند  
 و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده بکیر می‌گویند و اینکلام ناظر است بطلعی و ان نیت که هر دو می‌گفتند  
 مانند این است و بکیر طغی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کند چنانکه اطاها بر نموده و در این  
 سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این بکیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جدا و در حجون یعنی در بستان که منظمه در محلی که در طرف راست کوه اقبوس  
 واقع بود به ارکشد اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه داد اسماء خواست از حجاج درخواست  
 نماید لهذا امر راجع به عبد الملک گردیده او بطلب حجاج امر کرد و عبد الله را بنیادش بنیم کند و پس از استیصال  
 و کفین او پراخته انجمن را در حجون مدفون ساخت بنا برین عبد الله القدر بر سر دار بود که از کوه خند  
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زند و نماز و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود  
 در گذشت و وی هم حرم در خوانا شده خود کوید عبد بن بنیر و دو سال تمام بر سر دار بود ولی انچه ضعیف است  
 در صحیح مسلم مسطور است که عبد الله بن بنیر را بمقبره پیوداند چنانست و مادرش هم بزودی در گذشت  
 ابن اسیر در کمال گوید پس از قتل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکند  
 تا نیا با تهدید امر باضار او داد مشار الیهما باز نگین ننمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بخصو حجاج باو گفت درین باب  
 که عبد الله را بآن بمسکلام کردم مرا چگونه یافتمی اسماء گفت ترا چنان یافتیم که دنیا پیسر مرا خراب گردی و  
 آخرت خود را آخرت منیم صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی تعقیف کذا یا و میرا یعنی در طایفه منی  
 تعقیف یکفر کتاب و یکفر ملاک گشته است و آن ملاک گنده قوی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده  
 است در اسد الغابہ در ترجمه حال ابن بنیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش  
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و در پای یافت مادرش در جواب گفت کو یا بمرگ شایسته  
 اما من تا تو را در یکی از دو حال بنیم راضی دین منیم تا باید تو بعد از شهادت فایز شوی و بنفقره مرا  
 عن الله و خیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این منیم نمود و روزیکه عبد الله  
 مقتول میشد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ای فرزندی ما را از بیم ملاک قبول امری راضی شوی که عاری بر  
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از نازیان خوردن باشد گفت اسماء به ذات  
 النطاقین در عرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از شوآن قبیلہ بنی عذرہ است  
 مثل معروف لا عظم بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سید  
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیلہ بنی عذرہ در ملک از دواج عمرا ده خود که عروس نام داشت  
 منسلک گردید ولی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت شمشیر قبیلہ دیگر اسماء را در حبابه نکاح  
 خود را آورد و او ایضاً نشت روی بود و از دهنش رایحه گریه پهلشام میشد و قتی که شوهر دوم اسماء را

لقبیلہ خود میر و اسماء گفت افزون بدو بر سر قبر خراوه خود و عروس قدری کریمه آن شخص با اجازه داد و اسماء

ابیکت یا عروس الاعراس  
مع اشیا لا یعلمها الناس

بر سر قبر عروس رفته این عبارات را اظهار نمود  
یا ثقلنا فی اهلہ واسدا عند الناس

یعنی کریمه نیز بر تو ای عروس و سہمائی سیکه در میان کسان خود در حکم برداری بملا میث رو باه بودی در موقع  
جنگ و نیز بر تیر ثابت داشتی و در توصفات حسیده دیگر بود که مردم از آن خبر بودند و بر ثانی اسماء گفت

کان عز الہمة غیر نقاس

ان صفاتی که عروس داشت و مردم خبر شدند چه بود

یعنی در وقت تمام بر او تحافل و شایع میرفت

و یعل السیف صیحات باس

و هنگام فرار از شر با استعمال شمشیر میردخت بعد از آن باز اسماء و مدح عروس پرداخته گفت  
یا عروس الاعراس الظلیا لجنم الکریہ المحضر مع اشیا لہ لا تنکر

یعنی ای عروس تو جنبه دشمنی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که زبان منیاید بار شوهر اسماء پرسید

کان عیوفا لخناء و المنکر

که آشفنا سیکه عروس داشت بر زبان آوردی چه بود

السر غیر اعرا

طیبات لکمة غیر انجر

یعنی عروس از کایا بیکر است داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریمه شام نمیشد و شوهر شما

داشت که طهره آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را بر انداشت

و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر نیندازی اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس

دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شش یعنی بجای مثل نم بود لافحما العطر بعد عروس گفت

و شرح آنرا از تنقیر دانسته که شخصی در شب فاف از زوجه خود رایحه کریمه شام نمود از او پرسید عطر یا

چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و بچکان کرد و ام شوهر گفت لافحما عطر بعد عروس یعنی عطر را پس

از عروس کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف

و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بخت عکس زنی صحابه و دختر عیسی بن

سعد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عکس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از

این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنهارا اخوات ثومنا ت خوانده و این تصدیق حضرت به

ایمان انحنای الحقیقه ثانی عمده بر این ثابت ینماید و این درین نفر خواہم نذارت مادر و مادرها

بعضی از حکما را  
در حق ستم داشت  
عوف استند

وما الثانيث لاسم الشمس عينا

كذلك فالتكرار اخت ابن صصري  
طراز القوم اني مثل هذا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت ابی قحافة و دختر  
 یزید بن النکس الاشجلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابی بوده بفضاحت بیان موصوف و معروف  
 روزی از طرف سایر زنان صحابیة مأمور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد  
 یا نبی انت و امی یا رسول الله انما وافدة النساء الیک ان الله عز وجل بعثک الی الرجال و انشاء کافه  
 غا منابک و به الهک و انما معشر الذنء محضورات مقصورات قواعد یونکم و مقتضی شواکم و

و حالات اولادکم و انکم عشر الرجال فضلتهم علينا باجمع واجتماعات و عیاده المرضی و جنود و انجمن و انجمن  
 و افضل ذلک انما فی سبیل الله عزوجل و ان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او محبا فاحتفظا لکم اموالکم  
 و غرن اموالکم و رقیبا لکم اولادکم شاکرکم فی هذا لاجره و انکم یعنی پدر و مادرم بفدای تو بادای تنمیر خدا من  
 از جانب جمعی عنوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل مبعوث بر کافه زمان و مردان فرموده و ما بتو  
 خدای تو ایمان آورده ایم و ما مجلس عنوان در پس پرده محبوس و در خانه های شوهر با خانه نشین هستیم و محل شونت  
 میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطه حضور در جماعت و گذاردن نمازهای جمعه  
 و عیادت بیماران و شمع جنازه ها و جهای مکرر بر افضل و برتری دارید و فضل از زمین اعمال که مخصوص است بشما  
 مردان جهاد فی سبیل الله همیشه و چون شما مردان برای حج و عمره یا بجزم جهاد حرکت کنید و اما اموال شما  
 حفظ کنیم و برای لباس شما ریمان برسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت میباشیم و در صورت ایام با اجر  
 و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرائض وی مبارک را به  
 اصحاب کرده فرمودند و امثال این مقامات متعالیه بهتر از آنکه این بیان نموده شنیده اید اصحاب  
 عرض کردند که انکم یعنی هر زنی باین جن محاضر و مغافضه رسیده باشد بعد از ان سیدنا ام علیه الصلو  
 و السلام با اسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بر نهانی که از جانب من است  
 نزد من آمد و بفهمان که اگر نتوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و انهار از خود خوش شود دارند همین  
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل همیشه اسماء بنت یزید بنا بر مسطور است  
 این اشیر اسماء بنت یزید صحابه و خاله زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت  
 قلب مردان داشته و غزوه یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را بر ابراه عدم فرستاده است اسماء  
 بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین بوده و چنان قبل از تو  
 این حجر عقلانی منوکر گردیده و در کتاب بنما المکرر ذکر او شده است و در ماه و رجب سال شصت و چهل هجرت  
 قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص علی نام شوهر کرده بعد از در سلک از و از علماء الدین سقر بنی ملک  
 گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متکنت بوده و آینه الرحیم که شرح حال او  
 بسایدها برترین همیشه اسماء العامریه ادبیه بوده است از ان بنی عامر از ابالی نزد سکران  
 بلده اثنیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته و قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بایر

عرفنا النصر والفتح الميدنا  
اذا كان الحديث عن المعالي

دراواخر این قصیده اسماء عامریه بوضع جوب

الموحدين عبد المؤمن على كاشته كعبته اول اثنت

لستبدا امير المؤمنين

رايت حديثكم فيها شجونا

و مناسب حسب و نسب خود را بر امير المؤمنين معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است  
اسماء عیمرت از نوان اسلامبول و دختر احمد اقا سرخاچه کیان خاصه و روجه محمود جلال الدین  
خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شاهر خود کشته را دارد این ن چون از شهر خود تعلیم خط گرفته و جلال  
الدین بیل و رغبتی تمام نکات خط را با بخت طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط او خمر  
عمر جلال الدین بیکدرجه و پاییده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با اسم خود رقم  
کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه است که تیاج خان هزاره  
دوست و بیست و دو شبها علاوه بر زمانی که اسماء تمنا بوده و در این کتاب شرح حال آنها  
درج شد این اشیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر نمایند و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست  
اسماء بنت عوف معشوقه عمر بن سعد و عمر بن سعد از شعری عربست و معروف بر قرش و اسماء بنت  
عوف عمزاده اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در زمین الاسواق مسطور است و چون تفرش در  
لغت عرب بمعنی ترین است و عمر بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بحیوان النمل  
ترین زمین میاخته معروف بر قرش شده و مله ل را نیز قرش میکنند اند و در اشعار عرب عمر بن سعد و  
مله ل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرطه برادر زاده امر چون با و شایست داشته لقب قرش  
اصغر کرده و بعضی گفته اند چون عمر و این الکلمه

الدار فقر والوسوم کا

معروف بر قرش شده و این ترلعبیت چه

رقش فی ظهرا لادیم قلم

در شعری عرب اشخاصی هستند که تغییرات خود لقب کرده اند و سیوطی در آخر کتاب

مزمع فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مرد با بوده و موسوم با اسماء  
ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن حارثه القناری که جو از مدنی است  
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل خیل بوده اعتماد از جواری معتد  
بن عتبا و سلطان بن بخت انبلیه بوده است و عینه دختر المعتز از طین او بوجود آمده و شرح حال

شکل اسماء

بشینه بعد با بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته است تھاری حاصل نموده است اعراب است  
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زمان بادیه بخند نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن بنه التمدیکو  
یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در جباله بخج خود در آورد اما هوای دار اختلافه او را مناسب  
نیامد و زندگانی مضاره را پسند نکرد و هر روز ضیف و بنزال او زیاد میشد و غمغمی فراوان داشت و مکرر بود و روزی  
خلیفه از او سوال کرد که چرا اینباش فیتی و لبست بجنده آتیا نمیشود و خود را مشغول بنداری و روز بروز رز و ضیف  
میروی اعرابیه گفت مرا بصحرا با خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوهند و صدای انهار صا  
میل سفر طی است خلیفه در آخر نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که وقت  
خود را در حوالی قصر بگذرانند و قصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی  
بشینه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخند او را بشیره افشوده و محزون ساخت و روزی خلیفه  
سنانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب عرابیه قد فنت بها	صوف الثوی من حیث لم تنك صنت
تمت اهلایل الحماة و خیمه	بتجد فلا یقضي لها ما تمت
اذا ذكرت ماء العذیب طیبه	وبر حصاة آخر الدلیل انت
لها انه عند العشاء واته	سبحر اولوا انتاه لجننت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرد و با اعرابیه گفت غم مخور که برادر خود نایل شدی در نکاح من باش  
و نیز دو قوم و قبیله خود را و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد  
هر وقت بنگار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت آن بالغیر حرفی  
در دیوان نثوب یسین عامری سطور است و فقط بیت چهارمی را مشاء البهاران افزوده است و نظیر  
داستان اعرابیه بعد با بیاید اما مره بنت خرفوج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته  
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بدیت

اذا شئت ان تفتی فنی لو و زنته	بکل معذی و کل عیان
و فی بها فضلا وجودا و سوددا	و زیافذاک الاسود بن قنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم مضارب و لیوم طعان

می‌الدین اعرابی در سمرات از قول و سبب یا از محمد بن ناجیه الرضائی حکایت کرده گویند در ایام خلافت  
 الواثق بالله بواسطه مالیات مضرتهم شد و خلیفه جدا در سجوی بن بود و مرا طلب میکرد و بنا برین بن ششم  
 در سافه و سایر اماکن نزد ملک بوطن خود بمانم تا چار رسیده اند شتم و در براری می‌گشتم که جو انفرادی که  
 الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند کاهی بایمی بسر برم در اشای کردش خنیمه دیدم بطرف هفت  
 شافتم در جلو چاروی مرزائی دیدم بر زمین نصب کرده و افشار مادیانی بران بسته اند داخل چار شده و  
 کردم خوانونی از و رای پرده جواب سلام داد و گفت اطمینان یا حضری فتم مناخ الضیفان بوان القدر  
 و محمد ک الشرف پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز میان آورد و بهر جیب قدم من برداشت و با شراحت  
 و اطمینان امر کردم گفت وانی لطیف المطلب و یاسر الموعوب من دون ان یادی الی جبل الصمیم و ما من و  
 مفرغ منته فلما یومئ السلطان طالبه و الخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا  
 تئویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائف شتم برین حجت آورد و گفت لقد ترجم سناکت عن ذنب کبر  
 و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از کتاهی بزرگ و دلی خردنجهائی که و البته مرکب خطائی شده و از ان  
 دلت را بر اسی است پس از ان وایم الله لقه صلت بقاء جل لا یضام بقاء احد و لا یجی عیاضه  
 کبد هذا لاسود بن فنان احواله کعب و اعمامه شعیان صعلوک ایچی فی بانه و سید شتم فی فعاله صدوق بحوا  
 و قود التا خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فنان است که امامت غریج  
 او را بایات مظهر در فوق وصف و مدح نموده است امامت ابی العاص و خیر ابی العاص  
 بن الربیع بن عبدالغری است و ابوالعاص شرف و امامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و  
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امام که از ابی العاص و زینب بوجود آورده نواده و ختری نبی اکرم  
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت  
 که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد و با بجمه حضرت صدیق طاهره فاطمه سلام الله علیها که  
 خاله امامه بودند پنجاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بر من  
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا برین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را بر من  
 کرده بعد از شهادت آنحضرت مشارالیه بمنیره بن نوفل شوهر نمود و بر وایتی امامه قبل از آنکه در جاله نکاح  
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه الهربیه امامه یا امامه از نساء صحابه است

فی حاله و ندیم



و مرید اسم قبیلہ امیر شیبہ در نظم اشعار و سستی داشته انجمله دو شعر مشهور و در ذیل در کثرت شدن او عفت  
 یهودی گفته ابو عفت مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از جنابت اعمال و دشمنی  
 بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ خود داری میکرد سالم بن عمیر از صحابہ اورا قبل رسانید و امامہ مریدیہ گفت

تکذیبی بن الله والمرء احمداً	لعمر الذی امتاک اذ بکسر ما یمنی
جبال حنیف اخر الدهر طعنة	ابا عفت خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لذتیه گوید شش نفر زن صحابیہ دیگر با اسم امامہ متقا بوده اند که یکی از آنها امامہ  
 دختر حضرت حمزه است امته اللہ زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مہارتی داشته و  
 در انشیات سخن سبکیف دیوان مرتب دارد و معروف بصفتی امته اللہ مشیبہ چه در اشعار خود صدق  
 تخلص کرده و در حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قاسمی زاده بوده و در سال هزار و صد و پنجاه

در کثرت بیعتن مطور و ذیل از نتایج افکار او است	ہفتہ کچھ کو کیہ جہان ایدن سن سین بنے
بلکہ مشبہ صبحہ دکن مالان ایدن سن سین بنے	دست تبیر لیلہ چاک اولسونی دامان فراق
اقبا جسکے حیران ایدن سن سین بنے	امته الجلیل از صلیبی زنان عرب و دارا

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرائی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر  
 وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده ہر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد  
 کہ از امته الجلیل بمعنی را سوال کنند مشار الیہا در جواب انھا گفت ولی نیست کہ در میان بحق مشغول  
 باشد و از یاد خلق متنصرف و مطلقاً تعلق بدینا و زخارف ان نداشته باشد و آئی از خدا بغیر خدا  
 امته الجلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی معنی ولایت یکی از انھار و کردہ گفت ہر کس کی از شما گوید  
 شخصی را ولیا بوده است کہ وقتی از حق بجز دیگر اشتغال داشته باور نمائید و بدانید کہ دروغ گفته است  
 امته النحلق دختر عبداللطیف بن صدقہ بن عوض المنادی لقبی است کہ از محدثہ ہای معروفہ  
 بشمار میآید ولادت او در شتصد و سیزده ہجری و در مجلس درس جمال الدین حبیبی پدر الف بنت  
 ابی جلال کہ پیش فکر او شد حاضر میشدہ و قدری از منہاجی و مجمع صغیر طبرانی را برا و قرائت کردہ نیز  
 از سیرۃ ابن جشام کتب فوائد نمودہ اکثر محدثین با و اجازه دادہ اند نفیس بن مالک فہ منہاج النعمان  
 را از برداشتنہ و پیشہ است عمری طولانی کردہ و از اساتید محدثین بعد از انھا نقل راویست میکردہ

در سال نصد و میت تجری در نیم ماه ذی القعدة در گذشته است از برترجیای امه انجالی آنکه از  
اشیاخ سیوطی بیاید و مشارالیه در کتاب منجم فکری از او نموده و آیات حاثیه را از او ثبت کرده  
امه العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و انبیاات محارری داشتیم و دو بیت مطو  
در ذیل که از ابیات راقعه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در قبح الطیب باین بن نسبت داده شد

لما ظلمت فخرجنا في الحشا	ولحظنا بجر حرم في الخدد
جرح يجرح فاجعلوا ذا بدا	فما الذي اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب شرح العیون فی شرح رساله ابن نیدون دو بیت مطور با هم  
و شعر المستغنی معشوقه ابن نیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین فرمودین گفته است

اوجبه مني يا سيد	جرح بجد ليس فيه الجود
وانت فيما قلت مدح	فان ما قلت واين الشهود

اتم ابان بن یحییة پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت  
و ارای مهارتی و افروازا شعر معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بدین آنکه وقتی ابن  
دیشه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجه خود دید سنکی به بھلوی اوزده او را بگشت اتم بن عمر کاه شد

باهلی و مالی بل بجل عثری	قتیل نبی یم بغیر سلاح
فها لا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فقطر فيه للشهود جراح
فلا تطعوا فی الصلح ما دمت حیه	وما دام حیاً مصعب جناح
الم فاعلوا ان الذوات کربینا	تدوروا ان الظالمین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دیشه قاتل پسرش از اولاعام بن تیمم است ابن شبر بود  
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل یا مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه  
اول از ابیات مطورو در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این غیب را علمای علم  
قافیه گفتا گویند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی باین معایب نگاشته و یکدزد تا بهر جا که نظیر  
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود و عمل شاعر شنائی صاحب طبع و تعلیم داشت  
و قوافی اشعار او غالباً مغلو ط بوده روزی نسبت مطور در ذیل را نظم کرده به عمل عرضه داشت

هذه القوافی منقولة عن  
الشيخ الفاضل فاضل القوافي  
و اذا اراد الله امر بالسر  
و كان ذا عقل و سمع و بصيرة  
اصم ان يدير اعقابا قلبه  
وسأله من فعله سلا  
حتى اذا انقلب في الحب  
وذا اليد عتله الحب

ان ذلک بشدید لیس یخبر الفرد و یخبر کان لا یبشوق من الخاری

و عجل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول وی راء است و در ثانی زاء مثلاً عجلت میوی  
مصرع ثانی زانقطة نکذا درست میشود و عجل گفت بسیار خوب اما بعد او در آخر مصرع اول مرفوع و ثانی  
مجرور است و این نیز عجیب خواهد بود مثلاً عجلت تو عجب مرد احمق میستی چه لازم است اعراب کنی  
مأرض و جران معلوم شود و این لطیفه در او قیاساً منسوطور است اتم ایمنی ما در اسامه بن زید  
و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابه  
بشمار میآید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بمیان ثبت اسم ام ایمن بر که و دختر ثعلبه در اصل  
از خواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرزند که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبیده بن جحش  
بوده چون اول شهری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده و او را ام ایمن گفته اند بعضی میگویند  
اتم الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را  
بجای خود بخشیده بودند بعد از عبید اتم ایمن را بزنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود یافت  
برخی گویند اتم ایمن را جناب عبد الله ازاد کرده و جماعتی بر اینند که او را زاد کرد و حضرت رسول  
است وقتی آمنه و سب بغرم ملاقات ابن خال خود غریمیت مدینه منوره نمود و در معاودت  
در محل موسوم به ابواء بدر بقا و از آنجا بنی اکرم تا مکه گزیده و در اعوش اتم ایمن بودند بنا  
بر این آن بزرگوار میفرمایند اتم ایمنی بعد از امی و مشارعیم را کاملاً حرمت و رعایت میفرموده اند  
و مخصوصاً بمیدن او تشریف میبرده اند اتم ایمن هنگام رحلت پیدایه ص در قید حیات بود و زیاده  
الوصف در آن هنگام که یه و زاری میسند و از جبهه بقراری او پرسیدند گفت من از آنجا که حضرت پیغمبر  
پیغمبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدر بقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه  
بجائمانزل میشد اتم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از مشاییر  
صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه القیس غزرجی است از جماعت انصار که ایشانرا ثنویین  
اهل مدینه گفته اند ابویوب در زمان معاویه با سلامبول بغرم غارت و در اینجا بمرض اسهال در  
گذشت و نقعه ابویوب در اسلامبول از بقیع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار  
مسطور است که از دیر کابی عیسویان انترزین بنکام استقبادان بقعه میرفته و دعای منته نذر

جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله هجرت فرمودند خانه ابو ایوب منزل گردید تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانه ما در طبقه بود و شما و فوقانی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بان خانه شرف و رفود فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت عبط و حی آتھی است بنابرین از ادب دور است که حضرت در طبقه تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را همسر خود اتم ایوب گفتیم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین آتش خواب نرفتم و بسیار متوش و پریشان خاطر بودیم صبح بخیر نور بنو حضرت پیغمبر شرف جسته شرح خیال فی خوابی شب را عرض نمودم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقه زیرین به بالا شرف فرما کردیدند اتم البینین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بعد از و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف بشما قائم و روزها ضایع در بذل خیرات و شب تبرت جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده از او یکروز و هر روز خاطر نرسد شاد و مینود و جلاده فصاحت بیان و طلاقت لسان شهرت روزی غره مشغول که بیشتر شاعر معروف عرب

قصی کل دین فوقی غریبه

نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

معلوم میشود تو چیزی با و وعده کرده و در ادب

و غرقه مطلق مصفی غریبهها

ان مما طله و ساعی نموده که از مطال تو شکو میگوید گفت بی بوشه با و وعده کرده ام و از فوقانی این عده ابا دارم اتم البینین گفت او را از انظار بیرون آنکه آن بگردن من پس آن اتم البینین ازین گفته پشیمان شد و بکفاره انحراف چهل غلام آنداکر دوبار با می گفت کاش من زبان ندا شتم و اینکه را بر زبان می آوردم و بحسب اینست که با این دروغ و عفت در کتاب اخانی و فواته الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن معمر شاعر مشهور به وضاح همین چیزی با ام البینین ثبت داده اند و ان نیست که در سالی مشار الحجب زیارت بیت اتم الحرام رفت ولید بن عبد الملک شاعر عصر اعلام و غنم نموده در اینفر از اتم البینین و کنیزانی که با او همراه اند میگویند و در اشعار نامی از اینست بنمونه در اینباب تاکید اکید نموده چون ام البینین بمکه گریه پیدا بنمایش اندام خود پرداخت و بیکر خود را سطح نظر ساخت تا او را بشعر بوصف او میزدند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا وضاح همین مفتون گردید و با و کثیر سخنان داد که در تقررات خود از او ذکر می نمایند و منی از سب کثیر از ولید ترسید و از اتم البینین چیزی نگفت بلکه شعری چند

نام خاضره جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح امین خرم را بر کنار هفتاده صراحت گفت شعر  
 صدح البین والتفرقت قلبی | وقولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و قبل وضاح امین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسوم حج ام البنین وضاح امین را  
 دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را برای ولید برد و پس از چندی از طلب اشکار  
 شده وضاح امین مستول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسماعیل را وضاح امین گفته اند نیست که سید چهره  
 نبی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خور و بی بهیشت از اضا چین اندیشه نمود  
 و هر وقت قصد مجلس و محفل میکردند نقاب میبازد خستنداراد گفته ابو الفج و ابرو خلکان مشاخره نیست  
 اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کر میطر بوده و اگر گفته مشار ایما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح  
 امین یعنی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از اخواهان کمال شده و اینرا صفتون جمال و بعد اعلم علی کمال  
 ام البنین بنت خراب الکلابیه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده انحضرت پس از  
 صدیقه طاهره سلام الله علیها اولی فی را که نماز است و همسر استیاد فرمودند او بود و چهار سپهر امیر المومنین  
 یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چه پسر در کرد ملا در کتاب مستطات حضرت ابی عبد الله  
 بحسین علیه آلاف التحية و الشفاء بدرجه فقیه شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد ی از جاری  
 حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین روی یا همان نام داشته و حضرت علی بن یحیی الرضا  
 از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم او را بوالده معظمه خود حمیده بنحیده بودند و ذکر حمیده در حرف خانیان  
 ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان برشته شده و میرقی را گویند که  
 دست جاست عمار دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاء است  
 این روایتی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام البنین یعنی سیرق دارد و مصنف

بام بنین مرجعه الیه | وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر از زمان انصار و اقبلیه بی خطبه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل اشها  
 داشت و احوال این محمد الانصاری از شعری اسلام بنای حق و حق او این شعر گفته است  
 لغت منعت معروفها ام جعفر | وانی الی معروفها الفقیر  
 گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت قیامت گویند ان مرابده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته ام و ترا نیست شام مشاربها اصرار و احوال کار کرد و قسم خورد که معرفتی بجال تو ندارم ام جعفر گفت ای  
 دشمن چند اگر مرا میشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفتیم و ام جعفر بطور  
 بمن جواب داد اینک من بهمان ام جعفرم باجمده ام جعفر در محضر عامه احوال را شرمسار و خود را بری  
 الذمه کرد ام جعفر بیل بنابر قول ابو الفضل میدانی از تو ام ابی هریره و بوفاد در عرب مشهور و ثلث  
 که اونی من ام جعفر سلب شهرت او اینکه شخصی بخوم بضر ابن الخطاب بمشایبش اجماعی بود و او را از  
 دشمنان جعفر کرد و مکان نمید که او را در خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود و وقتی در مدینه متوجه  
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبر داشت گفت بمنقده که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت مهربانی  
 که با کرده ممنون میباشم و از آنجا که اجماعی از انسانی سلب بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او  
 معاودت داد بنا بر مسورات ابن اشیر ام جعفر کینه هشت نفر زن صحابیست که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب  
 خواهر عمر است و زوجه ابی اسب که در حق او تماته اخطب گفته شده نیز همین کینه را دارا بوده و ام جعفر از  
 نساء مشوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی منقده بن شعبه و ابی بصیرة بخالطت با او و هشتم و از  
 منصب خود معزول گردید و برین ریه مولی است ابو بکره اشقی صحابی و برادران می او زیاد بن  
 و نافع بن کله و ثعلب بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت نداد مقرون بشراط مقدره نمودند  
 از جم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجه  
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی مؤمن و عبید الله بن  
 حنن و از بزی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام مشرف اسلام مشرف گردیدند و بحلبه که بصره نگاه  
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبیه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند  
 و اسم او را بکه بود عبید الله در حبشه مرند و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این بین را تکلیف نمود ام حبیبیه  
 قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات در دین اسلام بمراد  
 رسول اکرم متفق گردید و تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنهاند و بنا بر نجاست  
 و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری گاه بود و در زمان حضرت  
 هجرت که بکون اطراف خراسان و آنجا را از بهشت خود سخن میفرمودند و در آنجا حضرت را با ناسه  
 اصحبه بن بکر سلطان حبشه فرستادند و ضمن اسفارش فرمودند که سلطان بشمار الیه ام حبیبیه و در جبال

الحاج حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورده چون نامه حضرت سلطان جده رسید در حضور جعفر طیار قبول  
اسلام کرد و امر تزویج امجدیه انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهل رجب در بم از طرف حضرت بام حیدر  
داده شد و ام حیدره را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود ام حیدره منقولست که گفته است  
در جلد بیستم و از جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی مسماة بابر به آمده فرموده داد که نجاشی از جانب من  
مانور و کیست که تو را از او جنت انحضرت میرسد سازد من بختیست سرور شده و دوست بند فقره که  
در دست داشتم با حلقه های نقره انکشان خود ببرد کانی با و دادم با نجله ام حیدره در دین صلابتی بوده گویند  
قبل از فتح مکه نکاحی که پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی خزاعه و رفع تعذیبات و نقص  
عهد آنها بحدینه متوره آمده بود و نجای حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حیدره ملاقات  
نماید و در اینجا خواست که در فراش حضرت نشیند ام حیدره بدو هیچ ملاحظه و راجع نکرد و گفت  
تو مشرک هستی و در بنفرات من نیست و قدم گذاشت اتم حسان در فحاشات الانس اتم حسان را دارای مقام  
ولایت نوشته این زن از ابالی کوفه و بزرگ و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با  
سفیان ثوری معاصر و سفیان بنیارت او میرفته روزی با ثبات لبت اتم حسان سیدی کرده و چون  
حصیری یافت باو گفت که بر سر عجم خویش نبوی از نور عایتی خواهد کرد اتم حسان گفت ای سفیان این  
قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم من ایم تاج پرستار مخلوقی تضعیف  
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیا خدا باشم یکقرزن صحابه هم کتی با تم حسان بنی سید ام کلیم  
البیضاء دختر عبدالمطلب عمه حضرت رسالت پناهی میاید باشد بواسطه لغو ست کردن  
او را بنیضاً و قبته الدیاج می گفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات فیل در مرثیه پدرش انشأ کرده

و بکی ذالندی و المکرمات  
بد مع من دموعها طالات  
اباک الخیر تیار الفرات  
کریم الحکم تجود الحیات  
و غنیة الستین المحلات  
تروق له عیون الناظرات

الا یاعین جودی و استهلکی  
الا یاعین و یحک اسعدنی  
و بکی خیر من رکا المطایا  
طویل الباع شبیه ذی المعالی  
و صولا للقرابة همدنیا  
و لیسا حین تشبه العوائک

عقید بنی کفانه و المرحی  
و مفرغها اذا ما هاج بهیج  
فبکبه ولا تسمى لحزن  
اذا ما الدهر قبل بالهفات  
بداهية وخصم المعضلات  
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیته زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای به  
قریش بوده جیری که بقبضه ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز وقت سوب  
بشار لایجا می باشد ام حکیم المخزومیته ابتدا در مزاجت سپهر عوی خود عکرمه بن ابی جبل بود در یوم فتح مکة  
قبول اسلام نمود و برای ثومر خود عکرمه از حضرت رسول ۴۰ امان گرفت اما عکرمه از اینجا که عداوتی سخت  
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد نسبت مین کر بخت زوجه اش ام حکیم از عقیب او رفته در سهل  
مین در وقتی که میخواست بجائی تشیذ باور رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان  
آورده ام و او را مر بخت داد و بجزو حضرت بنوی ۴۰ مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او  
گردید و عکرمه در غرّه یثموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نماز کرد و دید  
در آن اوان و فقه اخلاصین پیش آمد و خالد منکوحه خود را همراه برداشت و زفاف را بر عرض داد  
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت  
خوبست بعد از پرکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید  
گفت بخاطر من چنین وارد میشو که من در اینجا یک مقتول شوم بنا بر این ام حکیم موافقت رای خالد  
نمود و در هماینا در نزدیکی جسر خیمه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدیخت جسر مذکور معروف بقبضه  
ام حکیم گردید با نجله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد  
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیته با ستون خیمه رفت نقره و شمشیر  
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغای ام حکیم الواصله زوج  
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را با هم وصل  
کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن  
در محمل خود بسیار عقد مزاجت ام حکیم و اصله با عبد العزیز در حیات و حضور چید و عبد الملک بن  
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف خبر و عده تی بن بغیاء بر حسب دعوت حضور



بهرسانند و شعرها در تنبیت و تبریک انیمزاجت بنظم آوردند و ده هزار درهم صلح گرفتند و نیز صاحب  
آغائی گوید اتم حکیم الواصله شیر خمر مختار بوده و قدح که بجهانی داشت که با آن شراب می آشامید  
و کاس ام حکیم نزد او با مشهور و از مشاهیر مشال طلائع ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند  
که در حله یا نزد همة آغائی مسطور و از انجمن است ایات ذیل که از ولید بن یزید شیبی است

علاء فی بعاثات الکرم	واسقیا بی کاس ام حکیم
اهل الشرب المدامة صرفا	في اثناء من الزجاج عظیم

پونج نفر زن صحابیة دیگر باین اسم نامیده شده اند اتم خارجه دو نفر زن صحابیة باین اسم  
معروف بوده اند و اتم خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نکارش  
حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس کوئیم این اتم خارجه چون بزودی آسانی  
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب اشل شده در امری که زود و آسان صورت پذیر میگردید  
میگفته اند اسمع من نکاح اتم خارجه پس متنبه نمائید که اتم خارجه جاهلیة موضوع مثل است لا غیر با اتم  
انجیار این زن زوجه ابو انجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو انجم و شعر من  
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصحبت اتم انجیار تدعی  
علاء ذنبا کله له اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده بمقتدر لازم  
بود از اتم انجیار ذکر شود اتم انجیر البغدادیة از نساء مشهورة و محدثه قرن ششم هجری و معروف  
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگی نموده از معارف علمای زمان خود که شجره کامل داشته اند  
و بافاخت و تدبیر طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو انظر الکاغذی و شجاع الکرمی را دیده بطور  
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عمار که در  
نقی الدین سلیمان و ابن سعدة و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از مشجین از شارحین  
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بیکه مظهر رفته و حج نموده  
در سال شصت و چهل هجری در گذشته است اتم انجیر بنت اکهرش زنی است تابعیه از  
اهل کوفه معروف بذکا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت بنوی صلی الله علیه و آله را شنیده  
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان عرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

میگردود در کتب محاضرات درجائی که از علم معاویة بن میمون حکایتی ازین امیر اخیر نقل نمینماید و  
 اینست که معاویة مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که امیر اخیر دخیل جریش را نزد من فرست تا  
 از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خیر گوید تو اجر دهیم و اگر شر بجزر رسام چون  
 مکتوب معاویة بوالی سید بخانه امیر اخیر رفت و برای او بخواند امیر اخیر گفت من از راه اطاعت معاویة  
 خارج نشده ام و راه خلائی نرفته بجهان میجویم و دروغ نمیکویم من خود زیاده پس دادم که برای عرض بعضی  
 معاویة را ملاقات کنم با جمله امیر اخیر غریمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای امیر اخیر مرا  
 بهمان طور که نوشته رفتارم از تو بخواهد شد و طوریکه تو اهل کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه  
 در حق من خواهی گفت امیر اخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد  
 نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت امیر اخیر بآسایش و رحمت طی مسافت نموده  
 تا بدار خلافت رسید و معاویة او را در حرم سرائی خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که نماز  
 اصحاب حاضر بودند امیر اخیر را احضار کرد امیر اخیر حضور پذیرد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین  
 و رحمة الله وبرکاته معاویة گفت علیک السلام یا امیر اخیر آیا در عرض راه به تو خوش گذشت و آسوده  
 بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث عزت رسیدم معاویة گفت  
 ای امیر اخیر بوسطه حسنیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید جریمائی که در رفته صفین به و قتل عمار  
 بن یاسر سقیتی باز کنی امیر اخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بار اگر نگردد امیر از خاطر مر رفته است  
 و آن روز من بعلت صدمه و ضحیتی که بدان دوچار بودم آنرا فرما بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است  
 اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نام معاویة رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام  
 حرفهای آنروز امیر اخیر را بخاطر دارید که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را  
 بخاطر دارم معاویة گفت بگو تا بشنوم گفت من امیر اخیر را دیدم سوار شتری بود و تا زیاده بدست داشت  
 و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان ذلزال الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا  
 نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و ظلمت جمل و انکدشته عقل را بر شما دیده و به  
 آن حکما شته خدا شما را رحمت کند بجا میرود یا از امیر المؤمنین علی فراموش کنید یا از قتال سیکر نیز  
 یا از اسلام اعراض نمائید نشیند و اید خدا تعالی فرموده است و لنبلوکم حتی تعلموا

المجاهدین منکم الصابرين بعد از آن سر بر میان بلند کرد و گفت اللهم علی الصبر ضعف البقیة و سیدک  
 یاربنا فتمت الفلوات جمع اللهم بها الكلمة علی التقویة و الف بین قلوب علی المحدثات  
 پس از آنکه عاتق امیر خیر کلمه فی چند عا کر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از آنکه  
 این کلمات گفت یا امیر خیر از انخیزت قصدی ندشتم جز اینکه خواسته مرا بکشتن دی پس اگر من تو را بقتل  
 رسانم برین ایرادی نیست امیر خیر گفت مرا اندوی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من  
 بسعادتی فایز گردم معاویه گفت با کثرت الفضول در حق عثمان چه میگوئی امیر خیر گفت من در حق عثمان  
 چه گویم مسلمین او را غلبه کردند پس از آن با تو میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان  
 بمقتدر مدح تو کافی خواهد بود امیر خیر گفت شهدا آنکه من با انخیزت تقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان  
 سابق انخیزات و در روز جزا رفیع الدرجاتست معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول  
 او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صحت کلام  
 گفت او را هم با حضرت بحبت مژده داده اند انکار امیر خیر گفت ای معاویه ترا بخایستی تعال شمه  
 میدهم که مرا ازین سؤاها معاف دار قریش از علم تو خفا میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و تو هم  
 بعد از آن با جوایز و عطا یا داده مرض نمود که معاودت نماید امیر خیر بیست صخره مادر ابو بکر صید  
 و از صحابیان است اسم و سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابو بکر میراث برده گویند چون ابو بکر متوفی  
 شد امیر خیر او را در غوشش گرفته به بیت عشیق که خایه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعشق هذا  
 من الموت و طول زندگانی ابو بکر را از خدا خواست گشتی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار سخن در آمد  
 این رجوزه را خواند یا امیر الرحمن بالتحقیق **فرزت بحمل الولد العتیق**  
 یعرف فی النوراة بالصدق شخصی که در اینجا حضور داشتند این رجوزه را  
 شنیدند و یکی از وجوهی که طقب بودن ابو بکر بعیت نوشته اند همین حکایت است امیر الدرداء زنی  
 بوده است صحابه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از نوادگان صاحب بهار میآید امیر الدرداء را احادیث  
 کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده  
 ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویم  
 میباشد و حضرت رسول ص فرموده اند عویم حکیم است شست چون شام فسخ شد ابتدا اعضا و است انجارا

با و دادند بنا بر اصح احوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الضعیف دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابوالذر در بهمنیه طبعیه با کشته و قبری که در اسکراست و مرقد ابوالذر داء میگویند منسوب به ابوالذر داء دیگر است یا اصلاً قبر ابوالذر داء نام نیست و غیر ازین قبر ثور دیگر در اسلامبول است که منسوب به صحابه میدانند لکن خبر مرقد ابویوب باقی نبوده است پیوسته ابوالذر داء زوجه دیگر داشته که او نیز کنایه با تم الذر داء بوده ولی نیزین را بعد از رحلت حضرت رسول ص در جبال نکاح در آورده و در کن شرف حضور حضرت رسول ص نموده است ام الذر داء خیره را ام الذر داء کبری میخوانند و دختر ابی حدردالا سلمیه بوده و ام الذر داء که بعد با مناکحت ابوالذر داء رسیده معروف به جغری شیشا و جمیمه نام داشته است ام رطله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستقری و از اصحابیات دانسته و گفته اند روزی نیزین بجنوب حضرت رسالت پناهی آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود و محال ان ذوالبعول و متهیات الاولاد و معقدات المهاد و لاحظ لنا فی الحیث فضلنا شیئاً یقرینا الی الله عزوجل این عبارت را علیه شکیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بجنوب حضرت رسول ص عرض داشته و پیش در شرح حال اسماء انکاشته ایم و معنی آن است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و با سر خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت بچه ها مشغولیم و از هر و ثواب حساب دینی بهره ایم چیزی بمایا موزید که وسیله تقرب باجنوب است پروردگار کرد و رسیدن بنباء و شرف شما زمان از ذکر خدا غافل نشوید و چشم خود را از دیدن ما محرم میندید و طوری نکلام کنید که یکجا نه صدی شمارا بشود ما جور و مشاب خواهیم بود در کتاب اصحاب مرسوم است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام علیه القشیری حنین علیها السلام را در برگرفته در کوچه بای مدینه می کشت و اشک میریزد و چون بدر خانه حضرت

یاد ارفاط المعمر ساحتها

فاطمه رسید با سب تمام این بیت انشا و نمود

امرومان زوجه خلیفه اول ابو بکر

هیئت بی خردا حیت من داد

و عایشه و عبدالرحمن از لطن امرومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ابی بن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید و دختر عصام حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون شمش سعدویه بوده و در حد سن

ترجمه حال او باید و اتم سید کنیه هفت نفر از صحابیان است که یکی از آنها مادر سعد بن حماد است و او  
 برای سپردن خود نوحه کرده و گفته است **ویل سعد سیدم خرامه و جدا**  
**سیدم بهر مسدا** و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که نوحه کذب الا اتم سعد و منی  
 و تیسیر کوید من خصایص المصطفی ان یخیر من شاء بما شاء اتم سلمه از زوجات مطهرات  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیه ابن المغیره المحرمیه میباشد اتم سلمه را ابی عبد الله بن  
 عبد الاسد المحرمی تزویج نموده و فرزندش آورده که او را سلمه نام نهادند و اتم سلمه بن کنیه کنایه  
 گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و صفات عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناسحت رسید  
 اتم علیه الصلوة و السلام شرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ  
 و روایت نمود در قریب خلافت عثمان اتم سلمه عبارت مسطور در ذیل او را پسند داده و توضیح  
 کرده باینکه نامی آری رجعتك عندك نافرین و عز جناحت نافرین لا تقف  
 طریقاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجتنبها و لا یقتدح بزیاد کافعیه کلام آنگاه نوحه  
 حیث توخى صاحبك فانها انما الامر كما الامر كما لم یظلمها هذا حق اموت قضیت لیک و انقلک حق  
 یعنی ای سپردن من سبب صیبت که رعایای ترا از تو مستقر و از زیر بال تو خارج می نمیرد ای را که حضرت  
 رسول می پیوندند محکم و آتشی را که نیر و ختیه بودند روشن نما و نما نظور که یاران تو با بیکر و عمر رفتار کردند  
 رفتار کن چه آنکه امر را محکم داشتند و از راه نکر دیدن این حق مادر می من بود که نسبت بتو داد اگر دم  
 و حق تو است که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باینکه کلمات داد و زمین مثل معروف بگو کانی الزند و  
 صلوات الزند در جمع الامثال مسطور است چون اتم سلمه عمر داده و لید صحابی سپرد لید بن مغیره بوده  
 در مرثیه او این اشعار را نشاء نموده است **یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیر**  
**قد کان عیناً فی السنین و رجة فینا و میره** **ختم الدسیعه و اجد الیسو المطلب لو تیر**  
**مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشر** **اتم سلیم دختر عثمان بن خالد و اقلیه فی فرج**  
 و مادرش بن مالک است این زن از قنات صحابیات بشمار آمده و از باب دایت و دایش بوده  
 شوهر اول او مالک بن النضر که پدرش باشد در ایام جاهلیت از او مکر شده و بشام رفته در آنجا درگذشته  
 و اتم سلیم مدتی پیشوهر نسبت بعد از آنکه بشرف اسلام شرف شده بود و از اهل قبیلۀ او و اباطال

انصار ابو طلحه انصاری و ارجو است که کار شد و ابو طلحه اگر چه مردی غنی و معتبر بود و اما چون بنور قبول  
 اسلام نکرده و از مشرکین بشمرده میشد انیمو همت مستعد نمیداد بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو  
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر نامایم اما مانعی که در پیش است آنست که من مسلم و تو مشرکی ایامت گفت  
 میستی که خدائی را که پرستش بینائی از زمین میرود و بعد سوخته شود شرم یکنی که بشبه چوبی سجده میری این  
 در ابو طلحه اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود و حسن کا میک سید انبیاء بزرگوار  
 بجهت فرمودند و در منزل ابو ایوب جای گرفتند هر یک از مسلمانان بقدر وسع و استطاعت بدیه بخت  
 تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم شکست بود و چتری نداشت که بدیه انتخاب نماید چار سپهر خویش را  
 که دوازده ساله بود و بعضی حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول اللہ این پسر را برای من  
 گذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند نیست دعائی در حق او فرماید حضرت  
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعایش  
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و بشناد فرزند از او وجود آمد که بمقادیر هشت نفر پسر بود و فقط دو  
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از انداز حساب و تخدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصبره رفت  
 که بخدمت علم فقه آموزد و در سال بود و یکت هجری در اینجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت  
 کنانه نام حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله  
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت تشریف میبردند و در او آن گرمی هوا در آنجا نه خواب قیلوله و استسحت  
 میدادند و حضرت بخواب قیلوله بمقادیر روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشمش کشودند و چشم  
 و استرازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتناعم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی  
 تخت قرار میگرفتند بجز آنحضرت (دریای سفید) سوار میشدند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول  
 الله دعا کنی که تخمم با آنجم و در آن غرا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنجم خواهی  
 بود و این مرده فتح خجریزه قبرس بود که پیغمبر دادند با بجم چون خلافت عثمان رسید عا کر سلام بجز  
 و ترغیب معاویه برای فتح خجریزه قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عباد بن الصامت  
 با آن اردو همراه شد چون با خجریزه داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سراسی بانی گرفت و ام  
 سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابیة بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعد از صلاح مشهوری بسیار اکثر ارباب سیر اقامت حاصم را در قصر سپهر اقامت حاصم سابق  
 الذکر دانند که نواده عمر شود و شیخ اکبر در مسامرات گوید اقامت حاصم حنفیه و فقیهیه عمر است که بنام عمر در اقامت  
 خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره می نشست از درون خانه کشیدند مادی بدختری می گفت در سیر  
 آب و خل کن عمر دست کوش داد دید در قصر بمادر میگوید تطلب کار زشتی است و عمر را از این قبیل کارها  
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از کجا مطلع بر کار و کردار می شود و بدختر زن بد  
 جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نماییم عمر از ثبات رای و استقامت  
 این بدختر خوشنود شده او را در جهانه کجاسپهر خود حاصم در آورد و از اقامت حاصم مادر عمر بن عبد العزیز  
 بوجود آمد ابو الفضل میدانی در حج الامثال در ذیل مثل لیست حفصه من الرجال اقامت حاصم گوید اقامت  
 حاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اقامت حاصم در گذشت عبد العزیز موسی خواهر  
 او حفصه را نیز بی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اقامت حاصم نبود و کسان عبد العزیز چند از او  
 خوشوقت نبودند گفتند لیست حفصه من جهال اقامت حاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اقامت حاصم نبود  
 اقامت عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بابتد فاطمی از  
 خلفای مصر رسیده مسجد اقامت عباس در مصر که در خطا مقریزی فکری از آن شده از آثار این مشی  
 و آن در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقریزی میگوید اقامت عباس  
 زنی بود مغربیه ستمنا به بلاد و ابوالفدا اینو سید بعد از ابوالفتوح شخص معتبری معروف بعد از  
 بن سالار اقامت عباس را نیز کوچ نمود و بوزارت الظاهر بابتد قابل آمد بعد از عباس سپهر شار الیهما  
 او را از این تنه خرم و خود وزیر شد پس اقامت عباس اقامت وزیر گردیده اقامت عقیل فاطمه  
 بنت مسد در عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بدینی که در کتب بخود در باب کان

مدتی

انت تگون مساجد ندیل

ذکر و ایرادینما از شار ایضا میباشند

و این بیت را اقامت عقیل در حکام شغول کردن

اذ انتهت شئمال بدیل

میخوانده است اقامت العلما دختر یوسف نام تاجرانندی بوده صاحب طبع و عالم با دیات متفکر  
 سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره نیز نبیه و لطافت و فصاحت اشعار داشته در فتح القطب  
 اشعار مسطور در ذیل را با اسم اقامت العلما نوشته و او باین ابیات خاتمانی را مدح گفته است

كل ما يصد عنكم حسن	وبعد ياكم تحلى الزمن
تعطف العيز على منظركم	وبذكر اكم تكد الاذن
من يعيش دونكم في عمرة	فهو في نيل الاماني يغبن

ابن اثیر گوید ام العز نام و نفوزن صحابه بوده است ام علی زنی است عارفه که او را در آن مقام ولایت دانسته اند و در تفحاشات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجه احمد خضرویه که از انقیاد بوده و از شیخ ابو حفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجه احمد خضرویه را ندید بودم چنین زن را حقیر شمردم و گفتا اینها را کرده میدارم چون با این زن ملاقات کردم دامنم را برینا لغمت معروف را بر کس خواب عطا میفرماید و ترجمه حال ام علی تقیة الار زمانیه در حرف نگاشته خواهد شد ام عیسی کینه رفته از نساء معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه عباسی که نامش امون او را بیوچ نموده و سببی دختر ابراهیم بن اسحق انحرابی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و واعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است ام الفقی نام و این است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی مقرران کریم را بعد از جدال برد و چون اینکار کرد دست است او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت و دست چپ او را نیز از دست انداخته و آنگاه با سینه بخنجر قرآن کوشید تا جان بداد و او را ام الفقی این رجوزه بخوانند

لاهم ان مسلدا عاهم	یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامتهم قاتله قواهم	تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق نخاهم	ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن

شجره بن منظور الشجرى البغدادی محدث مشهوره بوده که او را ابنة السلام میخوانند عمری طولانی کرد و دیرگامی تعلیم احادیث پرداخته و در سال شصده و شتای هجری وفات نموده ام الفضل امش لبابه است پیش در ترجمه حال اسماء بنت عیس فکری از او شده مشار ایها زوجه جناب عمار عم حضرت رسول الله و خواهر صلیبی و بطینی میمویه بنت الحارث است که از زوجات مطهره بنی اکرم صلی الله علیه و آله میباشند و از صحبات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را پیش پسر از بنی او وجود دارد فضل و عبد الله و عبد و قثم و عبید الله و عبد الرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده لبابه بختیگر کنایه



بام فضل شده و جناب عباس را هم بناسبت بد فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب  
تفسیر معروف تفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن سیداناس خطاب کرده اند و ام فضل بنا  
بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس و از امی شش نفر فرزند بحیب گردید و او را بحبیبه شمرده و ابیات  
مستور را در حق بنار حبیبه نظم در آورده اند

ما ولدت بحبیبه من نخل  
اکوم بها من کھلة و کھل  
و خاتم الرسل و خیر الرسل

کشتن من بطن ام الفضل  
عم النبي المصطفى ذی الفضل

جناب عباس را از بطن غیر ام فضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند  
و بنا بر این عدد فرزند ان عباس بد نفر رسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و متیکه او را

نموه انصار و اعشیره  
واجمل لهم ذکر اوانم الثمیره

میکردانیدند این سه مصرع را میخوانند  
یادیت فجعلهم کرا و ابر و

ام فضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه باکمال اسل و ابامام محمد تقی جواد سلام  
علیه برقی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و ولیم از حلت حضرت خیر البشر علیه صلوات  
الله الاکبر که در این سال در اعراس کوفه در این سال مأمون دختر خود ام فضل را با مام محمد تقی جواد  
امام رضا علیه السلام داد و دوران دختر حسن بن اسل را بکناج خود در آورده و مقدمه منظومه را از  
الغمة نقل کرده و نویسد چون مأمون اراده کرد دختر خود ام فضل را به پسر امام رضا علیه السلام بد  
عباسیان از آنجایی با خبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دو تن از اهل این  
سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار  
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و این خوانواده دشمنی قدیم  
است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت میدادند بلکه در قم و سمرقند  
آنها میکوشیدند و ما بجزار دعا و مناجات شرعاً را از خود دفع کردیم نیز مان با خلیفه را و اعینه  
پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت منیت مناسب است که خلیفه ام فضل را یکی  
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون اینجا عت آرای خود را اظهار داشتند مأمون  
در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

در آن برینید و ایند که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها  
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال ضعیف و ارتکاب آن اعمال شنیع خصوصاً قطع  
 رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از وی عهد ساختن علی بن موسی  
 الرضا عیسیان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با اوجیت  
 کنم و خود قبول نکردم و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقاخر امید و اینکه حال اسن محمد جواد را حجت نبوی  
 دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم چنانستیار کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر  
 سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایز میباشد چون انجاعت از مأمون این سخنان شنیدند  
 گفتند اینخلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این  
 داعیه است بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با جلال  
 آن کودک از شما دانایترم و از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و انما کسب  
 علم از راههای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواستید حقیقت و صدق اینمقال بر شما ظاهر گردد و او را  
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پائیده دارد اینخلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علمای  
 قرار میدیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر جواب را درست داد ما را متابعت  
 تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو تنخواهان عمل نمایی مأمون گفت فراموش نیست  
 و همین بس انجاعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یکی بن کثم که از فضلاء مناظرین آن  
 زمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میداشت و منصب قاضی القضاة تمام  
 ممالک مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در  
 مجلس مأمون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق انجانب ظاهر  
 نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بچی و اند  
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یکی بن کثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان مشغول بودند  
 که یکی هم الان امام نه ساله را چنان طرم سازد که نتواند سخن گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی  
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب بنوی  
 انتساب امام محمد جواد علیه و علی ابائه السلام در آنجلس تشریف قدم از زانی فرمود عباسیان

بایکدیگر حرف میزنند و چیزی گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست  
 این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بچوب مسئله یحیی بن اکثم که درین مناظرین است القصه بعد از ساعتی  
 یحیی بن اکثم روی بامون کرد گفت ای خلیفه شخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله برسم مامون گفت از خود  
 انتخاب باید اذن خواست یحیی وی بامام محمد تقی جواد کرد و عرض نمود حلت فداک اذن میدی مسئله از  
 مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرسس یحیی گفت فداست شوم چه میفرمائی  
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سؤال تو محجل است اولاً فی  
 آن را کوش کن بعد از آن هر شئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن جمیع  
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بجز موت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا نه  
 و خطا و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار  
 کرده و آن صید از جنس طيور یا از غیر آن و از کارهای بزرگ بوده یا کوچک و شخص بر قتل آن مصر بوده یا بشیر  
 و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بجهت بود یا چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی تخریر و شت  
 گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس تخریری ناظراً و هویدا دیدند مامون از روی لجاجت  
 و خوشحالی تمام گفت ای محمد بن علی بده انچه را وی گوید در سینه حجاس مامون ام الفضل را بعقد امام  
 در آورد و بعضی از مومنین را عقیده نیست که مامون در حال حیات حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف  
 النجیه و آئینه و خیر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس فرمودند  
 را از باب سیر چنین مبطورداشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی احکام مسئله مذکور  
 در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت از بیان فرماید حضرت انشرح اینانکه باید و شاید تقریر کرد  
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد رو بیحیی بن اکثم  
 آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله برسم یحیی عرض کرد باین رسول الله پرسید اگر دانستم عرض میکنم و اگر نشد  
 میثوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر روی حرام بود و  
 بعد از یک ساعت دیدن وی بر او حلال شد و چون ظهر رسید باز آن عورت بر روی حرام شد و چون  
 وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و حکام مغرب باز بر وی حرام شد یحیی گفت و الله که من جواب  
 این مسئله نمیدانم شما خود باین رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت علی الصبح کثیر

مردی بود و نظر اجنبی بکینه مردمان حرام است بعد از ساعتی آمد وی را غریبه نظر او بران کنیز حلال شد  
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد و باز نظرش بر وی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد و نظر او بر وی حلال  
 شد ساعتی دیگر ظاهر کرد و باز بر وی حرام شد آثم کحه زوجه اوس بن ثابت انصاری است  
 و اوس از صحابه و اثم کحه صحابه بوده چون اوس در غزوه احد کشته شد و این زن بارسه دختر از او ماند  
 بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جا بلیت خواستند جمع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر  
 های او را محروم دارند چه رسم جا بلیت این بود که بزن و فرزندان میراث نمیداده اند و آیه شریفه  
 و تاكلون التراث کلاما ناظر باین مطلب است بنا بر این مورد کریمه و لکن آن نصیب  
 نازل شد و پید نام علیه الصلوه و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست  
 اندازی ننمایند بعد از آن آیه یوحنا که التذ در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت  
 و اثم کحه بمن و بدختران نشان و باقی بنی اعمام اوس داده شد و انقول بر مذسب اهل تصدیق  
 که زاده از فرایض را بنویان ابی سید بنده و امامیه باقی را نیز زده با صاحب فرضه میرساند آثم کلثوم  
 دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوکلتر از همه جوان  
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اکرم دختر دیگر داکشته اند رقیه نام و رقیه و اثم کلثوم را دختران  
 وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بواجب عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او اثم کلثوم همان  
 سمت یافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفتند خلاصه اثم کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان  
 بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از اینمرا واجب فرزندی حاصل نیاید و جماعتی از علماء اسلام  
 غیر فاطمه علیها السلام را بر بائب رسول الله صلعم دانسته اند اثم کلثوم دختر حضرت امیر  
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیده نساء آنحضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را  
 اثم کلثوم الجبری میگفتند و لا اثم کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از اینمرا واجب بوجود آمد  
 پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جد او ذوالهمدالین میگفتند اثم کلثوم همچنین  
 که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجه السعاده فی حجه الشهاده شرح داد  
 در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طوطیه ارسال فرمود و اثم  
 قیصر نیز عقدی مصلح برای آنمطهره اداء نمودند که حکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق و محاسن یزید اتم کلثوم را بدید و خود را با بختیاب معرفی نمود  
یزید از او پرسید که کز این زن را کیشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالتش پیش از امیر اطلس بلکه مایه بود  
باری اتم کلثوم را بعد از عمر مراده او و عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بر کواری انعطافه بدرجه اشتیاق است  
و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج اتم کلثوم را با خلیفه ثانی اتم کلثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین  
علی علیه السلام و معروف با اتم کلثوم الصغری است معظمه مشار الیه را عبد الله الاصغر بن  
عقیل تزویج نموده اتم کلثوم کنیه نجف از لنوان صحابه بود که یکی از انا اتم کلثوم دختر ابی  
جبر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری کنایه باین کنیه بوده است  
اتم کلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کریر زوجه یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده  
و شرح آن را اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری سپرداری سقیان  
بن عوف بجا صرة قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید قتل کرد و  
بعد از آن خبر ابتلای آن پیش بعضی امراض و فقه آن از وقت برسد و یزید را اظهار عینی از

و ما ابالی بملاقات جموعهم  
اذا اتکات علی الانماط مرتفقاً  
چون این اشعار را معاویه پیش نهاد گفت برای

مخنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود  
بالقد قدوته من حمت ومن موم  
یدیر مزار عبدی اتم کلثوم

اینکه یزید از صدمه سلیم الظهاری اندوهی کرده حکما و حکما باید خود شرکت آن بلیتیه و صدمه شود و بختیاب  
قسطنطنیه رود و یزید مجبور بر رفتن شد با جمله اتم کلثوم که درین نظم یزید مشا به میشود زن یزید بوده و  
بعقیده برخی اسم او هندیش باشد همین زن ستماء بهند و کنایه بام کلثوم است که در و در خبر شده است  
امام حسین با یزید برخاسته کرد و استیضاش نمود اتم معبد دختر خاله خراعی و زوجه ابو معبد اخراعی  
و همش عاتکه اخراعیته صحابه است مشهوری که حضرت رسول ۱۲ آنکه معظمه هجرت فرمودند در وضع  
معروف بقید بخیمه اتم معبد نزول نمودند مشار الیه در نیمه خود میش لاغری داشت که شیر و عنب  
از آن حایض میشد بلکه از ضعیفی مکن نبود او را با کلیه بچه گاه بفرستند بنا بر این آن کو سفید در کپور  
چادر آیتاده بود غنی اگر م در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دو ششیدند از اتم معبد  
روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سالی خشک سالی سختی میشد

و حیوانات علف و گیاه می برداشتند که بخوردند و الکت هر صبح و شام آن پیش را میدویدیم و از آن  
 منتفع میشدیم و مواجب لذتیه مطهر است که چون حضرت رسول ص از منزل ام معبد حضرت فرموده بودند  
 بروند ابو معبد بخیمه خود آمد و برخلاف مأمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یام معبدانی لکت هذا  
 حازب حیال و لا حول فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر را اینجا حاصل شدیم که سفند باد چراگاه و  
 و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دو شیرده شده باشند این چه حال است ام معبد صورت  
 حال را حکایت کرد ابو معبد گفت ثمال آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت و حلال  
 ظاهر اوضا تبتلیج الوجه حسن الخاق له تعبیر ثجالة و لم تزد به صعلة و سیم قسیم فی عینه عجز و  
 فی الشفاه و طفف فی صوته حجل احوزا کحل ازج اقرب شدید سواد الشعر فی عنقه طح  
 و فی لحیه ککاة اذ اصمت فعلیه لوفاد و اذ اتکلم سوا علاه البها و کما منطقه خرزات  
 منظره تخیل حلو المنطق فصل لا نزل و لا هذر اجمهر الناس واجله من بعد و اهلا و احسبه  
 من قریب بقه لا تشناه من طول لا تقطعه عین من قصر غصن بیز غصنین فهو انضی  
 الثلاثة و احسبهم قد را له رفقاء یحقون به اذ قال استمعوا لقوله و اذ امر بتبادروا  
 الی امره یحفو یحفو لا غالب و لا مغفل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده  
 رو بود و شامی میخورد و داشت نه گمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زبیا و صاحب جمال چشم سیاه  
 با فراخی و مفرکانش ابنوه صوتش صوت کل و فیکان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی  
 او پیوسته و دنباله آن باریک مویش مستحار چه سیاهی گردنش بلند و ریش زیاد و وقت سکوت  
 با سکینه و وقار و بنگام کلکمل علقه قد رود زشتگی و افکار کلمات او چون در منظوم از زبان او  
 سر از زیر میشتد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حل بر عجز نشود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش  
 اینست از دو جمیله از همه مردم و از نزدیک خوش اینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید  
 نه قصیر که چشمها حقیر آید کویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی و از آن دو زیاد  
 تر و قدر او افزون تر از هر بان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی  
 میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود و چون  
 ابو معبد آنوصاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را میدیدم هر آنکه بتبعیت او را اختیار میکردم و حاقبت الامر ابو معبد و اتم معبد بشرف  
اسلام مشرف شده و از صحابه و این از صحایب است شد و پوشیده نباشد که عبارت اتم معبد  
که گفته بخالی بود و فایمین دو نخل دیگر مقصود از این دو نخل ابو بکر و آزاد کرده او همان بنی سیرت  
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و اتم معبد اسم سه نفر از صحایب است  
اتم النساء دختر عبدالمومن تاجر فارسی است از نوان عرب غرب که طبعی موزون داشته  
و اشعار آرد نظم و انشاد کرده در مسامحت محیی الدین قصیده از او مسطور است که اینست و از آن شبها

جاء البشير بوعد كان ينتظر	فاصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا يا مهدى يا سرنا	وفى وامر السديد والنظر

از ایند و بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فتح یا جلوسی گفته شده و چون  
غالب آنکه بعد از غلبه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح محمد و چه در مدح او را بشیخ عیث دلمیری شنیده  
بش اذا اقم الابطال حومة | يعني الكتاب لا ينبغي ولا يد

اتم هرون در طبقات شمرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت  
و از خائنین و عابدين بوده و از خوردن سخت بنان قناعت نموده و بسرو سامان اعتنائی نداشته  
بیت سال موی سر خود را شانه نموده با نیخال کیوی او را کیوی سایر زنان بجز تر بنظر میامده گویند  
در صحرا با بشیر برنجورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور بشیر و از او گردیده  
بطرف دیگر میرفت اتم با شهم یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسرش از یزید برسانید  
او را خالد نام نهاد اتم با شهم را اتم خالد گفت بعد از مردن یزید مروان او را بر بنی گرفت تا خلافت  
او قوام گیرد و از نشان خالد بجا بعد از چندی بکرو مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت یا بن  
الربطة الاست خالد این واقعه را با درش اظهار و شکایت نمود اتم با شهم گفت این را بکسی موی  
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت  
شده وقتی که مروان خواب بود با جوی خود بسروقت او آمده بالشی بر دهنش میخواره فشرد  
تا ببرد اتم با بنی دختر ابو طالب عم بنی کرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام بوده و او صحابی است مشهوره که در معراج حضرت رسول ص و ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی بند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بصره حال توجه بمیرد بن عمر و الحزونی  
 بوده و پسری از بمیرد آورده که او را بانی نام نهاده اند و بدینجهت او را اتم بانی گفته و بمیرد از بمیرد  
 و اشتیاقی است که روز پنج گمه مغرور فرار کرد و در انتظار فرار خود گفت لعنک ما ولایت ظلمت محمدا

ولکنی قلبت امری قلما احد  
 وقفت فلما خفت ضیقته موقف  
 ما اتم بانی بنام روز ایمان آورده و بفرست

واصحابه جبنه و لا یخفقه القتل  
 لیسبق غشا ان ضربت و لا یبطل  
 وجبت لعود کالهزیر الی شبل

اسلام شرف گردید و کینه چهل و هشت حدیث ام بانی از حضرت رسول روایت کرده است  
 در میان او و چندین معروفست که اعراب در اعنته از فرار اشعار یا گفته اند اما هیچکس نجلی بمیرد  
 و حارث بن شام المخزومی سروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن شام است و در فرار

الله یعلم ما ترک قتالهم  
 و دجدا ریح الموت من تلقائهم  
 و علمت انی ان اقاتل واحدا  
 فصدت عنهم و الاحبه فیهم

از غزو و بد را نشا و نهاده است شعر  
 حتی علوا فرسی با شقر مژبد  
 فی مازق و الخیل لم تنبذ  
 اقل و لا یضروعد و مشهدی  
 طعالم بعقاب یوم مرصد

بن اشیر کو یخلف الاحمر ابیات بمیرد را

بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اجمعی را عقیده آنکه از هر چه در باب اعتدال از فرار گفته  
 و انشا کرده اند نظم حارث رشیک و بمیرد است محمد زبیری گوید حارث در بیت اول اشعار می که در فو  
 نگاشته شد اظهار جلاوت و پر دلی نموده چه تلویحاً میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را  
 فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین و نیست که خوف و هراس حال انسا را نگردانده  
 و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم تجلیج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت  
 اطبا گفتند این بواسطه جرات و کمال قوت قلب سعید بوده و گر نه دیباست خون او سنجید  
 کرد و اتم بانی طبت فمند دختر حافظی الدین محمد بن محمد بن هند الباشمی است که در روز  
 پنجشنبه مجیدیم ماه ذیقعد سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدینجهت بوده که اما بمیرد  
 از او استفاد کرده و از اساتید مشارالیه بشمار میاید اتم بانی مریم دختر شیخ نورالدین



ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهوسنی الشافعی و مادر علامه سیف الدین اخفنی و محدثه است مشهوره که تیز از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان بمقتصد و فاضله و متوجه شده قتل کریم و کتاب طریقه منظومه است در نحو و مختصر فی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخر الدین القایانی که جدا داری مشارع بود و تفهیم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل ریاضه و از اکثر مشایخ فریقین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شب مسلخ ماه صفر سال مستصد و بمشاهدت بکثرت بدو در زندگانی نموده است امام سیوطی از مشارع الیه و از اتم بانی بنت فهد و اتم بانی بنت ابوالفوارس و کتاب المنجم فی المبعث که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکر می نموده در باب اتم بانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظین حجر عقدا فی مینا و میکوید مشهور در زویل با

ذا كنت لا تدرى وغیرك لا یدری  
و اشعار اتم بانی که ذیل بیت فرموده قرار داده است  
على سائر الاحوال في الشر والنجس  
لعلك تحظى بالسيادة والفخر  
واعلم بان الله هو الكاشف الضر  
وذا زقم من غير مل ولا ضجر  
عليه سلام الله في الليل والفجر

این ترنم بجزئی شعر بدیل ساخته است شعر  
اذ اجن لیل هل تعیش الى الفجر  
فكن حامدا لله شاكر فضله  
وكن ساجدا لله مادامت قار  
فيا ايها الانسان لا تك جاها  
حليم كرم خالق الخلق كلهم  
وصل على المختار اشرف خلقه

اتم البهاء و خرقاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است این ترنم طبعی بدیهه و شسته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مریه مأمور گردیده و چون این مأموریت اسباب دو شدن او از اهل و وطن بود با حال منقلب و شمی گریان خانه اتم البهاء ابرج حال بدیده این بیت بجا

یا عزیز صد الدفیع عندك عادة  
بتکلیف فی فرح و فی احزان

صاحب نفع الطیب من غصن الازلس الرطب ایحکامات راه است نموده و تصنیف می هم با تم البهاء نسبت میدهد اتم البهیم امام سیوطی در او و از غرر از مال مالی نقل کرده که یوا تم البهیم عجزی بوده است از بنی منقر که از افضحای نوان بشمار می آید وقتی پارسا از علت مرض او استفسار نمودند گفت بحی بالد که فقهت ماد برفا کلت حبیبه مر صنفیه هلفه فاعتزتی ز لحنه کفست این چشم

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعد بی توضیح با شما سخن گفته بودم پوشیده نباشد که  
 حجبی بضم هر دویم شکسته گویند است که هر بای بدوی از پاک کرده از گوشت قاورمه شده پیمانی  
 و صیف گوشتانی است که برای بریان شدن روی آتش میگذرانند و بلغه بکسر با و فتح لام میشود  
 بزغال ماهیست و زخمه بضم زاء و فتح لام میشود و جی است که بخت انسان عارض میشود و در وقت  
 شدت مرضی که با این جی بسته شده میتواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام ام المیثم است که مردی  
 که اش میخورد بعد بضمضی فنی حاضر شد و شکسته بزغال ماهی که بر از گوشت قاورمه بود خورد  
 و بنگار برداشتند ام المیثم ابن حجر عسقلانی در اصابعه گوید ام المیثم زنی صحابه بوده و  
 شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوافل شوهر دوم ام المیثم بنت ابی العاص که ترجمه حال آن  
 پیش نگاشته شد در گذشت بنده ام المیثم

اشاب ذوابی و اذل رکنی  
 تطیف به لحی اجتهالیه

و این ام المیثم همان ام المیثم بنت العریان النخعیه

اما مترجین فارقتا لقرینا  
 ولما استیثناست رفعتا رنینا

است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی  
 بابو الاسود الدؤلی نسبت میدهند یعنی از این ام المیثم دانسته اند و ان اشعار نسبت اگر چه بی هم نگاشته

الای یاعین و یحک اسعدینا  
 بتکی ام کلثوم علیه  
 الاقل الخوارج حیث کافوا  
 فی الشها المحرام فحجتمونا  
 قتله خیر من ركب المطایا  
 ومن کبر النعال ومن حذاها  
 وکل مناقب الخیرات فیها  
 لقد علمت قریش حیث کافوا  
 اذا استقبلت وجه ابی الحسین  
 وکذا قبل مقتله بخیر

الای یاعین و یحک اسعدینا  
 بتکی ام کلثوم علیه  
 الاقل الخوارج حیث کافوا  
 فی الشها المحرام فحجتمونا  
 قتله خیر من ركب المطایا  
 ومن کبر النعال ومن حذاها  
 وکل مناقب الخیرات فیها  
 لقد علمت قریش حیث کافوا  
 اذا استقبلت وجه ابی الحسین  
 وکذا قبل مقتله بخیر

يقيم الحق لا يرتاب فيه  
وليس بكاتم علما لديه  
كان الناس اذ فقدوا علما  
فلا تشمت معاوية بن حرب

ويعدل في العدا والا قربينا  
ولم يخلق من المتجبرينا  
نعام حار في بلد سنينا  
فاز بقيقة الخلفاء فدينا

اقتات المؤمنين مقصودا زاقات المؤمنين زوجات مطهرات حضرت رسول صلى الله عليه وآله شيئا وانما يارده فغير بوده اند خديجه وعايشه وحفصة وخرنم واثم حبيبه واثم سلمه واثم بنت زمعه واثم بنت جحش واثم بنت الهذليه واثم بنت جويرية وصفية شش نفر از اين يارده نفر از قریش و چهار نفر عترتیه و صفیه که آخرين ايناست اسراييليه و از اباالي خبير بوده خديجه واثم ملاليه و حیات تيد بسياره و از دار قمار طلت کردند و در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابوالحسن بن الفضل المقدسي گفته است  
اليهم تغزى المكرهات تنسب  
وحفصة تيلوهن هند وزينب  
ثلاث وست ذكرهن مهدب

توفي رسول الله عن شبع نسوة  
فعايشة ميمونة وصفية  
جويرية مع رملة ثم سودا

مقصود از اينست اتم سلمه و مراد از رمله اجمعيه و ترجمه حال مرد و نكاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خيره لبشر را اقامت المؤمنين ناميدن بنا بر نص قرآن كريم است و چون هر يك تحت مادري مجموع نامند داشته بعد از حضرت رسول اكلج انها حرام اما مسئله حجاب بجال خود باقي بود و از عموم مسلمين بروي خود را مي پوشيدند و علامه قطراني در مواهب لدينيه بايضا تصريح نموده است اميمه بنت عبدالمطلب اين باشم و عمه حضرت رسول و خواهر اروي و اتم حكيم البضا است كه ترجمه حال مرد و نكاشته شد اميمه بنير چون خواهران خود را مي عبدالمطلب پدر خوش مرثيه گفته و صورت آن از اينقرار است :

الاهلك الراعي العشيرة ذوالفقار  
ومن يالف الضيف الغرب بيوته  
كسبت لي داحيرا يكسب الفقة  
ابو الحارث الفياض خلقه مكانه

وساقى الحميم والجامي عن المجيد  
ذاما سماء الناس تنجل بالوعد  
فلم تنفكك تزداد يا شديدة الحمد  
ولا يبعدن فكل حالي بعد

فانی لباب ما بقیت و موجد  
سقا لولی الناس فی القبر مطرا  
فقد کان زینا للعشیره کالها

و کان له اهل لما کان من و جهک  
و سوف ابکیه و انک فی التحد  
و کان خیمه احيثما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابه مسماة با میمه بوده اند و از آنجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در  
راه بیاید و آمنه زوجه ابن الدینه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم افتاد  
و در معابد التخصیص و ترین الاسواق نوشته شد و امیمه نام داشت اما در جلد اول غانی پورا  
آمنه میسند امیمه القفاریه صحابه بوده است از قبیل ابو ذر غفاری وقتی که حضرت رسول  
عزمت غزوہ غیر فرمودند امیمه با بعضی از زنان قبیلہ خود بحضور بر نور انحضرت آمد و عرض کرد انا  
زیدان منجج صحتک فی وجهک هذا فند اوی الجرحی و ثقین المسلمین بما  
استنطعننا یعنی ما میخواستیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مدد و انما میخواستیم با شما  
استطاعت خود با عانت مسلمین برداریم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده حضرت داد  
اما بعد با جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیہ امین الدوله دامت شولکھا)  
عقبه مطمئن مشارعیم از بانوان سراسر سلطنت و از محذرات عظیم الشان حرم جلالت است  
در حضرت کرد و بسطت شایسته ای علی حضرت بایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته  
خطوبی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل الملهی واجبی فری بکمال  
اصل صیقل از دار اختلاف طهران و ثقل منقش حمایت ضعیفای بهر سامان عقل و کفایت و کاروان  
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و عقل منکر اعتناست و مؤید درستی و انصاف توان گفت  
در حق این ستر عظیم القدر است که سرود و اند  
لفضلت النساء علی الرجال و مدحتی بسرا نموده اند مختصر خود و تقوی پرده  
عفاش با تاخیریه مطر و مزین و ماثر جلیله او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهور  
و معین است و از انوقت که مرحومه مغفوره ستر گبری مهد علیا طالب شراه و الله علیه حضرت  
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رحمت بهشت برین کشید و در غرات فردوس  
جای گزید پذیرائی نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعد از قدر دانی و منزلت شناسی ثواب علیه منتهی دایم اجلها موقوف  
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و تزیینات مشهور و منقول و نشان تمثال بی  
مثال شهرماری که از استیارات بزرگ دولت ابد است علیه است و نشان شفقت دولت  
فخیمه عثمانی در جفا احترام و بلند ی بته و مقام مجلله مشارالیه را ظاهر بسیار و شرح آن اخیریه او  
از ایقرا است دجیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح  
نقره برای شهدای کربلا علیه رضوان الله) پرده مر و اید تقدیم آستان حضرت پید الشهدا علیه السلام  
نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلا کوب مسجد کبر شاد) و باب دکان وقف  
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و کسب شاهره حسین  
در اقامه) بنای پل در ناصر آباد و سمت لوانسان) طبع و تقیم بخانی تاریخ حضرت صدیق طاهره  
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ آغا بیگم شاعر بوده هر ویه که بنابر جلالت و حسب و نسب  
و توانائی بشرا و موزونان بذل توجه و احسان نموده و این شعر از دست شعر

آه از آن دایمی که دارد رسته جان تاب از تو	وای از آن لعلی که هر دم بخورم خواب از تو
آغا بیگم دختر محترمی خراسانی متهرک لب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته و شعر از دست	
ز بهشت یاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	ولا دیوانه شود یو انگی هم عالمی دارد
اغانی دوست زنی سزواریه بوده و در ادبیات ربط و دست داشته بنا بر طبع موزون و شریح و مستقیم	
هر کی آن به باین زلف پریشان بگذرد	هر که بسیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

اما حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند تنه باین اسم اتم عبد الله  
دختر حضرت امام حسن زوج حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
مشار الیه فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اقول کسی است که در  
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارا  
این شرف گردیده چه پدر وی حسن ثنی ولد حسن النبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیه  
اجمعین و بنابر اینکه مادر امام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر  
قبیله بنی تیم که ابو بکر از آن قبیل است بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر امام عبد الله را اتم فروغیست

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب  
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که کفر  
ان مخدو غلطی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذاشت و اتفاقاً آن دیوار در همان  
صحن مشرف بانجامد و گردید شارحی ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی  
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او در گذشت انگاه فرو گزشت و اتم عبد الله کنیه یکی از بنات  
حضرت سید الشهدا بوده. اتم فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات  
حضرت امام محمد باقر عیسیا و حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله از بطن او بوجود  
آمده اند و آنهایی که گفته اند اتم فروه جدۀ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم  
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فروه است قوی ضعیف چنانست یا کرده اند و حضرت امام  
جعفر صادق ع را دختری کنایه باتم فروه بوده است اتم کلثوم کنیه یکی از بنات  
حضرت سید بنیاد ع میباشد نیز اتم کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله  
علیه عیسیا و همین بزرگوار دختر دیگر کنایه باتم کلثوم صغری داشته اند آرزوی  
از محمد راست سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیا دکار نوشته است

شدم خاک رست گرد و دمانری	چنان رویم که دیگر بگردمانرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو	آرزو سوز است عشق و من بر سر آرزو

اقای نامش آقابیکه دختر همته قرانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت

داشتی خود را همه شرفها تا منی نکاشتی این بی شکوت	ز بهاران عالم هر گرا دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شود یوانگی هم عالمی دارد	اقا دوست دختر درویش قیام
سبز واری در عالم عروض مستثنی بود این پیاپی	هر کجا آینه بان زلف پریشان بگذرد
هر که کفر زلف او بیند زایمان بگذرد	ای فحشان بو العجب در دلیست دعا
هر که دامن کبر داین در دشن درمان بگذرد	هر که عاشق شد از او دیگر سرو سامان بخور
زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد	در فراقش دوستی کردید چو ابرو صبا
کرید زارش چو بسیند ابرو گریان بگذرد	حرف اباء

پادشاه خاتون ششیم حکمران است از ملوک قراحتانیان که در کرمان حکومت کرده اند  
 این زن معروف بصفاة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود  
 سیور غمتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال شصت و سه هجری بکشت و جای او گرفت و هشت  
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوی بن زوجه سیور غمتمش بالشکری بپر  
 پادشاه خاتون تاخت و براو غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دولت از تاج افکار پادشاه خاتون مسافران هوا را کز به دشواری است که تار و پود وی از عصمت نکو کار است	درون پرده عصمت که تکیه گاه من است همیشه باد سوزن بزمی مقنعه ببینی غبت احکاء از قبیله نذره مغنوه
--	---

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیلۀ عذره بنی قریظ و غرام معروف بوده اند و بینه بنابر معاشقۀ

که با جمیل داشته بیات عقیقه نظم کرده اند من الدهر ما حافت الا حان حینهما اذ امت باساء الحیاة ولیس لهما	وان سلوی عن جمیل ساعة سوا علینا یا جمیل بن مصر
--	---

داود الطائی در ترین الاسواق بینه رهبت

بجی نوشته و گوید وقتی آیند و بیت را مشار الیهما بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و  
 پس از انشا دین دو شعر بینه از فرط غم و غم بحالت غمی میافند بینه بیت معتمد دختر معتمد بن  
 عجماد امیر شیبلیه است و اعتماد که میکینه نام داشته پیش ذکر می از او شده اند بینه بوده و  
 ایند خرقه را در و پدر او معتمد و جد او عجماد المعتمد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او  
 رشید و نامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف  
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند  
 وقتی که معتمد دو چار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعه  
 اغاث حبس کردند دخترش بینه را با سیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بینه و اندوه اسرا  
 متالم و متأثر گردیده که الم محبوبی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر  
 عزیز خود خبری بپرسند در انحال مکتوبی منظوم از بینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا  
 اسیر کرد و بخشی فروختند مالک من خواست مرا بپسیر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون آن پسر

منش آویت و صفات حسنه دار من باو حریت خود اظهار داشتم و کفتم اینکار موقوف بر رضای من و اجرای صیغه نکاح است و بنابرین مقدمه رضای پدر و دعای خیر را در برای اینموجب شد	میشا شوم و صورت ان مکتوب منظوم را میفرارم
السمع کلامی و استمع لمقالته لا تنکروا انی سیت و انی سلک عظیم قد تولى عصرة لما اراد الله غرقه شملنا قام التفاق علی ابی فی ملکهم فخرجت هاربة فجاز فی امره اذنا عنی بیع العید فضتم داراد فی لنکاح نجل طاهر ومضی الیک لیوم رایل فی الرضا فساک یا ابی تعرفنی به وعسوی مکیة الملوک بفضلها	فهر السلوک بدت من الاحیاد بنت ملک من بنی عباده وکذا الزمان یأول للافساد واذا اقتناطم الاسبی من زاده فدنی الفراق ولم یکن بمبراد لریات فی اعماله بسداد من صافی الامن الا نکاد حسن الخلاق من بنی الانجاد ولانت تنظر فی طریق رشاد ان کان من یرتجی لو داد بدعولنا بالین والاسعاد
مستغفرا و اعتماد از مضمون این مکتوب نبات	

مشغوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آورده و جواب نامه بشیبه را نوشته  
اظهار رضا در تزویج ان نموده و معتمد برای نصیحت این شعر را به بشیبه نوشت بدست

نبیتی گوی به بر لا	فقد قضی الذهر باسعا فک
<p>بعضی از موزنین عیسوی اندلس گفته اند معتد بن عباد دخترش داشت سیده نام و او را بزنی باطنس پادشاه قشاله داد و چنانچه این بود که معتد با مریطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد افغن شد با او نمود که از معاونت او بجزیره مندر کرد و سیده پس از مدتی براه آمد و در قه اسم خود را ماریه گذاشت از این گفتار موزنین مشار البیهم چنین بر میاید که اسم دختر معتد را نمیدانسته چه سیده اسم نیست بلکه اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از طلیعه صحت عاقل است و سایر موزنین اندلس که گفته اند دختر معتد و جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها بماند</p>	



نیز صحیح نیست بحقیق المدینه است از نساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الانام در این  
 شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چرا حتی که انعام پذیر  
 نیست حقیقت عرض حاجت کریم است بر لایم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف  
 که ام گفت ذل آنست که شخصی باشان و شرافتی بدو خایه سلفه رود و بار نیاید و شرف آنست که  
 شخص بداند اگر کسی خیر و عطائی باو نماید کرد باید مدام التزم بدین منت محلی باشد باین هرگز از  
 کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی نماید بدر التبع حی محی الدین در مسامرات گوید بدر  
 الدجی ما در القام با ما التبع است شصین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القام بی  
 در و شنی شمع در حالت بواقعه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و حرکت و نظر او ناپسند آمد بعد  
 از آن شب دیگر اقدام با فعل نمود بدو تبه محبوبه و زوجه آمر با حکام الله از خلفا  
 قاطعی مصر بوده اصل او از قرایی صعیب مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود بدویت بدو به مشهور  
 شده و وصاحت و طاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقریزی و فتح الطیب  
 شرح حالات و عادات او مرسوم است و نوشته اند چون این زن طبعاً با مکنه مغرزه و جاهای است  
 و صحرانند بایل و در عمارت بلندیه دلتنگ میشد آمر با حکام الله فقری بدیع و خوش برای او در کنه  
 رودیل بساخت و انرا بودج نامید و فقر و قنات فرجگاه خلفای قاطعی بود اما بدو به باین قصر  
 عالی و مکان با نرمنت و سایر کسب باب بخل یکی از بی اعام خود که ابن میاح نام داشت مفتون  
 گردیده اینجمله در نظر او بهج میبود و بعلاقه و محبتی که آمر با حکام الله باو داشت وقتی غلیخا دو وقتی از

یابن میاح الیک المشتکی  
 گت فی حقه طلیقا امرا  
 فانا الان بقصر موصد  
 ابن میاح در جواب او مرسوم داشت  
 بالهوی حتی غلا و احتکا  
 لو خدا ینفع من المشتکی  
 هالک وهو الذی قد هلكا

قصر بودج این بیاست را باین میاح نوشت  
 مالک من بعد که قد ملک  
 ناند اما شنت من که مدرکا  
 لا اری الا خیتا ممکا  
 بنت عمی و التي غذبتھا  
 محبت بالشکوی عندک ضعفھا  
 مالک الامر الیه لیست کج

بنذل از غنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبداللہ بن موسی السامی و خوا  
 نوش او از و نیک آبتک بود و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشت و اکثر وقت  
 نامون خلیفه را بتغایط طرب انگیز مخطوط و مشغول می نمود علم موسیقی را نزد خلیج و ابن جامع و ابراهیم و اسحق  
 موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند نایز که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در لغت  
 موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام می باشد این بنذل را بنذل کبیره نامیده اند و  
 شرح حال او در جلد پانزدهم غامی مسطور است بر که التست ابحلیلہ ام السلطان مادر ملک  
 اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مخضر ذکر می آید نموده ایم نیز این اصلا جاریه ام ولد بن  
 چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شای عظیم و جلای بکمال حاصل کرد و در سال  
 هفتصد و هشتاد و هجری عازم زیارت بیت اللہ احرام شد و شرح تجللات این سفر اتم السلطان را  
 تکا زندگان ان اظهار در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقامت سبزی خوردنی در  
 خوان اتم السلطان حاضر باشد صد و قفا و کلدانهای و سبع پرازانک کرده و در آنها انواع بقول کش  
 همراه داشتند و هر روز نصف میرسانیدند و سایر تدارک نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و آسایش  
 اتم السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید  
 سلطان با خدم و حشم و عمارتا بویب که قریه است از فرای مصر آمد خود را استقبال کرد و با بجمه نیزین  
 منشا آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر و کمر  
 او محنت میکردند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه شتمار داشته است امیر کبریا بجای  
 الیوسفی او را تزیین کرده و چون فقره اسباب اغلای شان و رتبت او گردیده است وفات  
 اتم السلطان در بیت و شتم ماه ذیقعد سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری و دفن او در رسته اتم السلطان  
 که خود مشارالیه بنا کرده و عجب نیست که پس از فوت اتم السلطان ادیب شهاب الدین احمد

فی ثامن العشرین من ذی قعد

فالله یرحمها و یعظم اجرها

و بمنظور شد یعنی امیر بجای الیوسفی در روز

بن یکم الایعرج السعدی انید و بیت انشا و نمود

کانت صیحه فوت اتم الاشراف

و یكون فی العاشور موت الیوسفی

عاشور در آب غرق شد و در گذشت کونین چون اتم السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان

ریا و احد مفهوم و متاسف گردید بر و بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول  
و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه پیشا و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و بر این باب

را در مرتبه پدر خود عبد المطلب انشا و نمود  
علی طیب الخیم و المعتصر  
جیل المجیاً عظم الخطر  
وذی المجد والعز و المفتخر  
کثیر المکارم جم الفجر  
مغیر بلوچ کضوء القمر  
بصرف الیای دریا القدر

اعینی جود ابد مع دور  
علی ما حد الحد وادی الزناد  
علی شیده الحمد ذی المکرمات  
و ذی المحله و الفضل فی الثابتات  
له فضل مجد علی قومه  
استه المنا یا فله کثر لا

پر تو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالغیر

که عم اعلی حضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار ایها صاحب  
انارخیه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق از  
نا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کتابخانه کوچک  
و سخاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشا و مؤذنین برای انجا تعیین فرمود نیز مقبره عالی  
در هانجا برای خود ساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود  
که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را با سم والده معظمه خود پر تو پیاله نامیده  
بودند و اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و ولیت و سیم حادی الامیر  
از سال هزار و دویست و نود و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان  
عبد العزیز خان با قایق مخصوص بان بقیه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد و بر پرده جاریه  
صحابیه که عایشه از ازاد نموده و قبل از ازادی او را بلامی مغیث نام بنی داده بودند چون بازادی  
نایل شد حضرت رسول را و رانچیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باندیا خارج شود بنا بر این در کتب  
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول و فصل تعارض حج و مسئله خیار العتاقه ذکر می از او شده  
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از او شود و بخوابد  
آن تیوچ نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او حرام باشد نمیتواند فرج کند و سایرین

گویند خواه زوج قرار باشد خواه عید جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بر برده صاحب کرمست  
بوده دلیل نصیحتی کاشف از ائمه که بعد الملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت  
و حکمرانی رسد ظاهر و عریض و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در سبب مختلف میخواست  
و بصحبت صلحا غنی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برداشت و حالات او دیگر گویان کردید  
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه بابریره مصاحبت داشتم من میگویند  
ای عبد الملک ترا در اسی خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری  
اگر انتم مقام حاصل نمودی زنهار از رفعت دم پیریز و خون مردم میریزند من رسول اکرم میفرمودم  
شخص اگر بد بخت رسد و در خلعت نماید در صورتیکه بقدر شیشه جماعتی خون ناحق بر بخت باشد او را  
طرد نمایند عبد الملک برخلاف نصیحت بر برده خویشی مثل عجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد و همانا  
همین فقره را منظور داشته عبد الملک را از خویشی منع مینموده پریچان خاتم دختر شاه و کما  
اول پادشاه صفوی وزنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در وقت شاه طهاسب ایل حمیران  
پادشاه دودسته شدند و خواهر حیدر میرزا پسر شاه طهاسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا پسر  
حیدر میرزا را که در قلعه قمقه محبوس بود میخواهند سلطنت بردارند و پریچان خاتم طالب پاد  
شاهی این برادر بود و سعی و اسمعیل میرزا شهرایری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قمقه  
بیرون و بقزوین آوردند زمام تمام سلطنت بدست پریچان خاتم بود و چون پادشاهی بر اسمعیل  
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریچان خاتم را کوتاه کرد و دیگر افزون بکارهای دولتی بدخل  
داشت تا اسمعیل میرزا بمردم شاه محمد پسر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند  
پریچان خاتم در این ایام قدرت غیبت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد و شاه محمد چون به  
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریچان خاتم را اسباب فتور خود دانست و او را مقتول ساخت  
بریکه از جواری ازاد شده بی زبهره است در ظرافت و کرم از اقران خود استیاری بهتر است  
و در خانه شخصی از اجداد و اسخیا قریش بزنی میر نیست و در مدینه منوره همانخانه بنا کرده بود که وارد  
و مسافران در آنجا نزول اختیار میکردند و از تزیین و بی بهره میرد نفیس بن فریج که از عشاق مشهور عرب  
بقصد دیدار معشوقه خود اینست همانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

و تفصیل این قصه در جلد ششم غانی شرح آمده برهم عالم روجه سلطان محمود خان ثانی و مادر  
 سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نساز بوده و کارهای خیر نموده و چند  
 مسجد و قفاخانه و مکتب ساخته اما بدترین انبیه او مرضیانه است که در سمت یکی با عجمه اسلامی  
 واقع است و همیشه ملجود و پنجاه نفر مرضی در آن مداوا میشود و از موقوفه که برای امر مرضیانه قرار  
 داده دو دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عجمه مرضیانه اسباب  
 لطافت هوای آن پیشبدا و در بنای آن سایر ملاحظات نباشد که از هر جهت مناسب است و چنان  
 در بعضی معنی مشهوره و از جواری یکی بنفیس عباسی بوده و محمدی خلیفه او را بنفیس  
 کزاف ابقای نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی

یافته و در وصف او سروده اند	بصیرات الشمس من دانه
فازت بدلت فانت الالهلال	سبحانك اللهم ما هكدا
فینا مضی كان يكون الحال	اذا دعت بالعود في مشهد
و عانت بمنى يد بها الشمال	غشت غنائاً يستفر الفنى
حذا و ان الحدق منها الدلال	بغدا و خاتون دختر امیر جهان مشهور

است که در زمان سلطان ابوسعید بجا در خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت  
 و چوپانیان چل سال مستقلاً حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین حکیمانه و از اخلاق حکیمانه محسوب  
 میشوند بغدا و خاتون بصاحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان  
 آن زمان بشمار میآید بود چون سلطان ابوسعید با ویل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق  
 داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و امیر سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صلیف الحیا  
 گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق  
 میداد و پادشاه بزن می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میل که به بغدا و خاتون داشت  
 نام تمام امور خود را با و تفویض کرده بود و این را نیز از حکام میگفتند بعد از فوت سلطان  
 ابوسعید ارباب خان که بجای او پادشاه شد بغدا و خاتون را به سمت محمود کردن سلطان ابوسعید  
 متهم و معدوم ساخت بنان ابن طاهر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعر

نصف خدا  
 باریست

مرد و از جواری خطیقه متوکل عباسی بود و در قریه بکمال داشتند روزی متوکل بانوی آنهار گرفته  
این بیت بخواند نقلت اسباب الرضا خوف خطره و علمه حی له کیف یغضب  
پس از انشا دین شعر بنیان فضل گفت هر یک بی نظم اورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیده گفت	بصداد نو بالموده جاهل
و یبعد عنی بالوصال و اقرب	بنان نیل بی تامل سرود
و عندک العقبی علی کل حاله	فما عندی بدلا عن مذهب

و ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایند وزن را رباعی باهر است  
احتیاج بدلی و دیگر نیست علت ابجدی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است  
جودی وقتی از جانب قیصر روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت ابجدی محسن بن  
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته شمار همیسا مابید و شیفته جمال  
او کردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد  
الرحمن شد و مدتی از وصال او متمنع بود آخر الامر انش هو امطغنی و سرود گشت و بنت ابجدی را  
بقوم و قبیل خود اعاده داد بنت خدا و یردی از مسطورات اشخاصی که وقایع  
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خدا و یردی در سال شصده و بیست و چهار  
در اسکندریه ظاهر شده و خلقنا بازوند داشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای  
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزرای مصر  
او را احضار کرد و همراهی نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند قبره شمار الیها هنوز در  
اسکندریه هست و موقوفه دارد و پوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه بانو  
خلیفه عباسی است پدرش بخواهزی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان شریفه  
عروقی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخشها که خلیفه نمود طولانی و شوق  
است از جمله گویند در شب زفاف او شمع افروختند که از چهل من عنبر تزیین داده و چوب  
در جمله کسره که با کلا بتون بافته و تمام سطح آن بخواهر تر صیغ یافته بود چون بامون آن حصیر دید  
گفت قاتل الله با نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغیر و کبر من فواقعها

حصا در علی ارض من الذهب

وحریری صاحب مقامات که در مقامه

تبریزی میگوید و بقیس عمرش و بوران بفرشما اشاره بهمان حصیر کرده است که بید در شب زخاف بوران  
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی آمرانند فلاست بخله

مامون گفت شده این شعر انشا و کرد  
وام ان یدم فی ریشة فانقته من دهم بدم  
کرده بودند بیشتر مخزن خام با ملی است که با کوی  
بیان هرون و قد ظفرت ولكن بیت من

فاد من ماضی بجهت عارف بالعلم فی الظلم  
از جمله اشعار طرب آنجیز که درین نور با سر و نظم  
بارک الله للحسن ولبود ارنی الحسن  
مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که منی

و ام این حازم مراجع نموده است یا قبح بوران در سال که بعد و نود و دو و بحری متولد شد و در  
سه و بیست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان و با مامون خلیفه در دوست و دو  
وزخافش در ماه رمضان دوست و ده و چون مامون در دوست و هجده وفات کرد و بعد از  
زخاف زیاده از شش سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که قدانست معروف و اعراب  
آثر البورانیه میگویند منسوب به بوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجزیره خاتم  
زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت این  
خانی را در دجنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و هروز خاتم  
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب  
صحیف الاخبار تا جلی خاتم را چنوبه شاه اسمعیل دانسته و منکوحه و در هر حال بر عایت مودت  
دولتین اسلامیتین ماسر که شش نلال آنجیز نیزن را یادآوری نمینمایم بجهت البکریه  
و خمر عبدالله و از سبیله بکرن و اهل و زنی صحابیه بوده است نیزن را پدر و اهل قبلیه خود بجنوب  
حضرت رسالت پناهی ما آمد و شرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و در سم بیعت مصفا  
بارشول تا بود در مردان اما در زنان فقط قول بیعت میدادند خلاصه است پیدانام در حق  
بسته و اولاد و دهای خیر فرمودند برکتی در آنها پدید آمد چنانکه عده اولاد او نبضت رسید  
و از این شصت نفر چهل نفر کور بود و بیست نفر آنها در حبس داشتند شدند و این اشیر فقیره را  
تصیر کرده است بیکم و هلوئی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشیر از دست

کر نشیر شود ان روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

سیکیم جان خاتم و ختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدرجاء خاتم دضر قادر خاتم بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و اورا با نیا جی سیکه اند و میر حرم محمد قاسم امیر برنی داده شد و خاقان مغفور میر و علاقه نامه با این فخر داشته و سفر اخضره او را همراه و مصیبت قرار میدادند و تیرن بچو و بخش معروف و بطریقیت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاج ملا رضا بهدائی که از شیایخ اخضره شمایا بوده و بهر سال سلسلی خطیر حضرت شیخ خود نیاز نموده و محمد قاسم خان امیر شویز او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان تلخیرالدوله شهرهایون خاتم که خواهر بیکم جال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره پادشاه و در مجالس حاضر میشدند بدو روز بروزن حضور از جواریه مغنیه و در عصر عباستین در بغداد بوده و بجا ریخت الملك شمرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر سعور چنین

بیا ضی شفته مشالها کز دیده و در خوا کفنه  
الحی فاسکت فیه بدو را  
معروف و انیدویت از تاج افکار است  
سیفاحسا ما فی القرب دینا  
فالیوم ابرزة الرمان مصونا  
یهیات ذاک وان اراد بعید  
اغزال عمر و للشقا و سعید  
فوق المنا و زمیة خا طبا  
حتی تراثت من الرمان عجائبنا  
بین المجمع لال احمد عائبنا

شکی القلب ظلمته فی الحث  
بکارة الممالیة تابعیه الیت بقصا  
یا نذید و نکت فاحقر من دارنا  
قد کنت ادخه لیوم کرهیه  
اتوی بن هند للخلافة مالکا  
منشک نفسک فی الخلاضلا له  
قد کنت اطعم ان اموت و لا اری  
فالله احرمدتی فتا و لت  
فی کل یوم للرمان خطیبهم  
صاحب عهد الفریدی نوید بکاره بلایه

بالله درین ابیات از معایه بکفته بود و وقتی شیاج او را بران داشت که بجای معایه رود و از او چیزی بخوابد عمر بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار



حصار در علی ارض من المذهب	وحریری صاحب مقامات که در مقام
تبریزی میگوید و بقیس عمرش را و بوران بفرشما اشاره بهان حصیر کرده است که بگوید در شب زفاف بوران	عادت زنان عارض میشد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امز الله فلا شتمی
مامون طعنت شده این شعر را نشان داد و کرد وام ان یدعی فریسته فانتقه من دغم بدی کرده بودند شعر من عازم با بیستی که با تو بود بیان هرون و قد ظفرت ولكن بیدت من	فاد من ارض مجتبه عارف بالاعطی الخلم از جمله اشعار طرب آنچیز که درین نور با سر و نظم بارک الله الحسن جلبو دانه الحسن مامون چون این بیت شنید گفت بخدا کنی
<p>و انم این عازم مرادج نموده است یا قبح بوران در سال کمید و نود و دو و هجری متولد شد و در سه دویست و هفتاد و یک در گذشت عقد فراوان او با مامون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد و بعد از آن زفاف زیاده از پیش سال با بوران هم بتر نبوده بورانی که قدانیت معروف و اعراب اکثر البورانیه میگویند منسوب به بوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است و بجزیره خاتم زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت این خانیز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و بجزیره خاتم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم تا جلی خاتم نوشته اند و صاحب صحیف الاخبار تا جلی خاتم را مجنوبه شاه اسمعیل دانسته و منگوحده در هر حال بر رعایت سود دولتین اسلامیتین ماسر گذشت ملال آنچیز این زن را یا داور می بینم بحقیقه البکریه و خمر عبدالله و از تبیله بکرن و اهل و زلی صحابه بوده است این زن با پدر و اهل قبیل خود بجنوب حضرت رسالت پناهی آمد و شرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و در رسم بیعت حضرت بارشول بود و در دران اما در زمان فقط قول بیعت میدادند خلاصه سیدانام در حق بیت و اولاد او دعای خیر فرمودند بکری در آنها پدید آمد چنانکه عده اولاد او بیعت کرد و از این بیعت نفر چهل نفر دویست نفر انما و حجاب و شنید شدند و این امیر فقیر را تقریب کرده است یکم و هلوکی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و امیر ارگ</p>	

کر می شود ان روی چو خورشید مرا      یاد شاهی چه که دعوی خدائی بکنم

سیکیم جان خاتم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتح علی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدرج  
خاتم دختر قادر خان بطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را اجانباجی بکنند اند و بر حرم  
محمد قاسم امیر بختی داده شد و خاقان مغفور میر و علاقه تاسه با این دختر داشت و سفر اخضره او را همراه  
و مصیبت قرار میدادند و این بچو و بخش معروف و بطریق ابل عرفان مایل و مرید مرحوم حاج ملا حسن  
همدانی که از مشایخ انصاریان بوده و بر سال مبلغی خطیر بخرید خود نیاز نموده و محمد قاسم خان امیر شوهر  
او را خاقان مغفور بیاخرم میداشتند و از جمع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد باقر هم خان  
ظهير الدوله شوهر بنایون خاتم که خواهر سیکیم جمال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سفره یادگار  
و در مجالس حاضر میشدند بدور بر وزن قصور از جواریه معنیته و در عصر عباسیه در بغداد  
بوده و بخاری بنیت الملك شمرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر سعید و حسن

بیا ضی شفته مشالها کرده و در حق او گفته	شکی القلب ظلمته فی المحل
التي فاسکت فيه بدو و	بکارة الملک الیه تابعیه است بقتل
معروف و ایندویت از تنج افکار است	یا زید دونک فاحضر من دارنا
سیفاحسا ما فی القرب دینا	قد کنت اخره لیوم کرهیه
فالیوم ابرزه الزمان مصونا	اتری بن هند للخلافه مالکنا
هیئات ذاک وان اراد بعید	منک نفسک فی الخلاضلا له
اغراق عرو للشقا و سعید	قد کنت اطعم ان اموت ولا اری
فوق المناو من امیة خاطبا	فان الله اخو مدتی فتناولت
حتى تراثت من الزمان عجايبنا	فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین المجمع لال احمد عايبنا	صاحب عقد الفریدی نویسد بکاره ملایمه

بالله درین آیات ارعایا وید بگفته بود و وقتی شایع او را بران داشت که مجلس معاوید و  
و از او چیزی بخوابد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون  
بکار را بدیدند گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها بخیر از آن اشعار

مستور در فوق را خوانند و بخاره نیز خود اعتراف کرد که ماظم این ابیات اوست مذکرات متنا  
 مستعرض شده گفت اینجا هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس ازین چیزی توانم خواست و مرا  
 نمود بلقیس دختر محمد بن بدرالدین بهراج الدین یمنی است و جدا و سراج الدین استاد این حجه  
 عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشارعیم همه اهل علم و فضل اند و چون این اسباب افتخار و  
 اشتها را ناکرده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت شهرت است در ماه ذیقعد سال  
 هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشته  
 ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را  
 از مشایخ طریقت شمرده اند و این حجر بی دست همان ثبت خدا ویدی است که در  
 حرف بآ ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش منی در مصر  
 پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را  
 خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبال می نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه این شغری در  
 بنجوم ظاهره خود با غیظت تصریح کرده است بی بی خواهر شیخ عبداللہ دیوانه بوده و  
 بدلی قرین ذکر از او نموده و در اوقات داشته و کاتبی بی نظم میآورد و اشعر زوب

روم بیاغ و زنگرس و دیده و ام کفر که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف است

دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مستور است  
 همان کتاب کتبه جاریه سازنده و نوازنده خود و ملوک که شغری بوده عشق حقیقت او را سجد و نمایند  
 و از خوردن و آشامیدن باز میدارند شب و روز به آه و زاری فغانه و بقراری مشغول میگردد  
 اهل خانه بنبوه آمده او را بر رضیانه مجازین میسرند سری قطعی او را از رضیانه بیرون میآورد  
 و پولی بآلک او میدهد و او را ازاد میسازد کتبه ایات عاشقانه بسیار نظم آورده از جمله

اشعار مستور را در رضیانه گفته است

اناسکرانه و قلبی صیاح	اعظم یدیی و لمات دنیا
غیر جهدی شجبه واقصفا	انامفتوته حیت حبیب

لست بغنی عن بابہ من براج  
وفساد الذی زعمتم صلاح  
وارتضاه لنفسه من جناح

فصل الذی زعمتم فساد  
ما علی من احب مولی الموالی  
تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان ثبت البغدادیه اشاره نمودیم و خرم ملک ظاہر میرس بندقداری بانی رباط البغدادیه  
مصر است که در خط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاہ عظیمی بوده تذکار پای خاتون  
رباط البغدادیه را در سال شصت و ہشتاد و چهار با اسم بیت البغدادیه ساختہ و این زن با جمعی  
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشتہ اند و از اینجا کہ خانقاہ مہربو مخصوص زنان  
بودہ ہمیشہ زنی را ببل علم و صلاح در اینجا اعتکاف نموده و نوان را نصیحت و وعظ میکردہ  
و علم و ادب میآموختہ مقریزی گوید اتم زینب فاطمہ بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم  
فقہ با مہارت و ثقہ و قلیلی از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم رافع  
و متذکر مسیاحت و خود بعبادت و لعی تمام داشت و بسازمان مصری و دوشقی کہ از او اتفاقاً  
واستفاضہ کردہ مستفید و مستفیض شدہ اند و بنابر فضایل و صفات مہربورہ اہل صلاح بجایستاد  
مایل بودند و در ہر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقہ ہمایتی از او بیکان را مشہور  
میشدہ و بدینحال پسندیدہ زندگانی کرد تا در سال ہفتصد و چہار و ہجری در گذشت و بعد از او انسا  
کہ بجای او سمت برتری و تقدیم بر نوان مختلفات رباط البغدادیه داشتند بخبر او یہ مشہور شدند کہ سید  
چون رباط البغدادیه خانقاہ منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنہائی کہ از شوہر خود طلاق  
میکرفتند و عدہ نگاہ میداشتند تا وقتی کہ باز شوہر کنند چہین نہوانی کہ شوہرهای آنها از ایشان دوری  
و بتری نمودند تا زمانی کہ باز بزمیل و سلامت آیند در اینجا قناعت داشتند و زنی کہ خدمت  
آن خانقاہ میکرد ہرگز حرکتی خارج از اداب معینہ نمیدوختہ میکرد و این اصول در انجمل تاملی  
منضبط بود انساں ہفتصد و شش بواسطہ انقلابانی کہ در مصر روی داد شیرازہ انتظام خانقاہ  
از ہم گشت مگر خان خدیجہ سلطان از زوجات سلطان ابراہیم خان سلطان  
عثمانی دما در سلطان محمد خان را بایع مشہور بہ اوجی است شمار ایہا صاحب نیکی جامع اسلام  
بودہ و موقوفہ آئینہ را او وقف و برقرار کردہ نہائی نیکی جامع را اندامہا ہر سلطان بہ معروف

به کوسم والدما در سلطان ایرجه خان نهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت  
و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و معاشخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره ملک  
برای خود ساخته است خیرات و تبرات نیز در آنست و افواه مذکور و اوراتالی را بعد از آن  
اند چون وقتی که سلطان منجه خان را به سیر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ما پیکر سلطان مادر  
سلطان ایرجه خان زنده بود خدیجه سلطان را والد کوچک گفتند و والد کوچک در سال  
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود لقیته الارمننازیه دختر ابو الفرج عیث بن علی  
بن عبد السلام قصوری و مادر تاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که کنایه به اتم علی بوده  
و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابر این گوئیم اتم علی لقیته در علم و فضل و شرف و فصاحت ممتاز  
و شرفی بنجال داشت و وقتی در اسکندریه ملازمست ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر  
از مشایخ حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیته ذکر می نموده گویند روزی ابو  
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم پیامی می گزید زخم شد دختر کوچک مقتنه  
خود را پاره کرده پیای من بست لقیته آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیده انشاء نمود

لو جدت لستبیل جدت یحذی	عوضاً عن هذا رتلك الوليد
کیف لی ان اقبل الیوم وجلاً	سلکت دهرها الطریق المحید

قاضی شمس الدین بن خلکان کو بی لقیته ایمنضمون را از هر و ن بن کجی المنجم است باس کرده گفته است  
کیف نال المعشاد من لم یزل منه مقیماً فی کل خطب جیم  
و ذق الاذی قد لسم یخطا الا الی مقام کریم

لقیته ضایده و قطعات بسیار دارد که همه مضح و آیدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری  
گوید لقیته قصیده حمزیه باسم مظفر تقی الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشاء نمود و در  
آرایش یزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد و تقی الدین گفت لقیته  
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است لقیته انحراف بشیذ قصیده در نرم نظم آورد که  
و قرائن امور جزیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت  
که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی بسوط الید و قادر است لقیته در ماه محرم سال پانصد و پنجاه

هجری در دمشق دارالملکت شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشت  
 فوت پدرش ابو الفرج در او آخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام در شنبه  
 نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم  
 صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرأنت یدی طولی داشت  
 و آنچه را میبکاشت بمقت بر ضبط آن میکاشت پدر ابو الحسن علی که شوهر فقیه باشد بفاضل معروف  
 بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اقل ربیع الاول پانصد و شصت و هشت  
 در اسکندریه بدر بقرافه و در منازقریه بوده در بر شام و فقیه الارمنانیه منسوب بآن دیکه میباشد  
 ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی  
 بود پوشیده نباشد که سلطان شاه بر ادبی داشت موسوم بکیش خان که با او از یک مادر بود و  
 در ولایت جند حکومت مینمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدر نشست  
 و اعتنائی برادر بزرگتر نمود و انداخت در میان گرفت پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوب کیش  
 خان شد کار و مصالحه انجامید و بعضی از بلاد خوارسان بسلطان شاه تعلیق گرفت و او در سال پانصد  
 و شصت و پنج هجری بمرد و ملکت او را نیز کیش خان بر دو چیری نگذاشت که ترکان ملکه هم کیش خان  
 مقتول کرد و ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال  
 ششصد و پنجاه و هفت هجری که بلا کو خان غرم تنخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل ابو طاهر  
 کبرن از امیر مغاف داشت و پسرش ملک صالح را با عا کر موصل بار دوی خود ملحق ساخت  
 و بنا بر حالت اطاعتی که از موصلیان بشود بلا کو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان  
 جلال الدین بمکت صالح و لد بدر الدین لؤلؤ ترجیح نمود متا ضربت منظور بن تیان  
 و دختر عبد القبن زیر است و نوار منکو خه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از محبت  
 مزاجت زوج خود خارج و متخلص شود تا ضرر آنزد این زیر شفیع قرار داد که این زیر با سخا  
 او اقبال و اقدام نماید و فرزدق پسر این زیر متول شد و نوار بواسطه شفاعت تا ضرر فرزدق  
 غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبد الله آمده این بیت را بخواند  
 دلیل الشفیع الذی یاتیک مؤترداً | مثل الشفیع الذی یاتیک عریاناً

و از آنوقت شیخ عریان ضرب المثل شد بر خلیکان در ترجمه حال ابو الفضل پیچ بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل پیچ داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه پیچ گفت استدعا دارم که بپیر من محبت داشته باشد خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست پیچ گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرمایند در او حالت محبتی نیست بخلیفه حاصل نشود و چون آثار خست از و فیلور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک روبرو آید و بخند و بد رجه متعجب شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال نظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شیخ عریان مقبول افتد در عریان نیز مثل شیخ عریان ضرب المثل است و نشاء آن اینکه وقتی زیر نام از قبیل بنی خثعم عریان نزد طایفه آمده خبر داد که قبیل او را غارت کردند و از آنوقت هم شکم هر کس میخواست قبیل خود را خبر دهد که جماعتی بنیت آنها میآیند عریان شده میآمد و میگفت اما التذیر العریان یعنی آگاه و بوشیار باشید که دشمن میرسد بموسه کنیز که منتهی بوده از علیه یا عتابیه دختر محمدی عباسی و در حق موسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوات طلقت عبوة	كانت بحزن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غلا دة	تظلمها انز قلت طاوسه
وجنته از ش بهتها با نة	في جنة الفردوس مفروسة

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موشوم به بدایع البدایع مسطور است  
 متمیم طبت و بمسب زوجة فاطمة القرظ الضحایی بود و مشار الیه او را بمسب طلاق مطلقه نمود و  
 عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون متمیم عبد الرحمن را عین یافت از او مفارقت کرد و او را  
 حضرت بنول متوجه شد که آیا بمقدور محلل برای تجدید مزاجت با فاطمه کافی است فرمودند لا  
 بدوق حیلانک و بنوقی عیلة الزبیر یعنی زاء است تو مان آغا این نام نامی بخند نفر و خیر  
 سدا حین عظیم الشان واده شده و در نیمه و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی ستماء باین اسم ملقب  
 بنفخ الدوایه میباشد تقیة دختر خطیب محدث ابو الفرج عیث بن علی بن عبد السلام

الاومنازی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شستیم آن ترجمه را گوید مشار الیه در ملازمت  
محدث مشهور حافظ ابوطاهر السلفی سیر پرده ابوالکجاج صاحب کتاب الف بابا پسر رئیس  
که معروف بابو الحسن علی بن حمد و بن است همدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل نموده و  
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابوالکجاج از رقیته اجازه گرفته و ابوالکجاج بن بکلی  
سیکوی رقیته بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده فرست  
و روایت نمایم برخی از اشعار از یک قصیده طویل که در مدح حافظ السلفی است شرح ذیل ذکر نمایم

وعلی علی ظهر السماء خيامها  
لما بکی فرجا علیه غمامها  
ترنوفی فهم ما نقول خزامها  
الخلل من فرط الحياء لثامها  
خالات من خالها رقامها  
یا صاح قه لسهادة قد اقبلت  
واجمع خواطرنا للخلی فکرنا  
مدح الامام علی الانام فریضة  
الحافظ الجبر الذی شهدت له  
واخر قصید و را طوری خوب گفته که گفتم

اعوامنا قد اشرقت ايامها  
والروض متبسم بنور قاحه  
والنرجس الغض الذی احداقه  
والورد یبکی وجنة محمرة  
وشقائق النعمان فی وجناته  
وبعد از کمال تشبیه شروع مدح حافظ السلفی کرد  
وتبتهت بعد الکری نوامها  
لما تجرد للقریض حسامها  
فخر الائمة شیخها وهما مها  
ارض العراق بفضلها وشامها

لحاف و رشاقه اوایل آن را فراموش ننماید و در همین بن اویس از نجاشی  
ترکان و زنی برین اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر بوق از ملوک چرک شهر  
او را ترجیح کرد و بعد از طلاق داد عمراد او شاه و له ابن شاهزاده بن اویس او را برقی بگرفت  
چون بنیاد بارگشتند عم او احمد درگذشت و شاه و له شوهر مشار الیه بخت با دشاهی نشست  
انما و شوهر خود را با بود نمود و خود سلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قزاقیوسف با و حمله کرد  
یکسال بغداد را در بند محاصره داشت و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شهر را متصرف  
شد با بی او را با محمود بن شاه و له پسر شوهر او بنده حکمرانی نمکن کرد و دقت نمود و در این ملاک شت

این کتاب را در روز پنجشنبه  
در روز بیستم ماه رجب  
بغداد در کتبخانه  
دعای احمد بن محمد  
نویسند



در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد و بصره و اعراب عرب کرده و جزیره و ط  
بتصرف مشایخ در آمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و الا در سال شصت و هشتاد و  
در گذشت در انباء ابن حجر ذکر کنند و شد توئی القون زوجه ملا بقائی که صاحب میر  
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مباح داشت با شوهر و زن اکثر شاعره و با هم طفره

مزاج دست میداد و توبی ملا این با عی گفت	یا ران ستم پیره زنی کشت مرا
کاواک شده چونی از او پشت مرا	کر پشت بسوی او دمی خواب کتم
بیدار گشت بضرب انگشت مرا	توئی تیر در جواب رباعی را نوشت
هم خوابی گشت یکی کشت مرا	روزی نبود از و بحب ز پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت	بستر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این با عی در جواب العجائب نیز با عی بنظر آید	ملا همه ناز و غمزه ات کشت مرا
شبها همه پشت بسوی من خواب کنی	بگذار که دل گرفت از پشت مرا

توئی شخص زنی از محدثات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش  
طبعی و لطیفه گونی بدرجه کمال بوده و نقل کرده اند که شوهر توئی با مردی بی پرده و از زن  
ملفت میشد توئی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاء نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش	بارب چه شود شبی بخوابم زیرش
ای خواجه بیاتامن و تو صلح کنیم	تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدیدن آیند و بیت نموده آمد و ادع کرد و توبه نصوحا ارضل بد نمود و پیش توئی  
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز پیش و  
بروت داشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می  
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال از قصص و حکایات شہوت انگیز بشنوه های دلربا  
و غمزه های بلا خیز و حرکات دیگر زنان رامست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می  
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشاخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن  
حمام آمد و بکسین رفتی از اکثر او جدا شد و دختر در حمام را بست و در جستجوی آن بکسین برآمد

تاجی زنی  
طعنیه یافت  
مرا

نصوحا لرزه برانداش قناد پریشان و گریان و محضو قلب بر سجده گذاشته گفت خدا  
عزتم نکند که رسوا شوم و من توبه میکنم که بازیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که ناگهان  
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از حمام بیرون آمده  
بجای خود رفت و رخت زنان از براندخت و لباس مردان پوشید پیش مجتهد رفت و بگوید  
الی الله توبه نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه در آسنة و اقوا مشهور گردید تصویر بر سینه  
مرشد آبادی از میرچوشش عظیم آبادی شنیدم که نام و لقبش خانم بود شعرا و دو کیفیت این یک

بیت فارسی ستر از افکار اوست	فنتنه زانی منت شناخته ام
بد بلائی منت شناخته ام	خوشش نقل کرد که روزی تصویر بر سینه خوا
خود بردوش گرفته در صحن خایه اشاده بود میرچوشش شومروی که مرد شاعر بود این مصراع بر خوا	تصویر بالبدیهه مصراع دیگر گفت
دیدم بدوشش ائمه طفلی پری نژادک	چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی

حرف الشاء

ثبته بنت یحیی زوجه ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و سپهر عتبه بن ربیع  
و برادر بنده بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عدا دحی می جنگ  
گردیده بار خضه مهاجرت کرد و از انجا بحدین متوجه مراجعت نمود در تمام غزوات ملازم  
خدمت حضرت رسول تا را داشت تا در یوم الیما شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزی  
طلبیدند و اصحاب نبوی را بچنگ تن بن دعوت میکردند رسول اکرم ۳۰ او را از رفتن میمان  
منع فرمودند و پسند خواهر ابو حذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود همرا  
مینمود و بنا بر حمیتت جا بلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاش کرت ابا رتاله من صغر	حتی سبب شبا با غیر محجون
الاحول الاغل المشوم طائره	ابو حذیفه شتر الناس الذین

اثباتیه زوجه ابو حذیفه صحابه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است  
و ثبته بنت الربیع و ثبته بنت سلیمه و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند  
اند و ثبته بنت خنظل الاسلمیه یکی از انشاء تابعیه میباشد ثویبم جاریه ابولسب غم حضرت

رسول بوده و مژده ولادت سید نام بابا بولهب او داده و بولهب او را آزاد کرد و اول زنی  
که اشرف دایه کی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد صلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی  
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سر و ح نام و چون ابوسلمه بن عبدالمطلب  
حجش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی است  
که سید عالمیان ابتدا یک هفته از پستان آمنه شیر خورده اند بھر حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است  
مأثور است که چون ابولهب بخبرست رسول ایمان نیامده در گذشت او را برادرش حضرت  
عباس نجاب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در ناچیز و عذاب الیم بمنقدر در شتاب  
رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بفرزده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در  
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ناخص دایه کی حضرت رسالت پناهی در انجیل ذکر کرده و نمودیم  
مثلاً معشوقه عمر بن ابی ربیع المخرومی از متقدمین شعرا می اسلام و دختر عبدالمطلب بن الحارث بن  
امیه الاصحراست و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیع در حق او گفته در وقتی بوده است  
که سیل بن عبد العزیز مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده است طولانی که بدینسان است

بعدا نام سامر الركبان  
یتخطی الی حتی اتانی  
ایها المنکح الشربا سهیلا  
هی شامیه اذا ما استقلت  
و لطف این اشعار پوشیده نیست از نکاح  
من رسولی الی الشربا فانی  
بعلم الله اننی مستهام  
نیز اشعار ذیل را عمر بروی کاغذ قوی نوشته  
کتبت الیک من بلدی  
کشیب و اکف العینین بالحرث  
چون ثریا این آیات را بدید و برخواند

این اشعار را عمر بن ابی ربیع المخرومی نوشته است

ایها الطارق الذی قد عنانی  
زار من نازح بغیر دلیل  
و در این قصیده می گوید شمر  
عمرک الله کیف یلتقیان  
و سهیل اذا استقل یمان  
اقراق ثریا و تزویج ابوسیل عمر بن ابی ربیع  
ضافتی الهم و اعترتی الهم  
بهواکم و اننی مرحوم  
و از افزاین و منقلب ساخته برای ثریا فرستاد  
کتاب مؤله کمد  
یوزقه لهیب الثوبین النحر و الکبد

کریست و سبیل مثل این شعر زبان آورد  
و من هو ان لم یحفظ الله ضایع  
اتانی کتاب لم یزال الناس مثله  
و قرطاسه قوهیه و رباطه  
و فی صدره منی الیک تحیه  
و عنوانه من مستهام فواده

بنفسی من لا یستقل بنفسه  
بعد از این ایات الظلم کرده ز عمر بن ابی  
امد بکافور و مسک و عنبر  
بعقد من الیا قوت صلا و جوهر  
لقد طال تهیامی بکم و تذکری  
الیها تم صبت من الحزن مسعر

عبد الرحمن السبیلی که شارح سره ابن هشام است گوید ثریا فواده قبیل بنی النضر مشیخ و قبیل زجوه  
حارث بن انبیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی متنبه را خواهر نصره است از وی  
سبیلی گوید صحیح نیست که دختر اوست (حرف ابیجیم) جان فراقا بن  
لفط قادی بن نظر میاید که تصحیف خاتون باشد بجه حال امیرن در حرم مراد خان ثالث سلطان  
عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در مظلمات امور و خالت می نموده و وساطت او بسیار  
پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار  
مذکور نشاء اندر خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و مسقا خانه ساخته بهترین صفات  
او اینکه احانت ظالم انانیت کشینغ شمرده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف  
حدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فراقا دین مهر خواهری را بر کنار  
نهاد و در مجلس و قتل او ساعی گشت جرباء مبت و قسامه مادر زن حضرت امام حسن  
و مادر ام سحی مبت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد  
چه با وجود او انسا را نمایش و بهائی نمینانند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بنا  
خوشی جرب مبت سلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری این مانند و  
بنت قسامه را محض دوری چنین زمان از جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکوب جرباء  
میگویند ظاهراً عقیل بن علقمه المری نیز دختر ماه پیکری باین اسم داشتند و جعبه دو  
نفر صحابه که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعبه نام داشته اند و جعبه زوجه حضرت  
امام حسن است که آنحضرت را با خواهی معاویه بازید مسموم ساخت که بوصول یی از آن پدر پسر



جز خوار غم زنت ز کز ار بخت ما      انغم خلیل در جگر بخت بخت ما

چنانکه مجوبه ابونواس شاعر و جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بجانواد عمید ابوباسلقتی میخشد که در بصره میزیسته اند بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابو نواس با و مقنون شده و اشعار زیاده برای او گفته سالی چنان بچ رفته و ابونواس نیز به امید وصال او غم بیت اعتد کرده و در همان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم تر انی افنت عمری فلم اجد سبباً الیهما حججت و قلت قد حججت جنک	بمطلبها و مطلبها عسیر یقربنی و اعیتنی الامور فیجمعنی و ایتها المسیر
--	---

و ابونواس در این فقره و بلیه نظم کرده که تقادان بالبصیرت تجید نموده اند حسب المناسبة

قطعه درین محل مسطور می شود	الھما اعد لک	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک	لبیک ان الحمد لک	و الملک لا شریک لک
و اللیل لما لم ان حاک	و الساجات فی الفلک	علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املک	انت له حیث سلک	لولاک یارب هلک
کل نبی و ملک	و کل من اهلک	سبح اولی فیک
یا محطنا ما اغفلک	عجل و باد و اجلک	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملک لک	والحمد و النعمه لک	و العز لا شریک لک

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نوان فقط بچنان مایل و مقنون گردیده چو دره با س ز و بهر جا که پادشاه هند و ستمان دختر راجه او دی بنکه والی بود پور بوده و در لطیفه کوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در حرف حا در ترجمه حال حیات النساء یکم ذکر می از حاضر جواب این زن خواهد شد جو حصره دختر بنه التمدن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان نبت الدوامی ذکر می از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته و از خانواد معتبره و دارای علم و ادب بوده و زنان را و عطا و نصیحت نموده نزد شیخ ابوالخجیب ابوالقوت تحفیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالخجیب او را بر نی گرفت و سیده بنت عبد الرحیم از او

و از جمله  
انحضرت  
و از جمله  
قد بود  
حالت  
که در  
والد و  
حقان  
و از

بوجود آمد در سال شصده و چهارم جری یک شب در حالی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود در حال  
 نمود و جوهره جاریه است نفیسه است و جوهر اسم جاریه است از مهدی عباسی که بر او تکلم و تسلط  
 داشت است جوهریه چنانکه در عنوان افتحات المؤمنین اشاره نمودیم جوهریه از زو جات  
 طایرات حضرت فخر کاینات و دختر عارف بن ابی ضرار رئیس عشیره بنو المصطلق و از قبیلہ خزاعه میباشد  
 در غزوہ بنی المصطلق انیزن را مسلمانیان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک  
 خود قمار داد و مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقت خلاص شود و محض استغناء بجنس حضرت  
 رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جوهریه بنت الحارث سید قومہ و قد اصحابی من  
 الکلاء ما لم یخف علیک و قد کانت علی نفسی فاعنی علی کتابی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم  
 تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود از زانی فرزندان صاحب که این  
 بدیدند از قوم و قبیلہ جوهریه هر که را در تحت ملک داشتند محض احترام فرمودی که با عینیر حاصل نموده بنوا  
 از او کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلہ خود بدیده جوهریه خیر باشد و کلمات  
 محی الدین مذکور است که انیزن هفت حدیث شریف از سید انام را روایت کرده است  
 دو فقر صحابه نیز ستمه باین اسم بوده یکی از ان دو نفر دختر ابو جہل و زوجه عتاب بن اسید است  
 که پس از فتح مکہ بشرف اسلام مشرف گردید جهمان خانم طیب الله مضجعا معین بانوی  
 کریم الانسل مظم و بدین خاتون عظیم الشان مخم صدف کوهر انور شهرباری سپهر فروزنده مهر کرامت  
 و کامکاری شرف جهمان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلی حضرت شایسته  
 تاجدار و لیسعت بایون مانا صمد الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که بمک  
 را بحسن تدبیر بی مشار و شیر و معین و ظہیر صیانت نمود و باصالت رای و متانت فکر و حمت  
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می انسرود و بیت

بنان و کلکش اندر تلم و تحسیر	دیر بودند نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفیہ عدل	بخط ریحان مشور حکم و منہ مان بود
فی الحقیقه صفحات خطان محمیه عظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیہ و عطای طبعه و اعانت لموفین و تأمین خائفین و حمایت بضغفا و رعایت رعایا نکاشته شده	

قطعاتی است که دارندگان شطری و شطری از آن را از عقد و وارید کرامی بردارند و وسیله اقتضای خود  
خود می شمارند و همین حکایت و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و بهوش ثاقب بود که پس از ار  
تخال شجیرا میر و راضی محمد شاه غازی امارانند بر بانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت  
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال  
و عمال اقطاع را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا مملکت منصوره علی حضرت شاجه بقران ارد و سلطنت  
تبریز برادر اختلافه طهران شرف و رودارانی فرمود و تحت کیان را بجلوس مینیت مانوس مزین نمود  
و تفصیل این اجمال که محتوی بشیسل هزار اشکال است تاریخی منبسط می باشد که مورخین آیند دولت  
ابدایت نگاشته اند و برای طالبین خیر و حافظین سیر گذاشته و اگر با بخوانیم بشکار و شرح آن کرانیم  
باید کتابی جداگانه تالیف نماییم و آن متناسب و وضع آیند فقر خارج کرد و در پیشگاه پادشاهان  
کاغذ شود پس بمقتدر گوئیم این ملکه معظمه ایران که روانش در غرقاب جهان مستبح و شادان باد و در  
زاده خاقان خلدکشیان فخر علی شاه فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعظم و والده و ولد و  
قاجار و والده ماجده او خواهر بطینی سینه میرزای فرمانفرما حسن میرزای شجاع السلطنه است

در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی سبب ای بکر داراوست	مرتبت فرا و جت حاصل نمود و در محام

ملکی بامر اعلی برافروزد و امر دولت افزود و در هر مورد موقع کمال کفایت و وفور درایت خود  
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت و هشتم ماه صفر المصفر و جو و مسعود و یون  
علیه حضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطین طاهر و باطن و ظاهر جهان آرا ایشان  
داد و در تمام عصر شجیرا میر و در یک قسمت از عهد معدلت محمد حسن منصوران معظمه ملکی را به  
مهربانی مادر بلکه خلقی را بکفالت پدر بود از صنایع عالییه و خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت  
و نقاشان را کاهی کل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بکثرت میآورد و افسوس که در سال  
هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که سوک سمود خسرو  
در اقلیم آمو پا خاطر بیضا مظاہر بایونی را بکشف دقایق مشغول میا خست ملکه معظمه روح بلند  
روحانلوسی غزیت بهشت افراخت طایر وحش در خلد برین سدره نشین اگر تفقده علی حضرت



شاهنشاهی و حجاب که دوام عمر پادشاه اسباب رفاه است مایه تسلیم نبود و گویا بنو و بنجاک سیر  
 می نشستند تا وزیر مرحوم شکر گری و مهد علیا نور الله مضجیها مرحوم شاهزاده معظم علیه السلام میرزا ابن  
 خاقان المغفور فتح علی شاه الملقب باعضد السلطنة بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و بزرگ  
 منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیبت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه  
 مرحوم رضوان الله علیها آنکه عفتی عامل و دوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع  
 و حذقی مفطر داشت و برداشتمندان و کاراگانان ملکوت و قی کامل میگذشت طبقات  
 مردم را حسب مراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور دنیا تا آخر حیاتش زیاده از آنکه بشمار  
 آید و هوشمند عددان را تعدد نماید بشر با نوشته که بلالی منور ماند و نظمها که حور بجای قلم آمد  
 بر بخورشانند از آن جمله است بیت

از مردوزن آنکه هوشمند است	اندر همه حال سر بلند است
بیدانش اگر زن است اگر مرد	باشد به مثل چو خار بنورد

مضج پاک بلکه معظمه شکر گری مهد علیا  
 خاتم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم سیدها آن تربت ریگان است  
 بمیاه رحمت سیراب باد بنی الرحمة و آله الامجاد حجب ان آرا بیگم دختر شاه جهان  
 از سلاطین هند و سلاطین اربابند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال آن نکاشته بود اند  
 و جمیده بوده با طبع موزون و بادبا و شعر از یاد بزل و بخش نمیود مقبره او در شهر دلی در بقعه شاه  
 نظام الدین اولیا معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در سن ۷۰ و نو دود و هجری ۱۰۲۰  
 لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشا را اینها نکاشته

بغیر سبزه نبوشد کسی مزار مرا	که قبر پوشش غریبان بهمین گیاه است
جهنم انجانون شاعره بوده است	

شیرازی و مالدار معاصر عبید زاکانی شعر او ظرافت غالباً در مجلس او حاضر شده و کمال احترام را با او  
 می نموده اند این شعر شوق ازوست

مصور است که صورت ز آب میازد	جهنم اسمی کی از زو جات شاه آید
ز دره ذره خاک آفتاب میازد	

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نمانست مگر  
 یک بیت که با نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید چنانچه شاعره و دیوانه

یکی از امراء بود و این بیت از او است  
قد رغمای وی و سر و چین هر دو یکی است

کل بلغ و رخ آن غنچه دین هر دو یکی است  
حرف احاء

حاجی قادرین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و متنازه حاجی میرزا  
خانم است صاحب حدیقه الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و درصاتیة محله  
دارا اما محمد زبیدی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را در کرده بنویسید از دو سیست سال  
قبل آبا و اجداد او در محله حاجی قادرین ساکن بوده اند و هم اکنون مادر همان محله مشکین مستقیم و مدینه  
که حاجی قادرین مشارالیه در آن محل جز تمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حر  
العلم است که یک وقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز با اسم او منسوب داشته بودند  
قادرین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با هم او منسوب شد  
قبر حاجی قادرین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب برین  
در حواله بستان قرار گرفته است که در مدینه است که کمره شوهر کرده و به شتی معروف  
شده در حق او گفته اند اشوق من حتی صاحب مجمع الامثال در شرح بهین مثل گوید در وقتی که مرو  
بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبیبی که سی چهل سال داشت مروان عرض شکایت کرد که مادر  
بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشارالیه را احضار و از او استفسار نمود از زن در کمال  
بیشتری بعضی سخنان پسر خود گفت که بر فرض شوق و دلالت داشت لهذا با این صفت ضربت شد  
و گفتد اشوق من حتی و بدیهه اکثرم العذر کئی

فما وجدت وجدی بهام واحد  
و آفة طویل الساعدين عنططا  
بدیهه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ

ولا وجد حتی بابن ام کلاب  
کما البعث من قوّة و شباب

حبیبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن کلاب را وصف کرده امیر او را استعمال نموده و  
عبارت حبیبی است یا بوزعہ الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقدد و العنططا  
والله لیصر عن انتک بین الباب و الطاق فلیشفین غلیلها و لتخرجن نفسها  
دو نموده و لود الله ضبت و انت ضبته و قد وجدنا خلا زهای مدینه حبیبی را خوا اینا میدهند  
یعنی او را بمنزله ام البشیر میدانند چه با آنها اقسام واقعه را با اسم قبیح و غریبه و بخت و زیارت

و این حبیبی غیر از حبیبی دختر است که از طایفه بنی مخزوم بود و جبابه مغنیه بود و دست مشهوره و او و سلمه که  
 نیز مغنیه است معروف قینتی زیدیه است چه زید بن عبد الملک اموی باین سرد و عشق داشت  
 و طوری محرابند و کینرک او را مقهور نموده بود که گویا آنها مالکند و زید ملک است و در حق بعضی  
 مغنیه را که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قینتی زیدیه خلاصه جبابه جاریه بوده است  
 مدینه از شخصی معروف باین زمانه باین بسنا و او را عالیه میگفتند و مالک او نهایت سعی را در تربیت  
 او نموده چنانکه از حمزه موسیقی دانان انصر که ابن سراج و ابن حجر و مالک و معبد و جمیل و غره اللیل  
 بودند جبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجه کمال رسید زید فرزند وخته شد و متماه بجبابه گردید در احوالی مسطور  
 است که زید را برادر خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بجایین نیست هزار دینار سعه بنت  
 عبد القدر بن عمرو بن عثمان را باینی گرفته و بمنقدر نیز عمریه داد و بر بچه بنت محمد بن علی بن عبد القدر بن جعفر را  
 در جماله نکاح خود در آورد بعد از آن عالیه را بجزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او  
 بدید در غیاب او گفت من نایب ملک زید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخل کند و دیگر با و بدخله  
 نخواهم داد و زید را بخرافه را بشنید و برسد و عالیه را بصاحبش در کرد اما همیشه در خیال او بود تا تو  
 خلافت با و رسید و جبه او سعد و نیست که زید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشایخها  
 را خریده زید تقدیم نمود و زید نهایت ممنون شد و او را متماه بجبابه ساخت و اندک اندک بیل او  
 بجبابه رو باز و یاد نهاد و شب تور و با او شرب خمر مشغول گشت و جز غش و صحبت با او بکار نمی  
 پرداخت و امر خلافت محل مانده بود و کونین بعضی اوقات زید بتهنات جبابه دستهای خود را  
 بهم میرود میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم روزی هنگام دایم خیارت جبابه گفت خلافت را  
 یکدم و امیکند از ی زید گفت بتو و امیکند از جارا التدریجی از ضایع البکار خود در شرح مقام  
 زید به نقل کرده گوید روزی زید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم چو قوت بی کدور  
 نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسب تکذیب انحراف باشد انگاه در باغی با صغار من  
 عیشی ترتیب داد و خواص ندای خود را بخاند و بعشرت نشست و با و از جبابه به تهنیزی حاصل  
 کرد و میگفت پروا نمیکشم پروا نمیکشم کرم عیش و شادی بود که دانه اناری کلوی جبابه را گرفت  
 و آنچه کرد و زیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح زید کونی پروا نکرد و فری

المسألة  
جائیه

او سبیل یعنی شدید شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی گذشت بمرتب بسر برد بعد از وقت روز  
که با حتمی جانگاه و بجز سوز زندگانی نماند و راه انجمن پیود و خوشتری که در مقام زهدیه میگوید اذکر  
المرفانی و مامنی به من خطه علی راسه و مصوب بحین غصت بحبه الرمان  
اشاره بهین واقع میباشد و مقصود از موالی بهین نیز نیست صاحب صحیف الاخبار گوید برید  
سه روز نفس جابه را در فن نکرده و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب غصت نمود این  
در کامل و غیره آبادی در قاسوس جابه را بحیف باه ضبط کرده و در او قیاس بشدید باه مضبوط  
است حبابه محدثه است بافضل و علم که ابوسلمه التوزکی شاکر او بوده است و حبابه  
الوالیه و ام حبابه از تابعیات هستند و از حبابه والیه علماء اثنی عشره معجزاتی در حق ائمه اطهار شرح  
بموت نقل می کنند حبیب و خیر عبد الغری العوراء بوده و طبعی قادر داشته و گویند ان حماسه

إلى الفتى بترلكاه ناقتی  
اننى ورتب التراقصات الى منى  
اولى على هلك الطعام الیمه  
وصوبها جدی و علمنی لى  
فا حفظ حیتك لا ابالك و احتر  
حبیب بن عبد الرحمن دختر بن ابی

در باب بلج پنج شعر از او ثبت کرده و ان است  
فكنا مناسمها النجیع الاسود  
بجنوب مکه هدیهن مقلد  
ابد اول كنى ابین و انشد  
نفض الوعاء و كل زاد ينقد  
لا تخرقنه فارة او جد جد

عبد الرحمن بن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسماعیل بن المنصور  
محدث بوده است مشهور به ام عبد الرحمن جعیه و در استناد حدیث و تعداد روایات آن یک  
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ فقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البیلدانی و خطیب مرزا  
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبب حافظه سافیه محبت معروف  
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل القند بن عبد الرزاق و غیره از محدثین بغداد و با و اجاز  
داده و عموماً نیز از ابی بکر و وفات حبیب بن عبد الرحمن در اثنایان  
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در نه مقصد و بیست و هشت  
از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان المصنف که در احوال مشایخ عصر خود نوشته ذکر می کند

حبیبہ خاتم شاعرہ البیت در ادبیات ماہر پدرش علی پاشا اہل ہر سکت ششما محمد زنی  
افندی صاحب کتاب شاہیر النساء کوید من وائیزن ہر دو در سال ہزار و دویست و شصت  
دو متولد شدہ ایم و مشارعہا الکنون در اسلامبول در تحت فرا و جہت محمد افندی کاہن است

جگر دو تیغ غمگن زخمی وارکن اتمہ چکانک  
نکاہ مشکہ جانا کہ شایان کوردک اغیار  
او غافل بچہ نادان حدویہ ہدم او شستین  
امید مرحمت قلمق عبث در سندن یکافر  
حبیبہ بیاد در ددن خلاص اولفہ مشکہ  
حجائی دختر بلالی از ابالی استر آبادودہ و بعضی  
مران بخاریم ای باغبان کاشن خوش  
حجائی از عنوان کلہا یکان و شاعرہ  
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من

جمناء دختر نصیب است و در نظم اشعار

و غزل مسطور در ذیل از ویس باشد  
بیرای قاشی بای ارتق تیر دیر قہ مژگانک  
ینہ نو یارہ لرا چدی در ونہ تیغ بجرانک  
وصال کنن بزنی دور ایدک وارا و لوجانک  
سنی بدین دیشلدی از لدن یوقدر ایمانک  
امید اتیر اسپر در داوانلہ غیری درمانک  
اوراد دختر خواجہ حاجی انستہ اند طبع خود شہرہ  
کہ بچہ و زکر کل بچاک یکسان است  
صبیح المنظر خوش طبعی بودہ این بیت از وی  
در نہ مجنون تور سوا ترا زین بیبا است

مانند پدرش دستی داشتہ و این ہر دو از شعرای عہد عباسین میباشند نصیب در ۳۷ عہد بودہ  
و در یامہ نشو و نما نمودہ بعد با اورا بمہدی عباسی فروختند و مہدی چون اشعار اورا بشنیدہ اورا  
ازاد و تجید و مکنی بہ ابوالحسن کرد و کینہ در عرب چون مخصوص طبقہ عالی است اینمضی اسباب مفاخر  
نصیب گشت و جمناء دخترش را مشہور ساخت و قتی مہدی خلیفہ در محلی موموم بعضی آباد مشغول تفریح  
بود جمناء و پدرش بحضور خلیفہ رفتہ این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بدیت

رب عیش ولذہ و نغیم و بہا بمشرق المیدان بسط الله فیه ابہر بساط  
من بہار و نواہر الخود ان ثم من ناضر من الشب الاخضرین ہی شقایق النعان  
مدہ الله بالتھاسین حقہ قصر دون طوله العینا حققت حافتاہ حیث نشا  
نجیام فللعین کالظلمک زینا و وسطا بطارمہ مثل الثویا یحفھا التسنان  
ثم حشوا الخیام بیض کمال المہی صرائم الکثبان یبجارین فی غناء شجی

اسعدانی یا خلعتی جلوا. فبقصر السلام من سلم الله وابقى خليفة الرحمن  
ولديه الغزلان بل هن ابهى عند من شوار الغزلان ياله منظر اويوسرود  
شهد لذنته كل حصا خليفة را بيا خوش آمد گشتين کرد و بکريک از پدر و دختر هزار درهم  
عطا نمود پس از زمانى نجاه بحضور عباس بن المهدى رفت و اشعار ذيل را در شکایت از قحط و غلامانى و غیره

وقد عجمت ام المهارى وکلت سوى رمة منام من الجهد رقت وقد ولت الاموال عنا فقلت فان محل الخير في حيث حلت	اقتدنا يا عباسه الخير لى حمى وما تركت من التنون بقية فقال لنا من يصح الراى نفسه عليك ابنة المهدى عوذى تبى
---	--

عباسه کيدست لباس و بعضى عطريات با ستم هزار درهم با و او چنان دادى نکر را اين ابیات تنظيم آورد مثل المصابيح فى الظلمات تلق غماو کاد برجع الرقى يمتنقى بأدى البشارة ضاح وجهه شرق	من ضرب لتع وتسعين محککه اما الحسو فقد امسى تعيظه وذو الصداقة مسرور لنا فرح
---	--

حذام عربيه است از عيشه غمزه داراى راى صائب و کفتر متين و در حق او گفته شده اذ قالت حذام فصدد قوها	فان القول ما قالت حذام
--	------------------------

واين شهر بدرجه اشتمار رسیده و ضرب المثل کرده است ابو الفضل ميدانى کويدين شعرا  
بحيم شوهر حذام در وقتى که ما بين حذام و صفيه که ان نیز زن ديگر بحيم بوده نزاعى واقع ميشد و مى  
خوانده و مقصود او اين بوده که هر چه حذام گويد صحيح است بعضى بجايى فصد قوها فافضوها نوشته اند  
يعنى فافضوها مثل و اذا کالوهم که بمعنى و اذا کالوهم ميا شد و حذام مبنى بر کسر است صره  
زينب ام المويديست که از نوان مائه پنجم و ششم بجرى و داراى فضل و علم بوده و او را زينب شجره  
نيز گفته اند حسامه التميميه دختر شاعر مشهور ابو الحسين الاندلسى است که در ادبيات پدي  
طولى داشته و قتي پدرش در گذشت او از جهت معاش در مانده و بى کفيل مانده هنوز کسى  
او را بر نى نکر نموده بود لکن ابیات مسطور در ذيل را به نظم آورده بعرض حکم خليفه اندلس

راسيد غنايت و مرحتى با و نمود	اننى اليك ابا العاصى موجهة
-------------------------------	----------------------------

<p>ابو الحسین سقته واکف الدیم فالیوم اوی الی نعلک یا حکم وملکت مقالید النهمی الام اوی الیه ولا یعر ولی العدم حتی تذلل الیک العرب والعجم</p>	<p>اے الیک ابا العاصی موحجة قد کنت اربع فی نعماء عاکفة انت الامام الذی انقاد الانام له لاشیء اخصه اذما کنت لی کنفه لاذلت بالقرۃ القعباء مرتدیا</p>
---	--

حکم سبغی باو عطا کرد و بوالی سپره که مشارف از بابی ان ناحیه بود حکم نمود که چهار غری و ارا  
ترتیب بد حسن المغنیه مغنیه بیت مشهوره از بابی بصره و در شری که در ذیل سطور شود

<p>وسوف یرونه فی بیت حسن</p>	<p>مقی الشرب ولستماع</p>
------------------------------	--------------------------

حسنه یکی از چواری مهدی عباسی است که سمت بخوابی هم باو داشته و اکثر مورخین مشارف را  
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسن قصد کرد یکی از بنحوا به ای دیگر مهدی را مسموم نماید  
تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلایی را بر زهر آلود و بد ختری داد که نزدان زن برد و با و بخورند خلیفه  
بین راه بان دختر خورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در فاج او اثر کرده در شکم  
حسنه در نواخته فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنین این من بخوابی ترا خاص خودم از خصایب  
هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه  
مائی است و در ذیل عنوان اقامات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سگات  
از ولج خنیش ابن خذافه التیمی الصحابی بود چون او در گذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست  
بزنای مایی بکرد و با ابو بکر جوانی در بناب نداد عمر دست نکشیده نزد عثمان آمد و با و طلیف  
کرد عثمان نیز بحجه آنکه زوجه اش رقیه که دختر یاریمیه حضرت رسول بود تازه وفات نموده گفت  
من حالا میلی بناهل ندارم عمر نهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی آمده و جواب  
عثمان را بعرض تید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان  
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را زنی گرفتند  
و دختر یاریمیه خود ام کلثوم را عثمان دادند و در آنوقت ابو بکر بنیت عمده گفت ای عمر از من  
مباش من میدانم که بنی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند و وقتی که بمن تکلیف کردی از آنچه سکوت

کردم که نخواهم ستر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حقه را  
 میکر فتم اکثر اباب میر ترویج حقه را بجناب پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در  
 سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حقه شصت حدیث از حضرت رسول ۱۲ روایت کرده اند  
 حقه شصت الحاج الزکونیه این زن از اهالی غرناطه و در حال و کمال بمانند و مثال بوده و در  
 ادبیات ما هر طبعش در سر و دهن اشعار قادر و بنا برین اورا شاعره الاندلس گفته اند و این  
 معلوم نیاید که از جمیع اشعار اندلس که طبع و فضا داشته اند این زن برتر است و از اشعار حقه شصت  
 بیت مظهر در ذیل است که در حضور امیر الموحدين عبد المؤمن بن علی در بیت نظم آورده است

ياسيد الناس يا من	تؤمل الناس فده	امن علي بطرس
يكون الذهر عده	تخط بمالك فيه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدين در صدر فرامین خود بخطای امیر الموحدين نوشته و حقه درین  
 اشارت به از شای امیر الموحدين درخواست کرده که فرمائی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور  
 و طیف در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حقه یکی از زنهاي  
 صاحب حسن با گرم غرناطه نوشته و باو مقرر خط

غضبي جفونك عما خطه قلبي لا تخفلي بردئي الخط والكلم اغار عليك من عيني رقيبى ولوائى خبائلك فى عيوى نيز اینجا شعر را وقتی یکی از استادان خود نوشته الى ماتتهى ابداً يميل وفرع ذوائى ظل ظليل اذا واهى اليك به المقليل اباؤك عن تبينه يا جميل	يا ربة الحسن بل يا ربة الكرم تصفية تلحظ الود منعمة این بیت را نیز بعضی بحقه نسبت داده اند ومنك ومن زمانك والمكان الى يوم القيامة ما كفانى ازورك ام تزور فان قلبى فتغرى مورد عذب زلال وقد املت ان تظا وتضحى فجعل بالجواب فما جميل حقه شصت حمدون نیز شاعره است
--	---

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون بدیش از اهالی وادی الحجاره بوده خود او از نسأ



<p>مشهور قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دویست ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته</p> <p>یارب انی من عبیدک علی اما جهول ابله متعصب این دویست نیز از مشارعها میباشد و از اما موقوفه زارتیهها قلت ایضا و هل تری شیئها</p>	<p>جهر الفضا ما فیهم من نجیب او فطن من کیده لایحیب لحجیب لایفثنی لعتاب قال لے هل رایت لے من شیئ حکیمه و متقیه عارفه بوده است</p>
---	--

از بزرگان زمان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید هست تا کردی این زن داشت در نفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید مشارعها روزی نزد حکیم رفت حکیم بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را دید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی انحاری میخاهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بل چنین است حکیم گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بد و نفرتن مشغول سازد بعد از آن مثنوی تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نموده حلیمه بنت ابی ذویب دایه حضرت فخر کانیات علیه اکمل الصلوٰه و از صحابیات است و او حلیمه سعدیه نیز گویند چه از قبیل بنی سعد بن بکر است این زن از آن عتی که بار ضلع حضرت رسالت پیا پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیله او بغیر و برکت نایل شدند چنانکه گفت اند

<p>لقد بلغت بالهاشمی حلیمه و نزلت مواشیها و انحصرت ریحها</p>	<p>مقام علی فی ذروه العز و المجد وقد جم هذا السعد کل بنی سعد</p>
--	--

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حر است آن بزرگوار زاید الوصف میگویند و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این مصراع را میخواند

یارب اذا عطیته فابقه و اعله الی العلا و ارقه و ارضی باطیل المکده

حمده بنت واثق او را حمده البیهقینه نیز گویند و از نوان او آخر قرن چهارم هجری و بنیدیه ایست بوغزا شهر در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و محاسن و خط مخصوصی مشقه مینود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران اهل کوفه علم حدیث تحصیل نموده و ابن معانی از او اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز وجهه نظر

خود را

حیدر و دختر حسن بیگ ترکمان آق قویونلو و مادر شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسماعیل روز شنبه  
 بیست و پنجم ربیع سال مشقده و فود و دوجری از بلخ اینچون آمده بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان  
 حیدر بیکم میرزا جهان شاه از اردو بلخ طرف دیار بکر تبعید شد حسن بیگ فراموشی دیار بکر خدیجه نام دختر  
 سلطان جنید و او که این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیکم را خواهر حسن بیگ دانسته  
 اند و بعضی ده برخی حسن بیگ خواهر خود خدیجه بیکم را برنی سلطان جنید و دختر خود حلیه یکی آغا را به  
 سلطان حیدر داد و حمد و نه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و  
 مقامی گردیده است پدرش که زیاده نام داشته از اهالی شهر وادی از مضافات غرناطه میباشد  
 بعضی حمد و نه را حمد گفته اند و در حال این در مضاحت یکانه عصر خود بوده و قدرت طبع

ولما ابلوا شون الافراقنا  
 و شئوا على اسماعنا كل غارة  
 غزو وتمم من مقلتيك واد معي  
 اين ابيات ينه از حمد و نه است و از  
 وقانا الفحة الرضاء واد  
 حللنا دوحه فحنا علينا  
 وارشفنا على ظلم زلالا  
 يصعد الشمس اتى واجهتنا  
 يروع حصاه حاليه العذاري

او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم شود  
 وما لهم عندى وعندك من تار  
 وقل حماقى عند ذاك وانصارى  
 ومن نفسى بالسيف والسيل والنار  
 درجه لطف طبع او و اینها میاید بیت  
 سقاء مضاعف الغيث العجيم  
 حنوا المضطحات على الفطيم  
 الذمن المدامة للتنديم  
 فيحبها وياذن للتنديم  
 فتلس جانب العقد النظيم

اگرچه این اشعار با اسم ابو النصر المناری شعر  
 یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفع الطیب توضیح اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمد و نه دادند  
 که منازی در بلاد شرفیه عرب هنوز قدم در محمد وجود نمک داشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر  
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمد و نه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت  
 باینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت نمیداد تا رسید به مصرع دوم از شعر  
 دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنوا المضطحات على الفطيم منازی گفت من على الفطيم نغفته على

التی گفته ام مرئی گفت لا اله الا یاقی سخن علی العظیم مناسب و نظرش باقظ مرضیات بوده مبارکی  
تجمل شد و باید دانست که این آیات را حمد و نه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب  
طبیعی میل یا تمایل آن نموده است حمد خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون  
دروادی اش زمانی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بود در عیادت کشیده و  
و خواهرش زینب را اشعر عریات گفته اند قاله فی نفع الطیب حمته المتعذبه یعنی حمه که در  
خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابی است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف  
شد و چون جاریه و در تحت ملک یک یکی از کفار بود آن کافر بجهت قبول دین اسلام او را عذاب  
مینمود ابو بکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمه بنت جحش و حمه بنت ابی سفیان  
و و نفر صحابه دیگر میباشند و ازین دو حمه بنت جحش از عصبه است که قصه افکات را حل کرده و  
آنها حسان بن ثابت و عبداللہ بن ابی و سلح بن اثاثه و حمه بنت جحش میباشند و حمه بنت سفیان  
بن امیه این عبد جحش مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر  
الصحابی است و دارای عبرت و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را همچو مینوده ابتدا حارث  
بن خالد المخزومی یا ماجرن عبداللہ بن خالد او را بزنی گرفت مشارالیه با این پادشاه خود را بچند

كهول دمشق وشبانها	احب الي من الجاليه
-------------------	--------------------

صنائهم كصنائ النور عيا على المسك والغالبه

وقيل يدب ربيب اجراء عيا على الفال والقاله

و همین ایات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن نزاع انجرامی که ندیم عبدالمک  
موی بود او را بنحو است حمیده روح را نیز به این دو شعر مسطور در ذیل بخواند و بر خواند

بکی الخدم من روح وانکر جلد و عجت عجیباً من جذام المطارف

وقال العياشي نحن كنا شايهم واكسنة كردية وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب نکند که شراب خورد و در  
خوشی توئی نباید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمید را  
رسالت ازدواج در آورده و هر وقت این مرد شراب میخورد دوست میشد در خوشی

حیدر علی  
 بادشاہ  
 موسیٰ الخاظم  
 در تہجد  
 انبیا و  
 امثالہ  
 ذکر  
 بر بنی  
 در اینجا  
 البتہ  
 ایام  
 جلد  
 در عالم  
 رسالت  
 با و  
 جا  
 موسیٰ الخاظم  
 بخش  
 بنشین  
 بخش  
 و

زن میگوید که گفت این اثر تقنین روح است و فیض را بهم به این شعر بهیچ گفت شعر	
الایسک بین الباب والدار	سمیت فیضا و ماشی تفضیل به
وهل نال الامهرة عربیة	وگویند و شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته
فان نجت مہرا کر ہما فبا لحر ی	سلیطۃ افراس تحللها بغل
اما آنچه شایع است ایند و بیت از مالک	وان کان اقرا فان قبل الفحل
بر اسماء می باشد و در وقتی گفته که حجاج بن محمد حواجر حمیدہ را تزویج نمود و است و ابیاتی را کہ حمیدہ	
در جو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهارم ہم آغاز نقل از دیوان حماسہ از صدر باب الملاحی	
فقدت الشیوخ و اشیا عہم	و بطور مسطور در ذیل نگاشته است
ترى زوجة الشيخ مغومة	وذلك من بغض اقوالیه
فلا بارک الله فی عرده	و عمتی لصحبته قالیه
لعمری دمشق و فتیانها	ولا فی غضون استہ البالیہ
نکحت المدینی اذ جاشنی	احب الی من الجمالیہ
له ذفر کھنان الثیوم سرا عیا	فیالک من نکحة غالیہ
حمیدہ بانوسیم زوجہ نصیر الدین	علی المسک و الغالیہ
محمد یاقون پادشاه ابن الطیر الدین محمد بارشاه سلطان ہندوستان بود و محمد یاقون منکوح	
دیگر داشته متماہ حاجی سیم و این ہر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بودہ اند بعد از	
فوت محمد یاقون حاجی سیم مقبرہ و بار کا می مربع بمعاونت جلال الدین محمد الکبر شاه بساؤ	
شوہر خود بنا نمود و پانزدہ لک روپیہ کہ عادل سبب و نسبت و تہنیز تومان باشد	
بصرف این بنارسانید و آن بقعہ اکنون در شہر و علی مقبرہ یاقون مشہور شد چند کاشی	
ہر کس از خانوادہ سلاطین دہلی وفات میکرد در مقبرہ دفن میشد چنانکہ عالم کبر شاه و فرخ	
و داراشکوہ در بخل دفون شدہ و خود حاجی سیم و حمیدہ بانوسیم درین بقعہ بخاک رقتہ اند حمیرا	
بقی است کہ حضرت رسول تعالیہ داده بودند و کاہ کاہ میفرمودند کلینی با حمیرا و حمیرا	
است و حمیرا در اینجا بمعنی بیضاء است حلیفہ بنت القمنی و خضر عبد الرحمن بن احمد	

ابن عرب بن عرفات القنی وازا شیخ امام سیوطی وزنی محدثه بوده است وکمال بن خیر و بعضی علمای  
دیگر مشارالیه اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون  
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر شاه جهان خاتم بوده است که او نیز شمر می‌گفته کونیند روزی

تو پادشاه جهان جهان خاتم از دست و  
حیات خاتم حاضر بودند و این پادشاه  
هر که غم جهان خود کی ز حیات بر خورد  
تو پادشاه جهان تو را جهان باید  
اگر حیات نداشت جهان چکار آید

جهان خاتم امیر را بشاه اسماعیل عرض کرد  
که پادشاه جهان را جهان بکار آید  
نیک غم جهان بکن تا ز حیات بر خوری  
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند  
حیات خاتم در جواب این مصرع خواند

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بحیاطه النسیبیم محمد بن ابی حمزه که هر دو زوجه جهانگیر  
پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النسیبیم که زوجه  
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و  
خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته شاه به مهر النسیبیم لقب  
بنو جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را بعضی باین وزن نسبت داده اند  
و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمه فوق را با شری نسبت بانها  
داده چون طائی در تحت آن بنویسد بکارش آن بی دینیم عینقدر گویم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان  
سلطنت پدر خود میل مغربی بنور جهان بکم پیدا کرده و وجه عشق ابتدا این شد که روزی مشارالیه  
در جای با صفائی مقفج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت چون این پادشاه  
دید دست او را گرفته در کتانی بیازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده  
خود بگل چیدن پرداخت اتفاقاً یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در دست شاه  
زاده آمد و یکی از کبوترها را مسفقود وید پسید آن کبوتر چه شد بنور جهان گفت پرواز کرد و در دست جهان  
گفت چگونه پرواز کرد بنور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد و این حرکت خوش  
آیند در شاهزاده اثر کرده او را مسفقون بنور جهان ساخت محذرات این بیت بحقی ابتدا باین طریق  
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبر شاه در آمده است کونیند وقتی بنور جهان

بجهان کبر شاه گفت دهن شما خوشبخت جهان کبر شاه از زوجه دیگر خود که متاعه بخوده بانی بود متعارف  
منو و در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را شنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبخت نیست  
نوحه آن از خواب جوده بانی زیاده منتقل گردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و متاعه  
به بیانی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشت  
تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً مثل بر خط است عرفان بعد از نور علی شاه بلا محمد نام غراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار او است	منع دلم از ناله کن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	چاره درد من بچاره را
داند و عهدا تفاسل می کنند	ایا طایر قدس عرش آشیان
محو دانه از دام این خاک دان	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و گلزار پرواز کن	حاجیه از زوجات خاقان مغول

خدا آتش که فتحی شاه طاب نراه است و از طرف پدر بخیلی خان زند میرسد و شاهزاده سخیلی میرزا  
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیهما بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی کمال داشته

و خط و بطی بقدر کفایت شعر را پخته نفر داند	طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
حدا زیارت اهل دلی نصیب کند	حدا ام پیش شرحی از خدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید خدام این بخت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا	فلو ترک القطال لئلا لنا ما
------------------------------	----------------------------

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شینون حرکت کرده چو بگوید ای قوم مرد  
شوید زیرا که مرغان قطا در پروازند و آنها را اگر بحال خود میگرداشتند شب در جای خود میخوابیدند  
اینکه در حرکت این معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم  
که دو چار و مقهور انجماعت شویم قوم و تبایه خدام اعتقائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود و بعد از آن دسیم این که از آتش بگریختند	اذا قالت خدام فصد قوهما
---	-------------------------

فان القول ما قالت خدام	در جیوة اکیوان بهم همین طور کفته است
------------------------	--------------------------------------

جلیمت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره اخطای طین ذکر او

شده پدرش را بپیشوای خطیب زاده نجی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم  
از نیک محمد علی تعلیم خط گرفته و بعد از این راکمال کرده و در سنه هزار و صد و شصت و سه هجری بخانه  
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد را اسم افندی از خطاطین بزرگان  
در حق او نوشته و مرحوم ستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قراری ذیل است  
نعمت محله و عطیته من گزیده مبین و صدقت بکمال رتبهها و کانت من القانتین  
زهیر زمانها و حیراء و انبیا ذات اثنی عشر سنه تلك القطعة الملیحه سمیته  
السعديه اعنی حلیمة ابنة من انبتہ الله نباتا حسنا فقبلہا رتبهها و زینہا  
سرا و علنا فلاغر و النشوة اللآلئ قطعن اقلامهن و کتبن و النشأ  
نضیب مما اکتبن غطاها الستار بجلا بید القانتات العابدات الساترات  
مانلت بالعشیر و الابکار فی الکتاب الاکرم ان یلقوا اقلامهم انهم یکفل  
مریم قره و حوزہ العبد الانتم کاتب السرای الخاصہ محمد و اسم عفا العفو و انتم  
بجعبہ بالاقلام فی السنه التاسعه و لستین بعد المائۃ و الالف من ہجرت من علیہ علی الله الصلوٰۃ  
حلیفہ اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر  
جمال الدین عبداللہ المحبونی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فغانی حنفی هستند که  
باین رسم دختر داشته و همه کس با بوحلیفہ معروف با نام عظیم که این کینه داشت نه از نجبت است  
که دختری ستاده بخنیفہ داشته بلکه از قرایفہ موفقی انوار زمی و اکثر اصحاب مناقب ابو حلیفہ غیر  
از حماد و کوراما فرزندی نداشته و فقط حنیفہ چون بلغت ابل عراق یعنی دو اوست و ابو حنیفہ  
خط وقت و زمان خود را بترین اسلوب بنویشت و برای ضبط و نوشتن کوس مسألی که نمی  
شدند همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفہ گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم ستقیم  
زاده آنمطلب را در تذکره خود از نجی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر مژده است  
حرف النجاء  
خدیجۃ الکبریٰ جناب ام المؤمنین خدیجۃ  
اول زوجه از زوجات مطہرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد الغزی بن  
قصی از اشرف قریش بوده و مادر مظهره شاربیه نامیده است زائد الاصح از اولاد عامر بن لوی

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهر و پاکیزه حضرت رسول با آن مجذوبه کبری لقب  
 دادند و این اشعار بر بزرگی و تقدیم او بر سایر زوجات طاهرات ینماید و خلافتی در غایت و  
 برتری این زن بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست قبل از بعثت این زن سعادتمند و شرف  
 فراوانی را کرم مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره و فاطمه زهرا سلام الله علیهما  
 و قاسم و طیب و طاهر از آن الطین شریف بوجود آمده اند و خدیجه الکبری پیش از همه زنان  
 قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه بانیز اسمت رسالت در یک  
 برج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کما بنوت  
 مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله خدیجه را وصف و ثناء میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شد در شک بر دم و کفتم  
 خدیجه پیش از پیر زنی نبوده است خداوند عالمیان شما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت  
 رسول و تشک شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر  
 بودند و مؤمن بود در زمانی که خلائق مرا گنایب می نمودند و مرا صدیق میکردند و اونی که هیچ  
 بمعاضت من نمیدادند و مال خود با من مویسات نمود و خداوند از لطف او چند فرزندان  
 عطا فرمود عایشه کوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود خجسته کردم که من  
 بعد از خدیجه بدستوم جناب خدیجه ده سال قبل از هجرت در سن حضرت و پنج سالگی در مکه معظمه بدر ابقا  
 از حال فرمود بنا بر این فراوانست او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و هفت سال و  
 چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجه الکبری زنی عاقل با تمکین و بالدار بوده و حضرت رسول  
 در حق او فرموده خدیجه خیر النساء و عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بیست و هفت  
 از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد و همراهی  
 او با حضرت فخر کائنات و سبل انحضرت با و بقدری معروف است که زیاده برین حاجت شری نیست  
 خدیجه پیش از ادراک نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نطفی القوا من الوعد و شریک شما شفاعت الوعد  
 و من قال فی استغفر من هو اکم فقد کذب الوقت فیمن الوجد و ما لی الا منی سر و رایتکم  
 و قد کنت متکافا الیکم علی بعد تشابه سر و هو اکم و خاطر فایده الله اخذوا فی الداب



خاتون زنمای بزرگ را کلیته خاتون میگویند اما از آن یوب یعنی از خاندان و سلسله سلطنت  
 صلاح الدین یاقوتی پادشاه مصر و نفوزن بوده اند که آنهارا خاتون میسما میدند یکی مادر سلطان  
 ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن یوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل  
 سیف الدین و این هر دو مالک الملک زیاد و متول بوده اند و مدرسه خاتونه در دمشق شام از آن اخیر  
 خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والده سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه  
 هجری در گذشت و خاتون دختر ملک اشرف در شصت و نود و چهار وفات کرده اما همی خاتونیه  
 که در قد قلی اسلامبول واقع است از قرا مضطورات صدقه انجوامع از آن بیه پریزاد خاتون فرزند  
 احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بگریز بوده خدیجه الست دختر شصتم  
 بانه عباسی است و اغراب در سیاق خود او راست خدیجه میگوید مستقیم بانه آخرین خلیفه  
 است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش بحکم ملاک خان مقتول گردید اما و خدیجه  
 ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در  
 گذشت در تبلیغ جنازه او اعیان دولت و ارکان ملک حاضر شدند و جدا جدا بپوشیدند  
 بر داشته و بخاک سپردند و یاد از سر گذشت خزان انجیز پدرش کرده نوحه سر همیش نمودند خدیجه  
 التلیجوتیه و دختر او دین میکائیل بن سلجوقی برادر زاد او بکن الدوله طغرل بیگ از سلسله حمله  
 ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف با سلطان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و  
 هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزرگ بالقائم بامر الله ابن القادر بانه عباسی دادند و القائم  
 صد هزار دینار مهریه داد در چهار هزار الیا ادا فی مرصع و طیار بسیار و سبب انجیل شمار بوده و  
 ارباب پیر و تواضع حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح انیمرا و حبیب  
 نگاشته خدیجه بیست و سه سال معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن  
 خلف بن عبدالعزیز بن بدران احمسی است و او زنی محدثه دار است شایخ امام سیوطی میباشند  
 سال مقصد و شصت و شش متولد شده و در دو سالگی وی را بجلین جویری موصفی که بر دو محدثی  
 بوده اند حاضر نموده اند چه آن ایام علم حدیث زیاده از حد متناهی بود و اطفال کوچک خود را  
 خاندان اهل علم در مجلس تدریس محمد بن کریم حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب محاضرت

آن طفل بود و از ملائذ اشخاص شمرده میشد و میگفت من و مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و من  
و سعادت از این راه شامل غنایا و میکروید خلاصه امام سیوطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب  
النجم فی المجمع او را ذکر کرده است **خدیجه بنت العقیق** معروف بانه الغریز البغیادیه  
بوده و پیش از او نموده ایم پدرش را الیقما حامی متبی نا طوری چون دختر خود را و ارای استعداد  
علمی و دست تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی  
حاصل کرد و بحسب علوم متوقعه پرداخت چند کلامی محلی متقد ساخته برای زنان و عظیم نمود و بعد بترک  
و عطف کفیه در خانه خود غزلت اختیار کرد و توله مشارالیه در سال شصده و شصت هجری و وفاتش در  
شصده و نو و نوزدن بود و یکا لکی اتفاق افتاده خدیجه و بعد از مجلس درس بن شیرازی و کرمیه محدث  
و سایر مشاییر آن شهر شده و در شهر نیز غزلی بن المختار العامری و ابن الخیمه زی کسب علم کرده و در دمشق و دیگر  
بتعلیم حدیث پرداخته و در آنجا متفرزان خود بوده و مقامات حریری را با حسن وجه مدرس  
مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فرور رانزد او درس خوانند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد  
ایشان اخذ کرده ولی در آن تجویز حاصل نموده است **خدیجه بنت المأمون** دختر مأمون  
خلیفه عباسی و از فضیله شعر بوده است و قتی جاریه مغویه سماء بشاریه ابیات ذیل را که از اشعار

حاضر

بالله قولوا لی لمن ذا الترشا	افکار مشارالیه است در مجلس متوکل عباسی خن
اظرف ما کان اذا ما صحا	المثقل الترشف الهضم الحشا
وقد بنی بنج حمام له	واملح الناس اذا ما انثی
یا لیتنی کنت حماما له	ارسل فیہ طائر ام عشا
لولیس القوهی من رقة	او باشقا یفعل بے ما یشاء
خلیفه را نهایت خوش آمد و زیاده از حد بیان	او وجه القوهی او خدشا
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده و امثال این قسم اشعار از او مناس	
نمینمود شاریه خواست گمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات را هم	
خدیجه اشعار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطور خدیجه را شاعره ترک معروفه و قطب است که در	
آزاده ایلر ای پری نازک تنک تنک	بوی سمنده اولسه و ده پیراهنک تنک

خدیجه معروفه باقم افضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن عبد الله النوری از محدثان بای او اسطر قشتم که در مصنف کانی مینوده پدرش در سال ۱۰۴۰ هجری در جنات دنیا طریقت فرنگی گشت شد بدش قاسم به جری معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد این احادیث می گفتند و پدر حسین یعنی عبداللہ به ابن الفرثیه اشتہار داشت و ابن خا نواده کلثم دارای علم در ریاست بوده و سید مفضل علی الله مقامه در تاج العروس در ماده دن در آنها تعداد و شرح حال از هر یک بیان خدیجه بنت عبد الوہاب بن عقیل الصوفی زنی بوده است و در ادبیات و تحقیق و معارف صاحب مقام و شیخ حمی الدین در مسامرات خود و روایتها از او دارد **خبر قاء** امش می پدید شد و گاه از آن مخف کرد می گفتند از مشارالیها محبوبه ذوالرتمه شاعر بوده و مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الخ ان تقف المطايا | علي خرقاء واضعة للثام

اسم ذوالرتمه غیلان می شد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم محبوبه ذوالرتمه کرده و او را غیلان می گفتند و در شرح ثمری بی مقامات حریری مطبوع است که غیلان و ذی میه را با بعضی کثیرکان که هم تن او بودند و بدو مقنون جن و جال او کردید خواست با او بتقریری سخن گوید مشکلی پاره در دست داشت آنرا بجان کرده نزد میه آید گفت این مشک را پینه کن میه بطفت مطلب شد گفت من خرقاء می نامم یعنی کاری از دستم بر غیلا غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه میسبب با و ندارد و ایوس شده و قصه فتن کرد و در میان پوشیدیم بدست او بود میه برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلان را آواز کرده گفت با ذوالرتمه ان کنت خرقاء فجاری صناع یعنی ای صاحب ریمان پوشیده اگر من بیکارم و شتم کثیر من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کشتی است و از آن روز غیلان معروف به ذوالرتمه و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذوالرتمه در شعر مطبور در فوق میگوید حقیقت کمال حج و حلال محبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیہ می شد و بعضی

تمام الخ ان تقف المطايا | ان شعر را این طور روایت کرده اند  
علي ليله وتبلغها السلم | في العيون عن ابی جعفر عليه السلام

تمام الخ لقاء الاما خرقاء الضحی بیه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن و ایما در مسجد نبوی بخیمت مشغول بود و خرقاء  
 لعقب ربطت بعد آنکه محقق و بلاغت معروف بوده در میان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنیان  
 در حق محقق بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکته غزلها و بجای ناکته نافضه هم دیده شده است  
 و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء و جدت صوفای تیر مثل است  
 خرقاء ذات نیقه و (خرقاء عیاب) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید  
 و شخصی که عذرهای غیر موثره بیاورد در حق او میگویند لا تقدم الخرقاء علیه یعنی عذر ترا نپذیرد  
 کار مشکلی نیست خلیفه المکیه مغنیه است که در کتاب آغانی ذکری از آن شده  
 و این زن و دوزن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیده نام داشته اند و ملوک ابن ثمامه بوده به  
 شائیات معروف میشدند (خضاء) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم  
 در آن زمان جاہلیت نموده و هم بغض عصر سعادت و شرف قبول اسلام تایل گردیده پس می  
 مختصر میست و اسم خضاء تمایز بوده و شعر او اشخاصی که در علم نقد شعر بجا کامل دارند و او را  
 بر تمام زحمای صاحب طبع مقدم میدادند از این المراحه که بحر معروف باشد پرسیدند  
 اشعر شعر اکیست گفت انا لولا هذه الفاضله یعنی اگر این فتنه نبود من اشعر بودم گویند وقتی  
 بنشأ بن برو که نیز اشعرا می شود می باشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعیفی  
 زمانه ظاهر است گفتند ای فتنه هم اینطور است گفت نه او چاره خصیه دارد بعضی در صدق بحر ایراد  
 گرفته و گفته اند کلام او نسبت بختی از ادب دور است چه مثالی با بشارت حضور حضرت رسول قبول  
 دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنات قادسیه الهام جستی نموده  
 و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت با و روا نباشد اما شک نیست که از عبارت  
 مذکور به جریر قصدی جز مدح نداشته بنا بر بطور ابن ابییر حضرت رسول اکرم تمام بشنیدن اشعار  
 خضاء مایل بودند و او شخصها و حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت بختین میفرمودند می  
 گفتند می یا خناس اکثر اشعار خضاء در شیه برادران اوست ابن ابییر گویند خضاء ابتدا طبع غزالی داشت  
 و مدته شعر میگفت بهین که برادران او شسته شدند از غرط وقت و تاشی که او را حاصل آمد طبعش  
 روان شد و در شیه های طولانی برای آنها نظم آورد و پوشیده نباشد که خضاء و برادر داشته یکی

معا وینه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که ایت  
پدر بودند بحکم و جواز غرضی معروفست معاویه با هشتم المری تراع کرده مقتول شد و صخر در مقابل جرح  
کردیده بعد از آنکه قریب بحال نماند و بگری بود و ابل و عیال او بسته و آمده بودند وفات

کرد و خود صخر در این معنی گفته است

وملت سلیمی مضجعی و مکانی

و غم شدی خشنا کردی گویند غم در چهره خشنا بعضی چمنها و دید پریسپا اینها چیت خشنا گفت از گریه

که برادران خود کرده ام این چمنها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خشنا گفت

بر عزن و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنرا میگردیم بعد برای اینکه در آتش میشتند که میگویم از غیظ

روایت کرده اند که گفته است خشار دیدم پیرانی کوتاه از چشم پوشیده بود و آغوشم پیران را چون نقطه

پوشش سینه است صدرا میگفتد کفتم ای خفا صدرا میپوشی و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند خفای

گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این چادر را اختیار کرده ام علت را پرسیده گفت مرا

پدرم بخفی مشرف بزی داد و او اموال خود را تلف کرده و خفی دست ماند در انحال من گفت ای خفا خفا نزد

که رویم و طلب کشایش نمائیم کفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدم و عرض حال کردم او اموال

خود را دو قمت نمود و گفت هر یک ازین دو قمت را بخواهید بردارید نزد برادرم بیا و گفت

مال خود را با منا صفت صفت میکنی پس میت که انهارا در قبول میکنی از دو قمت مختار و مختیر بنمائی صخر گفت

والله لا اصنعها شرا رها

و لو اموت مزقت خمارها

و جعلت من شعرها صدرا رها

و خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدرا را

از بدن خود دور نخواهم کرد و اشعار مرا می خفا صدرا در حق صخر و معاویه در حدیثیم اخانی مسطور است

محیی الدین در مسامرات گوید و قتی بجنای گفتد صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر

السنة الغبرة آ و ذغاف الکثیبة الحیاء گفتد صفات معاویه را بیان ناکفت کان حیا

المجدب از انزل و قری الضیف ان نیز روزی از خفا پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر

بیشتر را شکر گفت اما صخر مقام الجحد و اما معاویه فجرة الکبد نکاه ایند و بیت نشاند

غیثان فی الزمن الغضوب الاعصر فی المجد فعا سود و متخیر	اسدان محرم الخالب بنجدة قمران فی النادی رفیعاً محتدماً
در کتب ادب و سیر طویر است که عرب و فنی بازاری عمومی داشتند که از اسوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی مستباح میشد شعرا و شجران عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه و بیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فنون شعرا در اینجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دیدار عشی با خنساء مشغول مشاعره میشد خنساء مرثیه را بجهت خود را که در حق صخر گفته شروع نخاوندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست	
قدی بعینک ام بالعين عوار وان صخر التأم الهداة به وان صخر المولا ناسیدنا	چون این دو شعر بر خواندند کانه علم فی راسه نثار وان صخر اذا نشئوا لختار
نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا اشعار شعر کرده بود و من او را اشعر ناس نخاونده بودم تو را ای خنساء اشعار غنیمه میگفتم اما حالا میگویم که انت و انتد اشعر من کل ذات تمیز یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنساء گفت ای و انتد و من کل فی خصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان نابغه گفت من هم از جمیع اشعرم هم از خنساء و برکات اشعار مدح خود در حق	
لنا الجففات الغریب یعن بالضحی متی ما نمرنا من معد عصاة ابو فعلا المعروف ان نطو الخنا ولد نابغ الغنقاء و ابی محرق	و اسبافنا یقطن من بنجدة و ما وغسان نمنع حوضنا ان یهد ما وقائلنا بالعرف ان لا تکلمنا فاکرم بنا خالا و اکرم بنا عتیا
نابغه بعضی تقرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفصل شد اما تقرفات نابغه فقط بر اعراق مضامین اشعار حسان میافرو و میتوان گفت مشرب حسان در شعر جتنی مایه تزیین و جین نمک در این دو بیت خود اشعار کرده که بدینست	
علی المجالس ان کیسا و ان حقاً بیت یقال اذا نشدت صدقاً	و انما الشعر لب المرء یعرضه وان اشعر بیت انت قائله

و از اشاری که خنساء در مرثیه برادر خود صخره گفته این بیت بر میخاست  
 یذکرني طلوع الشمس صخرًا | وایک لکل غروب شمس  
 و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایج دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه | بور لک هذا هادی من دلیل  
 تحسب غضبان من عزة | ذلک منہ خلق ما یحول  
 ویله من عر حروب اذا | القی فیها وعلیه التلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خواند گفته و نشانی مثل است که بسیار  
 وقتی از سوق عکاظ برگشت و سید بختی که در آن جمعی دور بند بنت عتبه بن ربیع را گرفته بودند و او بر  
 آنها شعر میخواند خنساء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرا می که ششگان خود را میخوانم خنساء گفت

ان مرائی در حق چه گمان است بند خواند  
 و مانعها من کل باغ یریدها  
 و شیت و الحامی الذمار و لیدها  
 اب کی عمو دالا بطین کلیهما  
 ابو عتبه الفیاض و یحک فاعلم  
 اولئک اهل العزم ال غالب  
 و للجد یوم حین عد علیدها  
 خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی و لا

کالتعدان و عرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین در دین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه  
 و سعدان کیاهمی است که از برای شتر سیرتزان یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بدنامی  
 جسد و لکن لیس فی الجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوبست اما نه بخوبی چراگاهی که داری  
 کیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دوبیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و از نتایج

ابکی با عکرو بعین غزیره | قلیل اذا تقی العیون و قودها  
 و صخر او من ذامثل صخر اذا بدا | بساحتہ الابطال قبا یقودها

مثل دیگر نیز شبیه مرعی و لا کالتعدان است و آن مآول الصدام میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده که  
 سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه است که مشارع با چهار سپه خود در آن وقعه حاضر بود  
 روزی محض تخریص آنها بر قال بایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعتین  
 و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لبن و رجل واحد کما انکم بنو امرأه واحد

ماخت با که ولا فضیلت خالکم ولا جهنم حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعاون ما عدا الله للمسلمین  
من الثواب الجلیل فحرب الکافرين واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه  
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورا بظوا واتقوا الله لعلکم تفلحون  
فاذا اصبحت غدا ان شاء الله سالمین فاغدا واعلم قتال عدو که مقتبصین وبالله  
على اعدائهم مستنصرین واذار ایتیم الحرب قد شملت عن ساقها واضطربت لظی  
على ساقها وجلت نار اعلی اوراقها فتیمموا وطیسیها وخالدوا رئیسها  
عند احتدام حیسبها لتظفروا بالغنم والکرامه فی دار المخلد والمقامه

یعنی ای پسران من شایطوعا و رغبت مسلمان شدید و باخت یار مهاجرت نکردید تم بان خدا که جزا و عطا  
میت شما فرزندان یکم و میشهید چنانکه فرزندان یکت زن سید من به پدر شما خیانت نکردم  
و خال شما را رسوا ننمودم و عیب به جرب شما وارد دنیا و مردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما  
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بداند  
که سزای بانی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و  
ثبات و پریزکاری امیر میفرماید و کس کاریرا نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا  
سلامت صحیح نمودید با تيقظ و بصیرت بیکت دشمن میردازید و از خدایاری حبه بر خصمان طلبه  
کشید چون نایره قتال را مشتعل کنید خود را بر آن آتش زنید و با سر داران در او نیز بگفت  
گرامت فایز شوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد این اثر گوید پسران جنس  
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصبح قدیم در پسته غریب نهادند و داد دلیری دادند و  
چهار کیده شهید شدند چون خنای خبر شاد است آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم  
و ارجوا من ربی ان يجعلنی بهم فمستقر حبه یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت و ذری فرمود  
و امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنای  
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرازی می گرفت و از اشعار خنای که ادبای پسند  
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

واوجعنی الدهر نهشا و خنزا

تعرفنی الدهر قمر عا و غمزا  
وافنی رجالی فبادوا جمیعا



و از اشاری که خنساء در مرثیه برادر خود سخن گفته این بیت بدیع است بیت  
یذکر فی طلوع الشمس صخرًا | و ابکی لكل غروب شمس  
و از تراجیع افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه | بورل هذا هادیام ذلیل  
محبه غضبان من غرة | ذلک من خلق ما یحول  
ویل مسعر حرب اذا | القی فیها و علی الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را ابتدا خواند گفته و نشان مثل است نشانها  
و قتی از سوق عکاظ بر میخیزد و سید بحلی که در آن جمعی دور بنده بنت عقبه بن ربیع را گرفته بودند و او بر  
انها شعر میخواند خنساء گفت از چهل اشعار میخوانی گفت مرانی که دشمنان خود را میخوانم خنساء گفت

آن مرانی در حق چه گمان است بنده خواند  
و مانعها من کل باغ یریدها | ابکی عمود الابطین کلیها  
و شیمه و الحامی الذمار ولیدها | ابوعقبة الفیاض و یحک فاعلم  
و للجد یوم حین عد علیدها | اولئک اهل العزم الغالب

کالتعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین مدین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه  
و سعدان کیا همی است که از برای شتر بهتر نژاد یافت میشود و تقدیر مثل مذکور نیست که بد از مرعی  
جید و لکن لیس فی ابجوده مثل التعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاه کی که دارای  
کیا سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورد و آنست که

ابکی ابا عکر و بعین غزیرة | قلیل اذا تقفی العیون و قودها  
و صخر او من ذامثل صخر اذا بدا | بساحتہ الابطال قبا یقودها

و مثل دیگر تیر شبیه مرعی و لا کالتعدان است و آن ماولا که صدایه میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده که  
سیر گذشت خنساء در جنگ قاصیه نیست که مشارع با چهار سپهر خود در آن وقته حاضر بود  
روزی محض مخیر آنهار قبال ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طاعین  
و صاحبتم مختارین و والله الذی لا اله غیر انکم لکنور رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحد

ما خنت باكم ولا فضيت خالك ولا هجنت حسبكم ولا غيرت نسبكم وقد تعلمون ما أعد الله للمسلمين  
من الثواب الجزيل لمحوربا الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية  
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون  
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدا وعلی قتال عدوكم مستبصرين وبالله  
على اعدائهم مستنصرين واذا رايتم الحرب قد شتمت عن ساقها واضطربت لطلی  
على ساقها وجللت نار علی او راقها فتمموا وطيسها وجالدوا رئيسها  
عند احتدام خميسها تظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران شجاع و رغبه مسلمان شدید و با خستیا رها جرت نکردید قسم بان خدا که جزا و پاداش  
میت شما فرزندان یکم و بیش شاید چنانکه فرزندان یکت زن ستمی من به پدر شما خیانت نکردم  
و حال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد دنیا و مردم و نسب شما را تغییر ندادم و شما  
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزایی برای سلیمان در جنگ با کفار حنیفا فرموده بداند  
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را بصبر و  
ثبات و پریزکاری امر میفرماید و دستکاری را فتیحه این صفات و اعمال قرار میدهند چون خدا  
سلامت صبح نمود و بدایت نقطه بصیرت بیکت دشمن برپا دارند و از خدایاری جسته برخاستن علیه  
کنند چون نایره قتال را مشتعل بیند خود را بر آن آتش زنند و با سر داران در او میزد بخنیت و  
کرامت فایز شوند و در بهشت صاحب مقام و جای خواهند شد این شیر کوید پسران جنس  
لفیحت مادر خود را گوش کرده علی الصبح قدم در پشته عرب نهادند و داد دلیری دادند و هر  
چهار یک دفعه شهید شدند چون خنایر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم  
وارجوا من ربی ان یجعلنی بهم فوستقر حنه یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت و ذری فرمود  
و امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنایر  
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرازی گرفت و از اشعار خنایر که ادبایند

تعرفنی الذی هرقرا و غمزا  
وافنی رجالی فبادوا جمیعا

و کتین کرده اند ایات ذیل است  
واوجعنی الذی نهشا و غمزا

واصبح قلبی لهم مستفزا  
من الناس اذ ذاك من غریبا  
وزین العشيرة مجدا وعزا  
والکاشون من البأس حرا  
فبالبيض ضربا وبالسمرو خزا  
ومحت العجاجة یجزن حمزا  
وکانوا یظنون ان لا یجتزا  
بان لا یصاب فقد ظن عجزا  
وتخذ الحمد ذخرا وکنزا  
وفی السلم تلبن خزا وقتزا

کان لم یکنوا حمی یتقی  
وکانوا سراه بنی مالک  
وهم فی القدیم ضحاک الادیه  
لبشم الرماح وبيض الصفاح  
وخیل تکر دس بالدار عین  
جزنا نواصی فرسانها  
ومن ظن بمن یلا فی الحروب  
تعف وتعرف حق القرى  
وتلبس فی الحرب لبس الحدی  
خازن الدوله متماة کل بدن حاجی از

زوجات محتره خاقان خلداشیان فتحلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشارالیهما از جواری  
والده معظمه خاقان مغفور خلداشیان فتحلی شاه بود چون والده خاقان را در وضعه رضوان گرفت  
حضرت خاقان بخدم حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرم فایزده  
باشد و آنچه از نقد و جنس و مقری توسط والده خاقان بمرکات از شما میرسیده بعد با واسطه او برسد  
خدم حرم بعد از مشورت گفتند بعضی احترام مرحومه معظمه والده خاقان یکی از جواری ایشان باید بریا  
منتخب شود بنابرین کل بدن حاجی باین سمت انتخاب و ثقل صند و قداری برقرار شد و مقامی  
منسب یافت و این شعر را بجمع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صند و قدار شاه  
جهان) و فی الحقیقه اعتبار مهر او باصلی درجه کمال بود و اگر گرو و با تجار حواله نمیدادند که قبض نمیدادند  
با کمال اطمینان میدادند مختص چون از قریط کفایت اقتداری فوق العاده در حرم فایزده خاقانی بهرسانند  
و کار بار با بر طبق میل خاقانی منظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب  
بجائز الدوله گردید و دو شاهزاده منظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزا و پیشو  
و چند نفر محترم داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطای میشد ثبت  
نمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثقلیه از صحابیات



ایستاده با شمار الیها گفتگو کرد و همراهم او ایستاده نظر بودند یکی از همراهمان بعد گفت بجهت پیرانی  
 جمعی را معطل نینمای عمر گفت آیامیدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است  
 که شکایت بد رکاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود  
 و الله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و خبر برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و  
 نیز فهم و برای غنیمت که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت نمیدادم خوله خواهر  
 سیف الدوله معروف متبنی و از خاندان آل حمدان و مخیمه با جلالت و شان بوده است و  
 در سال سجد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا غر است و فات  
 نموده و متبنی مرا فی خوب برای او بنظم آورده و از انجمله شیه است که مطلعش نیست

یا اخت خیر اخ یا بدت خیر اب | کنایه بهما عن اشرف النسب

و حسن انم یطلع بر اباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان لستی مؤثبه | ومن یصفک فقد سماک للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تصریح به اسم تو شود و بیت دیگر این است

کات فعله لم تملأوا کبها | دیار بکر و لم تخلع و لم تعقب

در شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله  
 در ناحیه دیار بکر بوده بمردم احسانها نموده و خلقها میداده میگوید خوله در گذشت و حالا  
 مثل اینست که بکر بنوکب با اقسام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و بمردم بدل خلایع و اموال  
 نموده و ابیات مسطور در ذیل از همین مرثیه از جناب اشعار است که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انشی لقد خلقت | کرمه غیر انشی العقل والحسب

وان تکن تغلب الغلباء عنصرها | فان فی الخمر معنی لیس فی العنب

فلیت طالعة الشمسین غائبه | ولیت غایبه الشمسین لم تعقب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم  
 محمد الاکبر معروف بابن خفیه بوده است و شان زده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته است  
 خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در عهد گریه و بیقراری می نمود حضرت اتم سلمه پشان در دیان او گذاشته و میرا ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع حسن از برکات آن شیر و پشان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دوزن محدثه بوده اند حین نرزان جاریه مشهوره سیرین خلیفه عباسی همدی و مادر بادی و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه هرون نوشته سهو کرده اند در زمان محاکمه پسران خود مشارالیهما اقتاری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدی و منادست می نموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حجام هرون آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و ضارعه خود را مانند برک لاله دید که زاله بران باشد این مصرع بر دیوان

خلیفه آن مصرع را بدید و در زیر آن نوشت

در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در  
اصبح الفضل و الخلیفه هر دو رضیع لب الخیر  
غذتک بشدی و الخلیفه واحد

انا التفاحة المحر علیها الطل مرشوش  
و فرج عرضها شبر علیها العهن منقوش  
ایشعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستوده  
کفی لك فضلا ان افضل حرة

ما بهمه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت بادی بمبت محمد علیایی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش بادی از این موضع دشمنانست خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بگوید میخواست او را منموم نماید خیزران بمنفعت شده بکثیران خود حکم کرد چهار روز مقتول ساختند گویند بنابرین برد و بمبت مسطور در ذیل را در بنو همدی خلیفه و موسی الیادی و لیعهد او گفته است

یایع بالدبوق والصوینا  
ودتس موسی فی حر الخیزران

خلیفه یزید بجماته  
ابدلنا الله به غیره

خان زاده دختر میر یادگار تبریزی بوده طلعتی بر بیع و طبعی روز و ن داشته است شعر اوست  
شبی در سندرل ما میمان خواهی شدن باین  
اینس خاطر این نا توان خواهی شدن باین  
خدیجه خاتم زوجه کریمخان زند معروف بویل و عمه مرحوم رضوان آرا مگاه شاه شهید سعید آقا  
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در حال انزین را در عالم تاریخ و قبی

و عظمی است چه یکی از سباب عمده سلطنت سلطه جلیله قاجاریه می توان آورد است توضیح آنکه  
 سالها که نیکان بستند بنا خوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه تخری بنمیز شدت نمود  
 خدیجه نام برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار که نیکان اقامت داشت پیغام فرستاد که نا خوشی  
 وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میر و ملتفت و مستعد کار باش مرحوم عظم طیب  
 مضجعیم شکار مهار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید  
 دانست که که نیکان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از انحال انحال و اعلام  
 نمود و شاه جنبست جایگاه از بهانجا دو اسب به باد و نفرتا طران تاخت و کار سلطنت را شجر  
 که در تاریخ ضبط است باخت خدیجه دختر احمد بن الطنبابوده و مشارالیه افاضلی شجر  
 و معروف باین اجدادیه می باشد بنت ابن اجدادیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر الباسی از اساتید  
 ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشارالیه در ماه رجب بمقتصد و بهنقاد و نه حجر  
 درگذشته است خدیجه بنت الملک دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلطین  
 ترک مصر است مشارالیه قاسم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از و نموده گوید اشرف بن  
 بعد از همه فرزندان اناش ملک اشرف وفات کرده و بقتل و درایت و کفایت کار و اداره  
 امور شجرتی داشته در سال شصت و نوبت و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطور در او قبا  
 نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک پذیر خدیجه مشارالیه حاضر بود و سعید  
 نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعید چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد  
 سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد طبع و اگر در حیمه او کسی همان باشد سعد اجدادیه و اگر بمجا بجه  
 یکی از سلیمانان رود سعد راجح و لطف این کلام برابر با بوق معلوم است و بلیغ بضم با و فتح  
 لام یعنی بلیغ کننده است خرفی بنت فحافه شاعره عربیه بوده و ابن دوشعرا زوست

فقد اشرف قسطنی بالعدل  
 علی خمیوت ولا صدیق

اعاد لقی علی رزق افیق  
 فلا وایک الی بعد بشر

خرانه در قوچ و اقدی سطور است که خزانة دختر خالد بن جعفر بن مرطه در قوچات عراق با سعد بن  
 ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اوتل محاربه بدرجه شهادت رسید میسرود

فيا عين جودي بالدموع السوام وحزننا على سعد وعمر ومالك هم فتيته الغر الوجوه اعززة	فقد شرت فينا سيوف الاعاجم وسعد مبيد الجيش مثل الغائم ليوث لدى الهجاء شعث الحاجم
--	---

خواجه نصير الدين ابي الفوارس اوردن اوردن في صحابه و شاعره بوده است داراي قصص و شجاعت و در فتوح و اقدي تاثير او نكود است مثالا اليها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و كارها كرده و ابیات ذیل از تنبیح افكار اوست و در وقتي كه برادر و ضرار در جنگ كشته شدند

الا هبنا بعد الفراق يخبّرنا فلو كنت ادرى انك اخرا للقتا الا يا غراب البين هل انت محجّر لقد كانت الايام تزهو لقرينهم الا قاتل الله النوى ما امّره ذكرت ليالي الجمع كنا سوية لئن رجعوا يومًا الى دار عزهم ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد فما هذه الايام الا معامرة ارى القلب لا يجترأ على الناس غيرهم سلام على الاجاب في كل ساعة نيز اين برثيه را در همان باب گفته است فكيف ينام مقروح الجفون اعز علي من عيني اليمين لهان علي اذ غير المهين واعلق منه بالجبل المتين فليس يموت موت المستكين	من ذا الذي يا قوم اشغلكم عنا لكننا وقفنا للوداع وودّ عنا فهل بقدم الغائبين تنشرنا وكتابههم نزهو وكانوا كما كنا واقبحه ما زايدي النوى منا ففرقنا رب الزمان وشتتنا لثنا خفافا للبطايا و قبلنا تركناه في دار الحد و و يمتنا وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى اذا ما ذكرهم ذكر قلبي المضى وان ابعد واعنا وان منعوا منا ابعد اخي يلذ الغرض عيني سلكي ما حيت على شقيقتي فلوانه محقق به قتيلا و كنت الى السلواري طريقا وانا معشر من مات منا وانه ان يقال مضى ضرار
--	--



<p>وقالوا كم بكاءك قلت مهلا مزرعة بنت عملاق که از نساء با فصاحت</p>	<p>وكم في الحرب يقصم الغبون اما ابكي وقد قطعوا وتكيني</p>
<p>عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ الفلأكية اسير شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شعید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد</p>	<p>وقد احرقمت متى اتخذت المدامع وقد حميت من الحشا والاضالع</p>
<p>ایا ولدی قد زاد قلبی تلها وقد اضرمت نار المصيبة شعلة</p>	<p>بجالك كيما تستكن المدامع ولا تمنهم من قال انك واجع</p>
<p>واسأل عنك الركب كي يجبرونني فلم يك فيهم مخبر عنك صادق</p>	<p>فقلبي مصدوع وطرفي دامع ودمعي مسفوح وداري بلا قع</p>
<p>فيا ولدی مد غبت كذرت عشتی وفكری مقسوم وعقلي موله</p>	<p>وان تكن الاخرى فما العبد صانع</p>
<p>فان تك حيا صمت لله حجة وعفيرة بنت غفار و سلمه بنت ذراع لوني</p>	<p>بنت سوار و سلیم بنت النعمان و ام ایان و هند بنت عمرو و زینب الانصاریة زنمای صاحب</p>
<p>شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتها نموده و باستون خیمه میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت سعد که زاهدی عابد و دختر زید شیب و پدرش یکی از</p>	<p>عشره مبلطه میباشد چون اشعار خوله و مزرعه شعید عبارات لطیفه آنهارا نصیحت کرد و تسلی داد</p>
<p>داریمه الجحونیه صاحب عقد الفرید کویداریمه زنی بود از بنی کنانه که سمنی داشت با چرده سیاه و چون در کوی که چون کعبه در آنجا واقع است میزیست او را جحونیه می گفت معاویه در اشای حج</p>	<p>از داریمه جو یا شده گفت و نوزنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جا را بک یا ابته حام یعنی</p>
<p>بچه حبه آمدی و درین سوال کنایه بیا چه کردی داریمه بود شامی در جواب گفت کویا مقصود تو از این سوال عیب جوئی و مطایبه باشد بد آنکه من بی از بنی کنانه هستم و بنی با فرزدان حام ندارم</p>	<p>معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم داریمه گفت لا یعلم الغیب</p>
<p>الا الله معاویه گفت بچه جنة علی علیه السلام را دوست داری و مراد دشمن با او محبت میوزی و با من خصومت داریمه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مواخذه نخواهم بود معاویه گفت نه داریم</p>	<p>و با من خصومت داریمه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مواخذه نخواهم بود معاویه گفت نه داریم</p>

عرف الدال

گفت علی را دوستی برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مساوات معامله نمود و با خود  
 بجهت اینکه چیزی را خواستی و او را کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشته و با شخصی در آن  
 باب جنات و جلال نمودی که از تواضع و ایق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم  
 صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوست را فقر و مساکن بود و صاحبان  
 دیانت را احترام نمیداد و ترا دشمن میدارم از آنکه خودت را بخوبی و پرده و عوامی نفس خود گردیدی و بول  
 و انصاف حکم نمودی بلکه ظلم و اعتقاف متنت شدی معاویه گفت خصوصت تو با من  
 برای نیست که شک و پشیمانی تو بزرگ و رانمای تو فریبست دارمیه گفت درین اوصاف  
 هندما در توجیب لاشل شده است نه من معاویه گفت و یا مگر مقصود من فم و عیب تو  
 هست چه اگر شکم زن بزرگ باشد یا نه بخلقه و کامل میشود و اگر پشیمانی او بزرگ باشد  
 کودکی را که شیر سید بدیز میکند و اگر رانمای بزرگ و فریب باشد جانی را که می کشند برینماید و مکانی  
 او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن  
 با و گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بل دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه  
 گفت و الله علی را دیدم که اینک و سلطنت که تو را مفتون نموده اید او را بخود راغب  
 بود و این جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت  
 آیا گفتار علی را استماع نموده دارمیه گفت بل کلمات انحضرت شقای قلوب بود و صیقل  
 و چنانکه روغن زیتون با نخا حصیه رنگت را زایل میکند کلام امیر المومنین علی هم رنگت را بصیرت  
 از دلها میزد و معاویه بر طبق معنی این شعر

شهادت الحسن صفات انحضرت

والفضل ما شهدت به الاعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت

والفضل ما شهدت به الاعداء

مرضی و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت  
 در خیال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بل هر حاجتی که خواهی  
 باشی از ابریا ورم دارمیه گفت کیفد شتر ماده میخواهم که پشم آنها را بلیق قمری باشد و شتران  
 آنها هم باشند معاویه گفت آنچه خواستی بود و بهم تر و تو شل علی خواهی دارمیه گفت  
 سبحان الله مگر تو را علی پست تر و گفتری معاویه

اذا لم اعد بالحلم مني عليك

فن الذی بعدی یومثل للحلم جزاء علی حرب العداوة بالنسلم	خدیها هندی واذکری فعل ما جدد بعد از آن بداریه گفت قسم بخدا که اگر علی زنده
و بجای من بود یک شتر هم بپوشید و دار میه گفت و الله علی الزمان سلیمین شیم یکت شتر هم بجای منیداد و اعتبار اینجاست که در عقد الفریضیف ابن عبدالرته آمده و هر سه شرح احوال و ترجمه فصوله این مصنف و کتاب او را بنحو عقبیات الانوار از نقصانیت علامه الوقت و حافظ العصر غیاث الحی و المله والدین مرتج آثاره المصطفین میر حامدین بالله ظلاله و اناله فی الدارین ماله رجوع ناید و الاثوب صاحب سلاطین مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان ابراهیم خان سلطان ثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس او سلطان سلیمان در روز دوم محررم سال هزار و نود و نه هجری تحت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تا پنج مجلس او را چنین نظم کرده اند	
یوم ثمانی محترم انجلاء صبح ده	بین ایل سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس
سلطان سلیمان چیل و دو ماه و دو روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت پناه و کمال انعام و خیر کونیند زنی متخلص این بخش بوده و شعر مسطور در ذیل را به او نسبت میدهند	
مکر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد	که عاشق کشتن در سوا شدن هم عالمی دارد
و عدد زوجه عزین توبل العجا و غیر شاعری شمر می و از فضیلتی اصحاب و جوانمردان و بزرگان	
اهیم بدعد ما حیدت و از امت	او کل بدعد من یحییهم بها بعدا
و از آنمیر و جمیل و مهر فرمود معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و بند بنای علم حسن است بر سوان مثل نید و عمر برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تافیت و عملیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کثیر کی غلیه و صاحب جمال بوده در ادبیات و مارتی داشته ابتدا با یحیی بن دمع محبوب شده احمد بن یحیی از یطین او بوجود آمده و احمد را باضافت اسم مشار لیسما این دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت و بد طولای او و در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواشکار دفاق نمود و او چند شوهر بدخاسته کرد و همه بزودی در گذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند	

این شعر در خط  
مکتوبه است  
و در کتاب  
تاریخ عثمانی  
در باب  
سلطان  
سلیمان  
در روز  
دوم  
محررم  
سال  
هزار و  
نود و  
نه  
هجری  
مذکور  
است

<p>قلت لتاریت دار دفاق حذر و الرابع الشقی دفاقا الدع بضعها فان دفاقا لو تضاجع بصلافه بسلیم</p>	<p>حسها قد اشتربا عشاق لا یكونن نجمة فی محاق شوم حرها قد سار فی الافاق بل جریحا و جرحه غیر راق</p>
<p>اشترک الامر دفاق در سلک ملازمان چهره و دست و پیر و نعل و کلاه و کلاه غریب از این من معرفت چون از دایره ادب خارج می باشد از کارش آن حرف نظر نمویم بمقتدر گوئیم در سخنی و شوخی دفاق بی بدل بوده است و فخره از ثقات تابعیات طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشاهیر روایت حدیث نموده ابن حجر عقلانی در احصایه که دیدن آنی که یکی از اصحاب کتب شده می باشد حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را اشارت الیه از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره در آن زمان حضرت رسول مبرا کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دفره بقاف نوشته است و لشا و خاتون و تفرق تاش ابن امیر چوپان و زوجه امیر شیخ بن ابی معروف شیخ حسن که پسر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس مدوح خواجه جمال الدین حاجی بوده چنانکه قصیده غمرا در جلوس او نظم نموده که مادی تاریخ آن چهار بیت مضمون در ذیلست</p>	<p>همی گشتند در مملکت افاق بالفاق خلایق بیاری حلاق پناه پشت ملوک حجبان علی الاطلاق فراز تخت سلاطین مدار فلک عراق</p>
<p>مبشران سعادت بر این بلند رواق که سال بمقصد و پنجاه و هفت ماه رجب خدا یگان سلاطین محمد شیخ اویس نشست خسرو روی زمین به استحقاق</p>	<p>همی گشتند در مملکت افاق بالفاق خلایق بیاری حلاق پناه پشت ملوک حجبان علی الاطلاق فراز تخت سلاطین مدار فلک عراق</p>
<p>دشاد خاتون در سال بمقصد و پنجاه و دو و هجری در بغداد در گذشت و منش او را بنحیف استرقت حل نموده در اینجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد خاتون را بغمراده خود اشرف بن تریاش منقون دیده لهذا او را منوم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت واقع بر دست دشاد خاتون بود و او را غمرا را نوازش نمود و غمرا پیوسته مشمول احسان او بودند و دشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در پنج حکومت نموده</p>	<p>همی گشتند در مملکت افاق بالفاق خلایق بیاری حلاق پناه پشت ملوک حجبان علی الاطلاق فراز تخت سلاطین مدار فلک عراق</p>

<p>طبع موزونی داشته ایند و مطلع از امکا آو بر روی من نشیند و دعوی خون کند جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود</p>	<p>اشک که سرز کوشه چشم برون کند حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود و شاد شاعر بوده است که از طبع</p>
<p>شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلدشیا فتح علی شاه طاب ثرا و شاد باین اسم بوده و طبعی موزون داشته شعر با باریک صد بار اگر به چشم ز فرم وضو کنند</p>	<p>طاعات منکران محبت قبول نیست و نایب جاریه مغنیه بوده است که یکی بن</p>
<p>خاله بر یکی او را از کرده و بصباح منظر و محاسن در موسیقی و آواز خوش و لغات و سخن معروف و مشهور است بعد از ده در نظم و شعر هم یدی طولی داشته و فن و سبکی را از بزل که در حرف باز ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بزل که فلیج و این جامع و ابراهیم و اسحق موسیقی و سایر مشاییر موسیقی دانهای انصاری باشند اخذ کرده ابو الفرج در آغانی می نویسد اسحق موسیقی گفته پدرم ابراهیم موسیقی می گفت روزی خواستم در غنمه ایرادی بردن و از او پرسیدم او مرا مگر بخواندن آن غنمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم می بینم که اظهار نماید و موجب مسطوت ارباب سیر برون الرشید میلی مغرط باز و آواز دانا نیز داشته و هر وقت بخانه می بر می میفرستاد و احضار می نمود و فواختن امر می کرد و انعامی و افرای و می داد و عقیل آزاد کرده صاحب بن برون را حسن و جمال دانا نیز آشفته و مفتون ساخته و در باب حد و مطلق گفته</p>	<p>یاد دانا بر قد تنگ و عقلی شغف شافعی الیک والای</p>
<p>و تحیرت بین وعد و مطلق فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی</p>	<p>این ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دانا نیز</p>
<p>حکایت کرده گوید روزی یکی بر یکی کجاست مانده رفته و دانا نیز با او بوده چون صفای کلمات و زبانتان کلمات را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الود احسن نظرا فتمتعوا بالخطامنه و از دانا نیز خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم نماید فاذا انقضت ایامه و در الخلد و یونوب انشاد اشعر بلغی محبت یکی را بدانا نیز زیاد کرد و از دانا نیز حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که استبالتحجب و کجاست است مخصوصا در کلمات و نایب و غریب و در مواضع عمدی نگاشته شده است دانا نیز جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسی و اصل</p>	<p>این ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دانا نیز</p>

شعر ایما شد و او جاریه شاعره و مخفی داشته مسماة دنیا نیز که ارباب فضل و ادب مخصوصا  
رفته با مشارالیهما مضامین و مشاعر میخوانده اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد  
گوید روزی نجاشی بن کناسه رستم و بی غایب بود و جاریه او دنیا نیز مشغول گفتگو شدیم در شناسایی  
صحبت دنیا نیز من گفت یا ابا الحسین تو را محزون و غمگین می بینم گفتیم برادری داشتیم از قریش  
در گذشت اینک از وفن او باز میگردد دنیا نیز قدری فکر کرده این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکاناب کاؤک یا علی
فیات وما خبرناه ولکن	طهارة صحبه الخیر الجلی

تیر علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکا و کیمیاست و مهم و خرا  
دنیا نیز را بتو معلوم کنم آنگاه بمشارحه نوشت آنکه امته ضعیفه لکء فاذا جئتک کتبا  
هذا فمجلی و التلم دنیا نیز در جواب نوشت سائنی یجینل ایاای عندابی الحسین و  
من اعیالعی الجواب عمالا جواب له و السلام بعضی از اشعار دنیا نیز در جلد و وار و هم آهسته  
نکاشته شده و او را به مهارت و ادب و خصال حمیده ستوده اند و به وفات او این بیت را شنیدیم

الحمد لله لا شریک له	یا لیت ما کان منک لم یکن
ان لم یل القول قل فینک فینا	افحنی غیر شدۀ الحزن

و پوشیده نباشد که این کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف است و او را  
خال این کناسه بوده و این کناسه در حق ابراهیم مرثیه یاد دارد و دنیا این خلکان گوید دنیا  
جاریه شاعره بوده است از عهد اسلام معروف بدیانت و بجهت گویند مشارحه پسر یزید  
ابن بهر سائید و آن پسر در گذشت دنیا بیات ذیل را در مرثیه پسر خود انشا و کرده است

بابی بذلتک بالعراء المقفر	و سترت وجهک بالتراب لا عفر
بابی بذلتک بعد صول البلی	و رجعت عنک صبر ام لم اصبر
لو کنت اقد ران اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیگت بجن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد در دور گشت و بعد شیمان شد  
و برای هر دو مرثیه ها گفت ابوالفرج اصفهانی در آغاشی گوید و ختری که بدست کیچک

مقتول شد ستماء بود و ابتدا نصرانی بود و مشارالیه را مسلمان و تزویج نمود و سب  
جاریه ابو عیینة بصری از شعرای دولت عباسی بن بوده و شاعر مشارالیه فاطمه بنت عمرو  
بن جحش مزارم و تثنی بمرسانید و چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلمان شوهرش شجاعت و نبوت  
معروف بود هر وقت ابو عیینة میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه نظم آورد از ذکر اسم او

مال قلبی ارق من کل قلب  
ولدینا علی جنون بدینا  
نزلت ببلتة من هواها

دولت بانو بیچم دختر محمد عظیم شاه

اخر از کرده بنام جاریه خود دنیا انشاء نمود  
و محبتی شد من کل حب  
اشتمی قریبها و تکره قریب  
و البلاء یا تکنون من کل ضرب

ابن اوزمک زب عالم گیر پادشاه هند و ستماء بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فضیلت  
بکمال داشته و انجیل اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و همنام  
زوجه عجاج را بهر مشهور و دختر مسل می باشد و مسل از اولاد ملک بن سعد بن زید مناده است و همنامی  
موزون داشته اما عجاج را چند آن یل و مخری با و نبوده بنا بر این دهناء و پدرش بوالی مملکت یاس  
که عجاج از ابالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشارالیه بوالی اظهار داشت که شوهر من از من  
دوری میجوید و من الی الآن بکالت بکارت باقی تسم عجاج بجهت این بی شرمی که از دهناء بطور سید  
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب و محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر  
والی یکمال عجاج مملکت داد که در صرف این مدت بوجه باز و جبه خود را رضی سازد و عجاج اینست و بنام

ان الامیر بالقضاء یجمل  
عن التقاد و هو طرف هیکل  
والله لولا خشیه لامیر  
محلت من شیخ بنی الفقیر  
عجاج که لیند و شمر استماع نمود با سالت و نواز  
تا الله لا یخذ عنی بالضم  
الابهرها زسیلی همتی

اطمت الدنها و ظن محل  
عن کسله و المحضان یکسل  
دهناء چون نید و بیت بنی بدین طور انشاء  
و خشية الشرطی و المشر  
کجولان صعبه عیس  
دهناء پرداخت در انحال مشارالیه اینست و  
الیک و التقبیل بعد الشتم

## حرف الدال

ذات الاذنين لقب عايشه زحمر

بوده که نيز اين لقب را خضره او حضرت سینه بنت الحسین به بيايشه داده و لي نظر بکلمه و لا تا نزد  
بالا القاب انحراف بنظر تبعه می آید و ذات الاذنين يعني صاحب دو گوش و اين کنایه از بزرگی  
دو گوش است و وزن که در بحث فراغت یکم دبا شد بر یکت خضره آن دیگر میباشند  
ذات الخال از جوارى هر و ن الرشید و مغفیه است مشهوره که در سن و جمال بکمال بوده و  
ایست مطور ذیل را هر و ن الرشید در وصف شارالیمها و دو جاریه دیگر سروده

و حلال من قلبه بكل مكان

و اطيعهن و حق في عصيان

و بد غلبن اعز من سلطان

ملك الثلاث الانسات عنائي

مالي تطاو عنى البرية كلها

ما ذاك الا ان سلطان الهوى

بقیة بعضی این ابیات از اخف شاعر است و او از قول هر و ن بنظم آورده است هر جا  
اسم ذات الخال خشت بوده چون در لب بالا خالی میسر مطبوع داشته معروف بذات الخال  
شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا هر و ن

ات سحر و ضیاء و خنث

اخذت سحر و لا ذنب لها

در دو بیت مطور تصریح باسم این که کنیز کنوده

هن سحر و ضیاء و خنث

ثلثی قلبه و تریاها الثلاث

و ذات الخال اسم موضوعی است در عربی  
و عمرو بن معدی کرب که میگوید و هم قیلوا بذات الخال قیلا اشاره باخل است ذات الخال  
لقب بنیده بنت صعصعه و او عمه فرزوق شاعر مشهور بوده و حمنا بمعنی معجز و ذات الخال  
بمعنی صاحب معجز است و وجه اینکه شارالیم باین لقب لقب شده این است که روزی بنیده نزد  
پدر و برادر و شوهر و خال خود گشته بود ناگاه معجز از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالید  
که چهار نفر مثل شما بمن محرم است و میتوانم نزد آنها معجز از سر دو کنم و این خیال را بصورت  
وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعه بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و عالم افرع  
بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار  
نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجز ظاهر شود من با و بیجا نه فرستمی بخشم از آن روز بنیده را ذات الخال



گفتند محمد بن الحنفی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع منبر روایت میکنند میگوید از نظایر این دست است که غریب  
از آن تیر سید به حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و بیست  
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و بجز بیست و نه ظاهر شود اما آن محرم پسرش عبد الملک  
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده بایش ولید بن یزید و یزید  
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جده مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن  
عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را در کن نگردا است مادر فاطمه عاتکه دختر زید بن  
معاویه بوده است ذات النطاقین اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف  
الغیب نگاشته شد اما وجهی بقلب شد و ابان لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول <sup>ص</sup> اسماء  
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بزم شک آب نمود  
و بقولی قسمتی را بزم سفره و قسمت دیگر را بزم شک کرد و لهذا حضرت فخر کما بنا شد علیه افضل الصلوة  
فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان غرأتمه و بیشت و و نطاق تو عیالت  
خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بر وزن کتاب نوعی از جامه است  
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بیایقت و کفایت دختران او بودند <sup>فقط</sup>  
با شکل عمر میسید و همه کس میدانند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبد الله بن  
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه بمقابل حجاج بمقاومت و ثبات  
تحریر بنویس و لفاء از جوارسی مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف

ما را بی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده <sup>و کفایت</sup>  
قد اخرجت من کین هفا

کلیه فتون جمال او بودند و از اشعاری که در حق او بزرگ آورده اند و در اخانی مسطور است  
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحر العباد

احسن الناس جميعا	فلید عنی من یلوم	اثما الذلفاء همی
منطق منها رخیم	حبب الذلفاء عندک	حین تمشی و تقوم
حبها فی القلب داء	وهی للجل صرور	اصل الحب لترضی

مستکن لایم در مستظرف مطورت که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک  
اموی ذلفاء را بوجبی که تقریباً معادل بیت و نیم از تومان حالیه باشد از صاحب اول او  
خرید بعد از آنکه خلافت سیامان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او درآمد اما محبتی  
کامل با ملک اولی خود داشت و در نگاه خلافت و تجلات آن با سبستی او نشاء  
و عشق خود را با ملک مشارالیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده هنگام  
گفت عباد الله من لبد و اءمالا یشتکی و علاج مال الیه می طال المحباب و ابطاء

المجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والغوادر مختلس والشموم  
مختبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلد و ما تواکدوا و لو کان الی الصبر حلیة او الی ترک  
العزام سبیل لکان امر احمیلا کونید شیئ من نام معنی در حوالی سرای خلافت ایستاد

مخجوبة سمعت صوتی فارقه  
فلیکة البدن ما یدر مضاجعها  
له یحجب الصوت احراس ولا غلق  
لو مکنتم لمشت مخوی علی قدم

برای دوستان خود می خواند بیت  
من اخر اللیل لما تبته السحر  
اوجهها عند ابهی ام القهر  
قد معها طرق الصوت منحد  
تکاد من لیکها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای سنا را شنیده برای

استماع ایسانی که مشارالیه بخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مطور را بشنید و مناسب حال  
خود دید و بیا و خواجه قدیم و صاحب تختین که گفتیم با ملک روح و تن او هر دو بود و منقلب شد  
بنامی که لیکن وزاری را گذاشت سلیمان از صدای کریم او بیدار شده علت کریم او را  
پرسید ذلفاء این دو شعر را بر سبیل ارتجال انشاء کرد و بطف احتیال و انمود که این اشعار  
و اشکای یزی از در غیرت است که چرا صاحب این آوازه تشبیب من و بان باز کرد

قیح المحیا و اضع الالب و الحمد  
الی امة یغری معا و الی عجد

الارب صوت رافع من مشوه  
یروعک منه صوتہ و لهله

صاحب ترمین الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب افغانی نسبت بعوان نام  
جاریه عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال حمیه مغنیه

بناسبتی میو سید بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را برنی گرفت و وقتی بر او متغیر شد  
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد شمان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشهور داشتند  
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد شین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان میآورد و هم در ادب  
ذلفاء جاریه این طرخان از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و

عجبا من حماقة الذلفاء

نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده

تنشهی فیما مثل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر  
خرزه سطر خلفا را آرزو نمایند در شان انشا داین شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از بهت جهنم  
سخن سخی و شاعری بدیدن ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور  
نیز که از نقل آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد آنخانه گردید این طرخان از بابت بختی  
و کمالی مروان همی در حق او بطور زرسایند و ابونواس را مالای دست مروان نشانید  
و اینی بر طبع این حفصه کران آمد و خواست در ضمن شعری شکار کند که تخفیف و توین عشاق و تخیل

مکرو بات و نالایات برایشان رسم تازید

در طریق عشق اول منزل است

در حق خود تنبأ نماید باینکه ملا خطه این میخانه

ماذا القیت من الهوی ولقینا

ارتجالا پی انشا نمود که مشعر بود بر علم انف و خلافت میل وی و موسم آنکه نور اشایکی

صحبت من بیت و هم من خلیفه عصر و بادشاه وقت خواهد بود لاجیر و تو از سر و بدن

این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برنجی و آن بیت

قد هجت بالبيت الذی انشدنی

ابونواس از مکالمه که در ضمن شاعران اشعار شد بلند پروازی ذلفا را تفسیر کرد و آن

که او منکروی نیز هست یا زوی ذلفا است که گفته

تنشهی فیما مثل الخلفاء

و از مضامین اشارت الیه با شعرا میفرست

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه کوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا این ظاهر در کجا

لا اربك الله في انك  
علاقه ذلفا من دار و من  
فلا یعرف الا ذلفا و من  
انف و حب انک

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن اخف شاعر که از طرازمان کرباس خلفا بنی عباس بود منزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را بر او انشا نمود و پرسید که آیا بیتی مناسب بمضمون من کنی

اهدی له اصحابه الترجمة	فبکی واشفق من عیافت زاجرا
ذلفاء بدیهه می مثل بر فکری بجز در کمال تناسب بمضمون شعر این اخف بخواند گفت	
خاف التلون في الوداد لانها	لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن اخف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت افرینها کرد و از روی درخواست که این بیت را با و الگذا کند و نزد احدی اطمانها یکدگر بکار ابقا روست ذلفاء تمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن بن اخف بیت را با هم انشا کرد

**حرف الزاء** رابعه مشارالیه غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر میشود این حمود کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شتصدوسی و دویجری ذکر می کرده و معلوم میشود دختر خود این حجر عسقلانی بوده در سال شتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشارالیه اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بلا شقرا و ابن زنی گرفته اما قبل از و چند نوشته اب الیمین کنون بوده است بطور استظرا و اطهار میبارد که در شعر ذیل اکثر رابعه عدویه

نقصی لاله وانت تزعم حب	هذا العمر في الصنيع بدیع
لو كان حبك صادقا لأطعته	ان المحب لن يحب مطیع

و علی القاری در شرح ثغایر بمینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده رابعه بنت الحسین التجییه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه می باشد و این بیت

یالیت شعری ولیت اصبح غصصا	هل ابطن قرة لیست بهادورا
لقد تبدلت من نجد وساکنه	اوضا بها الذیك یزقو وکستانیر

کلمه عند همین حالت را دار یعنی لیت در شعر رابعه مبتدا است چنانکه عند در بیت مثنوی فاعل که لفظ آنها اراده شده نه معنی ریا العقیله شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این بیت

فما وجد مغلول بدماء موقوف	بسا قیه من ضرب القیو کبول
---------------------------	---------------------------

حرف الزاء

و کلمه لیت در شعر رابعه مبتدا است چنانکه عند در بیت مثنوی فاعل که لفظ آنها اراده شده نه معنی ریا العقیله شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این بیت

<p>لربعد نومك العيون عويل غداة غدا و مسلم فقتيل فراق حبيب ما اليه سبيل عن القصدر وعات الهو فاميل</p>	<p>قليل الموالي مسلم مجبرية يقول له البواب انت معذب باكثير متى لوعه يوم بان لي عشية امشي القصدر ثم يردني</p>
<p>و بعضي اين اشعار ابضا حية الهالكية نبت داد و اند رابعه العدويه اتم اخير رابعه دحتر اسمعيال العدويه از نساء مشهوره مائه اول مجري و از ابا لي بصره بوده است و تشك و ايقان و حقايق و عرفان و كشف و شهود مشارع حبيب مقامى بلند داشته امام القاسم القشيري در رثا خوش ميكويد رابعه بار بار در مناجات خود ميگفت الهي دلي كه تو را دوست دار دايما او را در آتش ميوزاني نوبتي در جواب او با نقي نذا در داد و گفت سخن بد بمر كه پروردگار رحيم اينكار نميكند خلاصه اينترن در صفاي صميم و كمالات نفساني بركثر رجال تقوي داشت از آنرو او را تاج الرجال ميگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوي شمرت يافت كه ضرب المثل گرديد و هر زني را كه ميخواهند بقامات معنوي بشناسند ميكويند رابعه زمان خود ميا شد از مشاهير عصر رابعه كي حسن بصري بود و بعد از آنكه شومر رابعه در گذشت حسن طالب شد كه او را بزني يكير و رابعه بعضي مسائل در حقايق و معارف از او پرسيد و بعد از احتساب از قبول مطلب</p>	<p>و بعضي اين اشعار ابضا حية الهالكية نبت داد و اند رابعه العدويه اتم اخير رابعه دحتر اسمعيال العدويه از نساء مشهوره مائه اول مجري و از ابا لي بصره بوده است و تشك و ايقان و حقايق و عرفان و كشف و شهود مشارع حبيب مقامى بلند داشته امام القاسم القشيري در رثا خوش ميكويد رابعه بار بار در مناجات خود ميگفت الهي دلي كه تو را دوست دار دايما او را در آتش ميوزاني نوبتي در جواب او با نقي نذا در داد و گفت سخن بد بمر كه پروردگار رحيم اينكار نميكند خلاصه اينترن در صفاي صميم و كمالات نفساني بركثر رجال تقوي داشت از آنرو او را تاج الرجال ميگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوي شمرت يافت كه ضرب المثل گرديد و هر زني را كه ميخواهند بقامات معنوي بشناسند ميكويند رابعه زمان خود ميا شد از مشاهير عصر رابعه كي حسن بصري بود و بعد از آنكه شومر رابعه در گذشت حسن طالب شد كه او را بزني يكير و رابعه بعضي مسائل در حقايق و معارف از او پرسيد و بعد از احتساب از قبول مطلب</p>
<p>راحتي يا اخوتي في خلوتي لم اجد لي عن هواه عوضا حيثما كنت اشاهد حسنه ان امت وجدوا ما ثم رضا يا طبيب القلب يا كل المنى يا سروري و حياتي دائما قد هجرت الخلق جمعاً ارتجى</p>	<p>حسن مهتاع نمود و اين ابيات نظم آورد و حبيبي دايما في حضرتي و هواه في البرايا محنتي فهو محرر لي اليه قبلي واعناني في الوردى واشقوتي جد بوصل منك شفي صحتي نشأتني منك وايضا نشوتي منك و صلا فهو اقصى منيتي</p>
<p>سفيان ثوري نيز بار رابعه معاصر و جلال قد او را معترف بوده و نيز ايت مشار اليها سيرت و شكلائي كه در حقايق داشت از او</p>	<p>سفيان ثوري نيز بار رابعه معاصر و جلال قد او را معترف بوده و نيز ايت مشار اليها سيرت و شكلائي كه در حقايق داشت از او</p>

پرسید و وی حل نمود و روزی سفیان بر ابعه گفت در جاییان واقعاً و خود را بخت  
حق حل و علا برای من بیان نما ابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از  
کمال عشق با بخت و برای دای شرایط عبودیت عبادت بنمایم بعد از آن این ماجرا را نوشت

اجل حین حب الهوی	و حباً لآنک اهل لذلک
فاما الذی هو حب الهوی	فشغلی بذکرک عن سواک
واما الذی انت اهل له	فکشفک لی المحب حتی اراک
فلا الحمد فی ذلک لک	ولکن لک المحب فی ذلک

مختصر باب سلوک رابعه را باب کرامات میدانند و حکایات از ویانید و فوات او در  
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و ششاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد  
و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر مطوعات صاحب  
نفحات الانس اتین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است  
کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ایستاده و راقی میشد

حبیب لیس یعد له حبیب	و ما السوا فی قلبه نصیب
حبیب غاب عن بصر و شخصه	ولکن عن فؤادی ما یغیب
و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند	ان فی جعلتک فی الفؤاد محبتی
و ابحت جسمی من اداد جلوسه	فالجسم منی للجلوس مؤانس
و حبیب قلبی فی الفؤاد اینی	ابو النجیب سحروردی صاحب کتاب

عوارف المعارف دلیت آخری را رابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم  
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بخواهد است احمد بن ابی انحاری که از اکابر  
انصر میباشند نایل گرد و او را از اینمیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من  
بمال خود مانع از خستیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من شیر از تو بخور  
مشغولم و مقصودم از اینمرا و حبست پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیاد من  
رسیده میخواهم توان از الصالحاء فقر اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خدا

آشنا شوم چون ابی انخاری این بشنید از شیخ خود ابوسلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را بریزید  
 نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است  
 رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیبات می ساخت و کیفیت در دنیا  
 خود و از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر همتا باین سم  
 بوده که از هادیات نساء بشمار می آید و او را رابعه قتیبه می گفته اند رابعه جمیلانیه از عازقات  
 معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار نام داشت بر هانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه  
 خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء کیلان زوجه حاج میرزا اسمعیل رشتی از بزرگان  
 اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر کبودرآهنگی بکیلان رفته  
 مشغول بوعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواظبت شاقیه وی ذوقی در خاطر  
 مستعد انصاح بهم رسید که پس وقت شریف و عمر عزیز را بهی تبصیه قلب و تندیب اخلاق  
 گذرانند از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا اکبرانی اعلی الله  
 مقامه دریافت و از آن بزرگوار تبصیه ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و اربعینات  
 صحیح بسر برد و چون انتقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار است بر هانه کثوف افتاد شانه ها  
 بلقب رابعه نامیده خواند و بر فتن دارالامان کرمان مامور فرمود و آنحال حال معرفت را از خط  
 تیز رطبی بحال بوده و از جمله آثار و باقیات صحاحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر کعبه  
 و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ فاضل و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و حکیم  
 العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مغلق النبوه و الدرر النظیم ساخته و قرون از دو هزار  
 تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از انخراج را شاه مرحوم طاب ثراه  
 داده اند و این زمان آنهمان هزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات  
 جاریتش انطاکی است در کیلان از قرار تفصیل نشد اما که قریه خواجان من بوک بوقه از اعمال  
 رشت مع ما يتعلق بتکات القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکجا تیجه مشهوره باسم شوهرش  
 حاج میرزا اسمعیل واقع در رسته بازار شهرت محازی قیام یتیم مع ما تبعها من کل التکالیف و غیر آن  
 و غیر ما و نشد اما که قریه صیقلان و نشد اما که قریه نارنج کل که هر دو از قریای بلوک و رشت

مع متعلقا تمام من الاراضی الرطبة واليابسة والتلبناء والکروم والا شجار وغير ذلک وبقدر  
موفقه تولى تامين صدقات رباب مرحوم حاجى مولی رضای بهمانى مذکور واکذاشته وبعده  
با علم وفضل واعرف اولاد ذکور کثیر و مع الانقراض با اناس نسل ظهورش و مع الانقراض  
ذکور و انما با علم و اعرف واقفی ببلده رشت با بحکم مشارالیهما بعد از انجام فرار منور از  
کرمان بقم آمده بیت سال مجاور بود و تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هجده در گذشت  
و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره بقا صلیها موثقه بخبط و خوا تم جمعی از  
علماء و مجتهدین دارالمعین نظر رسیده است **رابعه** اصغر **صفحه** از زمان زمان سید

سامانی بوده و طبعی عوز و نثه اینده و بیست	دعوت مینت بر تو کایزدت عاشق کفا
برست شگین دل نامهربان خویشین	تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بهر اندر به پیچی پس بدانی قدر من	<b>باب</b> دختر امیر القیس بن عبد

الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية والثناء و دارای فضل و جلال  
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال  
محبت را بر این آئینه و احترام زیاده و نموده چنانکه فرموده اند **لعمرك انني لاحب دارا**

تكون بهما سكنة والرباب	اجتمعا وابدل جل محلی	ولیس لعابت عندك عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیا	حيثا اوفيتك التراب	از حضرت سکینه مرویت که

حضرت امام حسن اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین علیه السلام در باب افراط محبت رباب فرمود  
حضرت امام حسین علیه السلام و شمر بطور را در آن موقع بنظم آوردند ابو الفرج صفه در کتاب  
آغانی گوید امیر القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه  
انخلیفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت المؤمنین علی علیه السلام بایل به وصلت  
با او گردیده و نیز با معنی راغب شده و دختر داشت متما به محبات و سلمی و رباب محبات  
نحو حضرت امیر المؤمنین و سلمی را حضرت امام حسن و رباب را حضرت امام حسین تزویج نمود  
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و دایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر  
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار حضرت را از خود راضی خویشند



میاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفتند از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدیم دیگر سر پیوند کسی را ندادم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که شعی از بنی مطلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نورا یستضاء به سبط النبی جزاک الله صحنه قد کنت لرجلا صعبا الودیه من الیتامی من للسائلین ومن والله لا ابتغی صهرا بصهرکم	بکر بلاء قتل غیر صد فون عنا و جنت خسران الموازین و کنت نقمنا بالرحمة والذین یعنی و یا وی الیه کل مسکین حتی اغیب بین الرسل والطین
--	--

ر بباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر مشهور سدی در باب غم زاده او بود و اقیشر نیز از جنت رباب رغبت نمود کسان رباب چپا رنزار در هم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و نجاکت از آنها گریز کرد و کار او گشودند اقیشر نزد ابن راس البغل مجوسی و هقان رفته مطلب خود را اظهار شمار الیه تمام چهار هزار درهم ربابا و مبدول داشت اقیشر شاعر دیگر نیز

کفانی المجوسی مهر الرباب شهدت بانک طیب کشاش وانک سید اهل الجحیم تجادقارون فی قعرها	فدی للجوسی خال و عمر وان اباک الجواد الخضم اذا ما تودیت فیمن ظلم و فرعون و المکتبی بالحکم
---	--

ابن راس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بچسبست و اعانت نمودن که یکبارہ ترا حاجت روا نمودم من برای من نیست که اینگونه نسبتی دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی منی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل بنشانم و اقیشر از المکتبی با حکم ابو جمل را خواسته چه کنیتی او با حکم سید و کینه ابو جمل بر او اطلاق کردن بقصد کتایه است رباب دختری بوده است جمیل و عاقله از بنی ذیل که خدایش بن عابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمده چون خدایش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصالت او امتناع نمودند و او برفت عشق

و هو اخذ اش را نگذاشت که تبرک این قلعه کوپور را و کوی دیگر بویید لهذا بر منزل باب معاودت

کرد و چونکه با نخل نزدیک شد این آیات بر او

لنا منك نجحاً و شفاءً فاشتفی

وانت صفتی دون ما كنت اصطفی

اذا كان ذا فضل به ليس بکفی

و ربك حرامثله ليس بصطفی

الالايت شعری یا رباب متقاری

فقد طالما عتيتی ووددتنی

محي الله ما تمهوا لي المال نفسه

فینک ذمال دمیما ملوما

رباب در خیمه این آیات را استماع کرده

نخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح بپوشم بیا و مراد و باره خواستگاری

کن بعد از آن بپا در خود گفت هل النکح الامن اهوی و التحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر

انگهی که دوست داشته و با و ارضی شتم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر

اش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه با و دیم

مع المال سیئ الفععال فقبحا للمال از نظرف رباب والدین خود را

الزام و از آن طرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل

کرد و بعد از اخذ اش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود الحمد و المرأة ترشد و الودود

یجحد و از آن روز العود احمد ضرب المثل مشهور شد در جمیع الامثال مشهور است که امیرن

بعد ازین مزاجت با خداش با یکفر از ابل قبیله خود که سلم نام داشت را همی بهمرسانیده و

او آگاه شده او را بگشت و چهار نفر از صحبایا تمامه بر باب بوده و آن چهار رباب

بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

و رجبیه و مغنیة مشهوره تمامه باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رابین و دیگری جاریه

ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و رجبیه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر

این شخص را که غلیظه المکیه و عقیده نامه داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب

باین شماس مینمایند و رجبیه جاریه ابن رابین نیز با سعه و سلامته ازرقاء از یکت مالکت

بوده اند و در حق این رجبیه سه وده

هل من شفاء لقلب میخ حزون

الی دبیحة ان الله فضلها

صبا و صب الی دیم ابن دامین

### بجانبها و سماع ذی قانین

و ایند و بیت از قصیده طویل میباشد و

حال منشیات منور به همه در کتاب اخانی مسطور است و حبیب بن محمد بن علی بن  
عبد الله بن جعفر زوجه زید بن عبد الملك اموی است که او را در خلافت برادر خود یحیی  
بن عبد الملك به بیت هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه عده بیت عبد الله را هم بهمین  
مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکر این ربیع در حرف حاء در ترجمه حال جابیه نموده اتم ربیع  
بیت الفخر و خیر نصیر بن منضم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوه بدر  
میباشد شار الیها پس از شهادت پسرش یحیی و حضرت رسول عرض کرد یا نبی الله پسر مرا  
در بیت است خود را تسلیم میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکم حضرت در جواب فرمودند جنتی  
بیت بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد و حبیب بن عبد الله بن علی  
و خیر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از شاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثین  
میآید در سال شصت و هجری متولد شده و از جد مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین کلبکی  
اخذ حدیث کرده و در سنه شصت و هشت و نه درگذشته است در نیشاب جاریه است  
که صفیه بنت حنی بن اخطب از زوجات حضرت رسول و او را آزاد کرده از صحابیات شده و  
میشود و خدمت حضرت رسول نموده و دختر او امه از اویات حدیث بوده و مخصوصا  
سنت بودن و زهرا ثور او را در خود روایت کرده است و در سب جعفری روایت  
شار الیها را تصحیح نماید رخش کاشانی همش یکم دختر بانف کاشانی و زوجه پسر زهرا  
علی اکبر تخلص نظیری است و پسر از وجود آمده موسوم بمیرزا احمد و تخلص کعبه اینترن تیره  
و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلده اشیا فتح علی شاه طاب ثراه را  
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قافیه است  
ان بت کچره یارب بستمه از نعل نقاب  
دل رفت و ز خون دیده مارا  
میپد از شوق دل در سینه ام کوئی کبان  
بقصد صید تو چون رشحه دیدش ختم  
یا با فون کرد چمنان در دل شب آفتاب  
پیدا است برخ از آن علامت  
تیر دلاری بابل نایب و گمانی میرسد  
کسی ندیده فکاکس کند شمع بار

اشکر ز ستم حمید تو هر روز تا مکت | آیم ز دست غوی تو هر شام تا ساک  
رضیه دختر شمس الدین ایتیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و ست  
سلطنت داشته سلسله شمس الدین از فروع غوری و حکمران کابل و غزنی که بعضی از فواحی هند را  
نیز تصرف نموده و از سال شصت و ده هجری تا شصت و نواد حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون  
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایتیش در امور سلطنت دخالت  
نمیکرد و ایتیش با وجود چند نفر فرزند و کور ایند خیرا و لیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر  
در سنه شصت و سی و چهار تحت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید  
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت ایتیش حکمرانی بیست و  
رکن الدین فیروز شاه رسید تا چون بحیف العقل بود مادرش کار حکومت نمیکرد بعد از هفت  
ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیداشتند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و  
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و  
ارکان دولت او یاعنی شدند و چند بار فحش و بی احترامی و یا غیاب جنگ در گرفت  
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغیر الدین را تحت سلطنت  
دلی نشانند و این درد و شبیه بیست و ششم رمضان سنه شصت و سی و پنج بود سلطان رضیه  
در سال شصت و سی و هفت یاسی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دلی آمد  
و در حوالی دلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از  
ملوک اندلس است مشارالیهادر نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن  
حاکم لشکر دلی اندلس را حاکم کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است  
و رضیه خاتون از مصاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجة محبی الدین قاضی  
عسکر روم ایلی بوده و این محبی الدین از علمای آنصربشمار آمده و بنا به سبب شوهری رضیه خاتون  
او را عثمانیه رضیه دانای میگویند رقیقه ملکت ابی صیفی و دختر ابی صیفی بن  
یاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبۃ الرؤیا گویند بعضی مشارالیه را از صحابیات دانسته  
آنها را بنام ابی بنو نعیم حکایت کرده گویند رقیقه با جناب عبد المطلب من بوده و بر دو در زمان حج با

حضرت رسالت بعالم دیگر شافیه و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحب الروایه بودن او نمائیم تا وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه فتح عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا دید شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان بنمیه آخر الزمان که بعثت او را منظر بودید رسید و او ان ظهور او نزدیکتر گردیده مقرر است که بمن مقدم او از بلائی قحط و فلا آسوده شوید و می باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جیم و سعادتمند باشد با نژاد انبوه و چهره طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یک نفر او را تبعیت کند و یکی ابدان خود را بآب شسته نظیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن برکوه ابوقیس سعود کرده ان شخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و قائم قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد و همه گفتند عبدالمطلب دارای این شایلی است پس بنا بر این تبعیت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شریط مذکوره بکوه ابوقیس رفتند و عبدالمطلب برکت وجود خیر البرایا استقامت نموده این دعا بخواند اللهم ساد الخلة وكاشف الكربه معلم غير معلم ومستول غير متجمل وهذه عبادك واماول بعائذات حرمك يشكون اليك سيهمم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقاً مرقاً و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیتة الحمد اسقى الله بلدنا	وقد فقدنا الحياء واجلوت المطر
فجاد بالماء جوفى له سبل	سمحفاشت به الانعام والشجر
منامن الله بالميمون طائر	وحير من بشرت يومابه مضر
مبارك الاسم يستقى الغمام به	ما فى الانام له عدل ولا خطر

شیتة الحمد لقب جناب عبدالمطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی الکریم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیه کریمه حضرت نبوی یاربیبیه آن بزرگوار است و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت ترویج اخص ذوالشورین گفته نکامی که حضرت رسول را در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را عثمان ترویج

منوذر وقتی عثمان باز وجه خود و بعضی از مسلمانان را برض حشیه رفتند و بعد با آنجا برینیه منوره آمدند  
وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر رسید و بسبب  
ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر منعی فرمودند و در حقش شایسته  
و عثمان گفته اند

العجب بزوجین بری انسان | ارقیه و بعلمها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند آنها عطا فرمود و او را عبد الله بن  
و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروش چشم او را دریده صورتش آماس کرد و در جادوی الاولی  
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاجت ام کلثوم  
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد و خبر است ابتدا بدو  
پسرانی بسبب که عتبه و عقیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره ثبت نازل شد و ابولسب و زوجه  
شمر سار شدند قبل از زفاف پسران خود را بخیر و برتر کن آن دو نور نمودند

رقیه  
دختر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام است که از بطن سیده نساء فاطمه سلام الله علیها  
وجود آمده پیش از آنکه رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از گرامانی که نسبت  
بیده مشارالیه داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه بکفر از آل یزید بطرف آن عظمه آمده  
خواست او را شنید کند و نقش در هوا و پایش در کتاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ  
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب  
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با اسم آیند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملكة الکبر  
میباشد که زیارتگاه است رقیه دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثه بای حضرت  
و تدقی در اینجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او  
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد  
التعلی و رقیه بنت التیانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابه  
هم ساه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الأسلمیه و پوشیده  
منبت که جمیع رقیه رقیات میشد قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از شایسته شمر  
بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زحمای متعدده باین اسم داشته باشد

چند نفر از جده های او سماء برقیه بوده اند یا چند نفر از عشقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید  
 کان اسماء اصبحت بعضا اسماء  
 ادعی با اسماء نبی زافی قبائلها  
 بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه السلام

والنساء دختری سماء برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله  
 بنت زبیر وزیر از عشره مبشره است ابتدا مشار الیه را شخصی موسوم بثمان بن عبد الله  
 بنی گرفت و از عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت  
 الحسین را تزویج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در جفا  
 نکاح خالد بن زبیر درآمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد:

اليس يزيد السیر في كل ليلة	وفي كل يوم من اجتناف ربا
احق الى بنت الزبیر وقد علت	بنا العین خوقا من قهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وانکانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وانکان قبلها	مليحا وجدنا ماء بارداء عذبا
تجول خلاخيل النساء ولا اری	لرملة خلخال لا یجول ولا قلبا
اقول اعلی اللوم فیها فانتی	تخیرتها منهم زبیرة قلبا
احب بنی العوام طراجمها	ومن جتمها اجبت احوالها کلها

و بعضی بیت مطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق داشته اند بیت

فان تسلم سلم وان تنصیری  
 تخط رجال بین اعیینهم صلیا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملك بن  
 مروان این بیت شنیده بجا آمد تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی بن قاتل و من  
 تخلیه لغته الله یعنی خدا الفت کند تا که این شعر را گفته و خدا الفت کند تا که از من نبشت داده  
 کذا فی الآخانی رمله بنت شیبه دختر شیب بن ربیع و عمزاده بنت بنت عتبه  
 زوجة ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و  
 اسلام قبول نمود پسند و قهر عم او ویرا بیاورد

محی الرحمن صابغة یوج

وَمَكَّةُ أَوْ بِاطْرَافِ الْمَجْعُونِ اقتل بیک جائلک بالیقین	تدین لعشر قتلوا اباهما رمله بنت الحارث صحابی است
<p>انصاریه که دختر حارث بنجی روز و وجه معاوی بن عفر بود و در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که آنرا مسافر خانه فرار داده و ایلیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت به آنجا می آمد و طرف توجه می شدند در آنجا منزل برای آنست معین میکردند و میکشیدند جاریه ام الا و لا و معتد بن عباده و امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد و ذکر می آید و شد مشارالیه از سارا اندلس است که بفضل و ادب اشتیاری یافته اند و تمام فرزندان خود و ائمه معتد از بطن او بوجود آمده اند اگر چه بسیار است اما از آن خود در موسیقی بطبیعی داشته ایم و ملاحت و طلاق و وضاحت و حلاوت که تار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال ارا بوده و محتمل که از ادبای ملوک الطوائف مسلمین مغایره محبوب میشود با او انکس و از مصاحبت او محاسن مظلومه میکشید و بنا بر محبت وافر معتد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند که در میکشید و بخی از زنان مینوادر پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میرود و شیره میفرودند و نیز بوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان تشبه نماید در همانحال در ایوان افتاد کلی ترتیب داد در کتب بالانواع طبیات و بجز و کلاب و مشارالیه با دختران و جاری معتد مشکها بردوش افکند و آن کل راه رفتند و بسان نوان بادیه گلگش شیر خروشی کردند و این آرزو نایل گردیدند و کینه وقتی که معتد بدست امیر المسلمین دو چارند لکت گشت و بار میکشید در قنات اغاث معتد و مجوس کرد و با آنهمه بذل و فحارج و نفقات که معتد نسبت بشمارالیه کرد بود روزی میکشید بختی و لکت شده بمعتد گفت هرگز از تو چیزی ندیدم معتد و جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال آن روز را بخاطر میکشید آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بطور رسانید که نوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتد بعد از آنکه از بخت امارت شش سیدیه از عیاج شد در اول عیدی که در سید و در آن عید خود و دختران خود را</p>	
سپاره و پریشان حال دید این ایات سرور فما تلتك العید فی اغاث مأسوا	فما مضی كنت بالاعیاد مسرورا تری بنانك فی الاطوار جائعة



<p>یغزلن للناس ما یملکن قطیرا ابصارهن حیرات مکابیرا کانها لهما نظاما سکا و کافورا</p>	<p>برزن فحوک للتسليم خاشعة یطان فی الطین والاقدام خافیة</p>
<p>رو بستی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هند و سکنه واقع شده و او ایرادینا میگوید رو بستی سفینه بود و هندیه کمال حسن و جمال راسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شگرفی عظیم هم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد بهمانا مشار الیه با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشره در میان بود و هر دو نوشید و بهر دو که بچنگ جلال الدین محمد اکبر بیفتد رتبا و خضر غطریع سلمی و معشوقه عبته بن احباب بن المنذر بن الجحجح الانصار بوده چون عاشق او عبته در گذشت بر روی نقش اوقاده و با سوز و کد از هر چه تماشا بیات مسطور در ذیل را گفته</p>	<p>بمانا بیت انیز اشاره است به یوم تقدیر که این شاعرین</p>
<p>اغل نفسی انما بک لاحقة امامک من دون البریة نشا خلیلا ولا نفس لنفس موافقة</p>	<p>تصبرت لا انی صبرت و انما ولو انصفت رو لکانت الی الله فما الحد بعدک و بعدک منصف</p>
<p>است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و این قیس الرقیات الشاعر ریا و سلمه را مانند و میباید ستوده و آنها را چون شعر را میگوید فلم تترك القس عقلا ولا نفسا للال واخری منها تشبه الشما</p>	<p>رتبا خواهر و هم شیئه سلمه القس حارثیه لقد فلتت ربا و سلمه القسا فتانان امانهما فشیئمة اله مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العلاء اجمی است</p>
<p>که بکثرت زبرد و در مشهور بوده و سلمه القس منسوب باوست ریحانه دختر سمعون بن زید بن قثمیه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بمشار الیه تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلاک زوجات مطهرات سلاک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد <b>حرف الزاء</b> زید خاتون دختر جعفر بن منصور و الفقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی</p>	<p>که بکثرت زبرد و در مشهور بوده و سلمه القس منسوب باوست ریحانه دختر سمعون بن زید بن قثمیه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول بوده حضرت بمشار الیه تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلاک زوجات مطهرات سلاک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد <b>حرف الزاء</b> زید خاتون دختر جعفر بن منصور و الفقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی</p>



<p>وردست چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و تبم مهر سمار که خبر کرد میر و من سر سبز و در و غم همه پر خون که چه من لب را سسم دل چون مجنون در خون بیل از شاگردیم شد منشین کل سیاه در هفتان خونم بظاهر که برک تازه ام دختر شایم و لیکن رو بفر آورده ام</p>	<p>سر را به سنگت میزدی و می گریستی وز کریم من ابرو سوار که حسرت کرد از حالت من بر کن خوار که حسرت کرد سر به صبح این غم لیکن چیا زنجیر پاست در محبت کاظم پروانه هم شاگرد ماست حال من در من نگر چون بر کن اندر حیات زیب زینت بس بلیغ تمام من زیب العنایت</p>
<p>عشق تا خام است باشد بیهوشم بیکم بعد از ملا خطه فی البدیهه این بیت نوشت چون تو مرغ بی چیا را کی چیا زنجیر پاست آن چیز کدام است که چندی نخورد بیکم بعد از این بیت را در جواب نوشت از مادر خود پرس که آن چیز کدام است</p>	<p>دکتابی بنظر گذشت که بیکم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میر میستاد و با هم می باکانه گفتگو دست میداد بیکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد پخته مغزان چون را کی چیا زنجیر پاست پاکت بازاران محبت را بود و ایم حبس کو نید روزی رازی این شعر را نزد بیکم فرستاد استاده شود می بکند باز بمبید آن چیز همان است که پیدا شده زان آورده اند که روزی بیکم دباغ بکاشت و</p>
<p>تا شام مشغول گذشت بود که ناگاه این بیت بخاطر آن که نوشته بر خواند چیا چیر که دل میزد که چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عقب دختر میاد بیکم از گوشه چشم بگریست و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده با و از بلند خواند نماز دروزه و بیس و دیگر استغفار</p>	<p>چهار چیر که دل میبرد کدام چهار نقلست که روزی بیکم این مصرع نزد ناصر علی</p>
<p>سر بندی فرستاد از هم نشود ز هلاوت جدا بزم وی بطور مزاج زیر آن نوشت کویا سید برب زیب الشایم بیکم این جواب نوشت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذوالفقار علی سریدی زینت العنایت بیکم خواهر زیب العنایت بیکم زینت العنایت بیکم این جواب نوشت و در صحن بمان مسجد قبر زینت است</p>	<p>چهار چیر که دل میبرد کدام چهار نقلست که روزی بیکم این مصرع نزد ناصر علی</p>

وی این بیت را  
زیر آن نوشت  
فرستاد

و بلوح هزارش این بیت از کلام او کنده است	مولن مادی فضل خدا شناس است
سایه از ابر رحمت قبر پوش مابین است	زهرو تخلص و نام شایسته است زهر چشما

در فن رقاصی و علم موسیقی و کثای روزگار ناظم و ناشر زبان اردو دوری گویند در شهر مکنو مکان مسکن داشت و در علم عروض و قافیه کوی سبقت از هم چنان ربود غزل اردو و قصاید میکشید و تعلیق را خوب مینوید و کاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد کاج کجی از دو و نیمند

در آمد ز ندکی بکیش لبیر و از برانهای او	بی بی چه بچیا است که در پیش مردان
پروانه را بسندم بغل گیر کرد شمع	رفته رفته تابحال لم مصدبان کرد و پیک
این جر حمت که من دارم کس نخواهد	خوار من که برد تا به عث سلام بابا

حرف سین

سبحان مہت حارث موصلی و خرق حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت ضعیف و شیوا بود و سخنان بسیج کفنی و چنان شیرین و رگین هم پستی که مردمان بشیفی و فریقہ خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلم و فنی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد و نخستین جماعت بنی ثعلب و را اجابت کردند چه تراودی از بنی ثعلب بود پس دینی پدید آورد بنی از ترسائی و بنی از مسلمانی گفت صبی را فرزند خداوند خوان گفت چه اورج خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شب با نوز پنج نماز بگذارید و مسلمانان میازارید از نما کردن بپزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر پاک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیرہ از حد عراق تا حد و شام ملکہ گشت چون این پند بندگان شد و با خود اندیشید کہ اگر با او در او یزد و رزم دبد بعبودیت کہ غرمت گشت صواب چنان شمرد کہ با او طریق مدارا سپرد و بنزدیک او رسولان حرب زبان سیل ساخت و با نقاد متحف و مہدایر دانت و خوانا طاقا شد چون از ہر دو جانب شتہ صحر و حقاوت محکم گشت بدیدار یکدیگر شافتند و از ہر دو سوی خمیا برافراشتند و شکر گاہ کردند و در میان ہر دو لشکر خمیہ افراختہ کردند پس میسلہ در انجا درآمد و سبحان نیز حاضر گشت این منکام مجلس را از پیکانہ سپرد آہستہ میسلہ فرخوفا خود را براہ قرائت کرد و در طلب مناہت آوایی آورد و سبحان نیز بکلمہ وحی خود سمر شروع

غلام بابا  
نام پسر پدر  
سورتن  
و این شعر  
قرابت کرد  
محبت و  
مذکور شد  
از بنی ثعلب  
و در هر شب  
نماز پنج  
نماز بگذارید  
و مسلمانان  
میازارید  
از نما کردن  
بپزید  
و حرام  
شمارید  
و از اکل  
لحم خنزیر  
پاک  
مدارید  
و حلال  
دانید  
و نام او  
در موصل  
و جزیرہ  
از حد عراق  
تا حد و شام  
ملکہ گشت  
چون این  
پند بندگان  
شد و با خود  
اندیشید  
کہ اگر با او  
در او یزد  
و رزم دبد  
بعبودیت  
کہ غرمت  
گشت  
صواب  
چنان شمرد  
کہ با او  
طریق  
مدارا سپرد  
و بنزدیک  
او رسولان  
حرب زبان  
سیل ساخت  
و با نقاد  
متحف و  
مہدایر  
دانت و  
خوانا  
طاقا شد  
چون از ہر  
دو جانب  
شتہ صحر و  
حقاوت  
محکم گشت  
بدیدار  
یکدیگر  
شافتند  
و از ہر  
دو سوی  
خمیا برافراشتند  
و شکر گاہ  
کردند  
و در میان  
ہر دو  
لشکر  
خمیہ  
افراختہ  
کردند  
پس  
میسلہ  
در انجا  
درآمد  
و سبحان  
نیز حاضر  
گشت  
این  
منکام  
مجلس  
را از  
پیکانہ  
سپرد  
آہستہ  
میسلہ  
فرخوفا  
خود را  
براہ  
قرائت  
کرد  
و در  
طلب  
مناہت  
آوایی  
آورد  
و سبحان  
نیز  
بکلمہ  
وحی  
خود  
سمر  
شروع

او در آور پس سه روز با هم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سجاح بانگرگاه خود باز شد  
 و گفت میل را بر حق یا فتنه و صیحه او ندادم گفته بخر تو چیت گفت جنبش مهر قصه مهر را از خاطر من  
 بستر دقوم او را با دست کردند چند آنکه ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کاین خود میل گفت  
 هیچ مؤذن داری گفت آری انیک شیت بن ابی مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت  
 است سجاح را بگو مناصح و خشن را بکاین سجاح از شمار گرفت و نصف غلات میانه را بر او  
 مستم داشت لاجرم سجاح بر ابع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در  
 اینوقت خالد بانگر بر رسید و عامل سجاح را نیروی توقف نماند و بنده و جزیره خود بماند تا آنکه  
 که معاویه بن ابی سفیان با و شاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سود و دست رخصته  
 بن قیس بن عبد و بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریست و نسب  
 او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الماسود است و مادرش ثموس بنت قیس بن عمر بن  
 بن لمید بن خداش است و او نخست زوجه پیغمبر خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از و پسری  
 داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلوله کشته شد با بکله سوده در اوایل بعثت  
 مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در حیرت اقل سفره بشد و پس از مدتی مراجعت  
 کرد بکشت بخواب و دید که پیغمبر سوی او آمد و پای بر کوه او نهاد سکران چون بشنید گفت  
 من خواهم مرد و محمد ترا بر نی خوابد برد و هم شبی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی  
 افتاد قصه این خواب را با شوهر تیر برداشت سکران گفت زود باشد که من و داع جهلن کوم  
 و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بهر ای دیگر تحویل داد سوده بود تا مدتی و فانی  
 کرد آنکه بماند کی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مطعون بود و دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه رخصه  
 رفت و او را بچار صد درهم کاین بست و در سال ششم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد  
 میخواهم در سلاست زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بجا نیت میدم مرا طلاق مگوی رسول  
 او پذیرفته شد و روایتی بعد از طلاق رجوع فرستاد و پسین حدیث کنند که کاسه  
 سوده بخان فرینده رسول خدا را خندان می ساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماند  
 چندان و کوع خود را بدار کشتیدی که من مین خود را گرفتم تا ما را خون برد پیغمبرم فرمود با بکله

رسول خدای در حجة الوداع زمان خود را با خود کوچ داد و بعد از کربلا حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود  
و از گردن شمساط شد از این پیش نشست حصیر را ختم دانید و از خانه بدر شوید و هیچ سفر گنبد ابوهریره  
کوید بعد از پیغمبر تمام است از و از حج کرد و الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما نمودیم  
و دیگر هیچ واپسوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعة چهار حدیث عملی  
عاه روایت کرده اند و او آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد و اسما بنت عمیس چنانکه  
در حبشه دیده بود و فرمود از بهر او ترتیب لغش کردند و بدان لغش برداشتند و او اول کس بود که بجز  
او لغش بها ختمه عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله بعضی گویند نخستین برای زینب  
بنت جحش لغش بها ختمه و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معاویه و دواع حبیبان گفت  
سیده بیکم بنت سیدنا صرا سادات بخر جان و بهر سر رسید و طوطا بود شعر چنین میخواند

دلی دارم به پهلوی بقرار از بهر یار خود بدر و دل چنان کریم که خون کرد دل خال از آن پیوسته در عالم چنین سرشته میکردم کلی از باغ وصل او بچشمم بر مراد خود ز استغناء زار دگوش بیکار آن جفا پیشه بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز ازین سوزیکه من دارم ز عشق او بران مراد	چه کردم پیش بی دردان ز درد بقرار خود چو یاد آرم من سرشته از یاد و دیار خود که می نمیم چو زلف او پریشان و ز کار خود چو غنچه که چه خون دیدم دل امیدوار خود اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود سر و سامان نمی نمیم من میکن بکار خود بخوابم سوخت آخر سیده لوح مراد
---	---

### حرف این

نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر خیز من طایفه سیرازی خیل که یکی از طوایف افغانه  
مشهور است در ۱۲۰۰ هجری از بطن مرحومه سکندر بیک بوجود آمده به پوپال که محل حکمرانی نواب  
علیه مشارالیه است شهرست واقع در اقلیم دوم طولاً بقاصلاً (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)  
درجه از خط استوا و صوبه مالوه بمحله است و دو صوبه بند که حکم فرنگ او را دستمال  
مینامند یعنی وسط بند خاقون مدونه پشت در پشت فرمانفرما و حکم آن بیارست بفضایل صوری  
و معنوی است نواب علیه مشارالیه در سال فرخنده ۱۲۸۸ بعد از وفات والدین خود بر

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت نمود که (۷۱۴۴) میل مربع کسره است و در آن هفتصد هزار  
 نفوس تخمینا ساکنین پیشینند سیر نموده و بجزیب پیوده در آبادانی مملکت و آسایش رعایا محی  
 بلج دارند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و فیض رسد کوش و کتوریا و توانینان دولت بر طای  
 سور و حشین و آفرین گردیده بجنول خطاب در کرون آف اندیا و رئیس اعظم دلاور طبقه  
 اعلای ستاره بند سرایه مباحات در امثال اقران حاصل کرده و شوهر عالی کومر انشان  
 المودید حضرت سید محمد صدیق حسن خان بجا در علامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف  
 و تالیف نموده اند و بصفات حسنه یگانه روزگار و همچنان ذات بابرکات خاتون کرم  
 بیکم ممد وجه و جلال حضرت عمارات عالیة مثل تاج محل و نشاط افزا و غدیر شاه جبهان و غیره  
 بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دارالاماره را ذات العاد فرموده و بداد و ویش  
 و خیرات و تبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالییه و بیمارستان  
 و جاده های آبی و پل های محکم اساس و تشیید سلسله تاریخی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر  
 مدت دراز گذاشته است خدا و علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ بهوبال هند  
 النوان و غزنیة اللغات ثابت و محقق است بطریق نقشن طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی  
 موزون بنمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوبال و تذکره مجمع کتب  
 و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طوطی کلیم و زمزم سخن و غیره  
 مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخواهین بواسطه آئین است  
 شهرت کما سخندان میرزا ابوالفضل مولانا عباس علی بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار کیم  
 ممد وجه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوران شرف بین بجزیر تحریر آمد و بهوبال

بر چنینرم و نگاه بجهت چارنو کنم	رباعی	باشد که دست رفته ترا رو برو کنم
این جست و خیز ساغر کم ظرف و تنگ است		مستی اگر کنم بشکوه سبوح کنم
افقا دکورم گذران سحر و روان را	رباعی	من مرده خوشم نیست مبارک و کران را
ای چرخ چه کردی بلیان و سکنه		کز تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم حسن یار من ریزد بجلای دگر	غزل	چشمه بود در منقطه و غمناشای دگر

هر ذره خاک درش خورشید تابان برین  
خوبان دنیا کو همه خوند از سر تا پایا  
از یوریا زاهدان بوی بریا آید بجان  
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو  
من میدوم سوی حرم دل می کشد سوی صنم  
جانم به تنگ آمد از او یار چسبان سازم بد  
ای عشق بی پروا بیا تا وار هم از ما سوا  
از شرم رنگت ال او دیگر بود احوال  
ای مونس غمخوار من خلقی بی آزار من  
شا هجبا غم بیکان هم تا جور در بندیان

از پر تو مهر رخس دار و تجلا سی در  
نام خدا آن دلربا دارد سراپای درگز  
بهر نماز عاشقتان باشد صدای  
ای محنت این با منی بود ارم صهبای  
من بیروم جای دگر دل میبرد جای دگر  
من سینه غم راسی دگر او سینه زاری دگر  
جز در و تو نبود مراد دل منتی دگر  
کل بر سر آن لاله رو دار و تماشا سی دگر  
بس مهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر  
جز یاد داور در جهان دارم نه سودی دگر

شفا بنت عبداللہ بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بر دایه صداد بن عبداللہ بن قریظ بن  
زراح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی شمیسه است و اسمش لیلی است  
و شفا بر شمش غلبه کرده است و مادرش فاطمہ بنت ابی وهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن  
مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و کاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلولة میگذاشت  
و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در  
سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود کاه کاهی به برای او  
شفا با شیرین ساز مودت میکرد و روزی انکشتی خویش بدو عطا کرد مولای او را غیبت  
بجینید و با یکی از مردم خود گفت این کتیرک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن جوان شیرین  
را بگرفت و بر دو خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رحم آورد و او را  
در جانی تاب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدیر را بهی پناه جست و گفت  
کشت آنگاه که خسرو تخت جای کرد روزی گروهی از لشکرش بران دیر عبور کردند شیرین  
آن انکشتی بدیشان داد تا بنزدیکت خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس نفرت  
تا او را بظلمت تمام به برای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان کشت و فرهاد کو که برین



نقاشان چون بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیر است و صورت او را نیز در سنگ رسم  
 کردند و اینک موخین سنگ بریدن کوه بیتون را تمامت صنعت فرهاد اندر بر خطارفته اند  
 چه در کوه بیتون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر  
 و بنال یکدیگرند مثال آن امیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کن رفتند  
 و شهر موصل و جزایر خالداست و اراضی بیت المقدس فرما نگذاشتند و نامهای ایشان به سنگ  
 است که هر یک را بطری در کنایان مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم  
 است تخانمای باکوشی دوم آرتاشیسم ننی تیسرای چهارم فرو ازئش پنجم ناریشی ششم پرتاشی  
 هفتم و نیاز و دوشتم از قها نهم فرادای دهم سار قها ساکان اینچله با مثال داریوش یازده  
 باشد و آن لوحها که بر سنگ برده اند و بران خطا مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از  
 فتح بابل و بر انداختن خاندان بخت نصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و مرضه شمشیر بران  
 ساخته اکنون با بر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندانش او مقتول گشت و سه ماه از آن  
 واقعه بر گذشت شیروی کس نیز دشمنین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بگری من  
 درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو  
 انجمن نشو من نیز دیک تو حاضر شو مشیروی ناچار رضا دید قوم را فرا هم کرد و شیرین بیاد و  
 از پس پرورش شیروی گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهری و بانوی  
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درارم که هر خواسته و مال که مرا نوده و  
 دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان نند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر و خمر  
 را کشاده و او را داج گفته باز آیم پس بکنار تو خواهیم بود شیروی اینچله را اینچیت و شیرین پسری خویش  
 باز آمد و آن مال و بندگان را برفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و بجهت  
 داد تا از مهر خسرو باطلی کنند و آن بندگان را بچنگلی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر و خمر و  
 برکشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواست و  
 بر دیوار نهاد و بعد از آن حال سخت شکفت آمد و همچنان سمرانه خمر استوار کردند و بر رفتند  
 و با شیروی گفتند **شهر** بانو بنت پادشاه نیز در جوبن شهر با کیمیری پادشاه فارس

که نام حسدوی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت  
 قاسم بعد از آنکه اسیر شده اورا به دینه آوردند و عمرا و ارمیان امیر المومنین و حسین مجتهد که هر یک  
 خوابد بشوهری جستیار نماید شهر بانو از جبهه احترام فاطمه به حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض  
 شد بگهت امام حسن ۱۴ هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد و رضی نشدند قبول مزاجت حضرت امام حسن  
 را نموده و رجاله نکاح آنسرور در آمده در خدمت جناب بود تا روز عاشورا در کربلا جناب وصیت  
 بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من و برشتن ذوالجناح بحجیه گاه ذوالجناح را سوار شو و بجا  
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء  
 بنا بر وصیت آنحضرت باینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت  
 قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود بپرس اورا نیز ردیف خود سوار و ذوالجن  
 نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را آتیه کرد که گویا زمین زیر پایشان چیده میشد تا رسیدند  
 زمین بی در اندک زمانی پس شهر بانو بفاطر فرمود پیاپی ده کردید فرمود ای فاطمه درین  
 شهر دوستها و محبان پدست هستند و احوال و اقربا بمن از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری  
 میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدست که مأمورم باید بروم جائز نیست که از  
 حکم امام مخلف نمایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بوده در آن غار رفته غایب شد  
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قلعه آن کوه خیری که شبیه بود بمقنعه و  
 از او عینت و انت مر در دیکت آن مقنعه و از او بشود بلکه زینکه استن به پیر هم باشد عینت  
 نزد یکت بشود اما فاطمه تنها مانده آورده اند که در روز بارزنی بود از نسل عمار یا سرو نام آن را بعد  
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا ۱۵ بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنخدره آمده بخدمت  
 گذارشی بود و چندان در خدمت آنخدره ماند که فرزند ارجمندی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند  
 ملک شاه غازی بن یزدجرد بن ششیر یا ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه ششیران برده و او را بسیار  
 کرامی داشت حرف الصاد صفیه زوجه دهم رسول

خدا بنت حنی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط یارون بن عمران علیه السلام از قبیل بنی نصر  
 است مادر او خمره بنت سموال باشد بخت زن سلام بن شکم بود از نو جد شده و نکاح کنانه بن

الربیع بن ابی ایحییٰ در آمده و کنانه در عرب خیر گشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص بخوبی  
 و تزیین کرد و آزاد ساخت و اعحاق و اوصادق او فرمود چون از خمیر کوچ خواستند که در اعلمه  
 پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زنانی  
 خود را بر آن پیغمبر نهادند و بر پشت آنحضرت با جامه او را پوشیده داشت و بار داء مبارک بر  
 پشت شتر نشین و خود بر پیش روی سوار شد و چون شیل راه طی مسافت کردند و منزل بنا خواست با او  
 زفاف کند صفیه رضای پیغمبر بخید و در منزل صبا با ام سلیم مادرانش فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف  
 خواهیم کرد و او هنوز هفده سال تمام نگذشته بود و نیک زیبا رخسار بود با بجمه ام سلیم او را خوشبو  
 کرد و بیا موخت که از رسول خدا ی سر بر تابد پس در منزل زفاف کرد و انشب ابوالیوب  
 انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در گردن پیغمبر بجز است بود مباد که پیغمبر از خمیر بر  
 بانگ سلاح ابوالیوب بشنید فرمود کبشتی گفت منم ابوالیوب صفیه زنی جوان است شوهر و  
 پدر او را مقول ساخته دیدیم کردم که مباد انا شایستی از او پدید آید فرمود **اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ**  
**کَلِمَةً بِکَلِمَةٍ** با بجمه ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بسکوی لشکرگاه بردم و پرده بر کشیدیم  
 تا غسل کند و گفتیم پیغمبر را با خود چگونگی یافتی گفت امشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود چهار منزل  
 پیش زفاف رضای دادی عرض کردم چو دان نزدیک بود دیدیم کردم که ترا آید پیغمبر را  
 این سخن خوش آمد با بجمه رسول خدا ی در صبح زفاف قروت و روغن و خرماد و سویق طلب  
 کرد و چپکالی کرده و لیمه باد و صفیه خرماد را آب گذاشته صبحگاه از آن نمید مردم را بداد و بعد از  
 ورود بدین رسول خدا ی صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان آنچون وصف  
 جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی بنا شناخت خود را بمیان  
 انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قها چادر او را بکشید و گفت ای شعیبه صفیه را  
 چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته  
 ایم ان اسلمت گوید از زنان پیغمبر چپارتن بلباس دیگر کون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب  
 بنت جحش و حفصه و جویریہ پس حفصه با جویریہ همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند  
 جویریہ گفت او از قومیت که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دستی او را  
 مبتل رساند عرض کرد من باین بودیم چیزی ندیم پیغمبر بخید و دو یا سه ماه ترک او بکنش زینب  
 چنان از آمدن پیغمبر با یوس شد که سر بری که از بجا او بود برداشت انیس انیدت یکروز رسول  
 خدای بخانه او درآمد و کشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در کرد او انجن بودند  
 صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با  
 یکدیگر غم کردند پیغمبر دانست و مکر و ده داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و  
 نیز گفته اند کبر و پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما  
 بهتریم از تو چه ما را شرف فراست است بهم زنان او نیم فرمود چرا میگوئی پدر من مروان و عم  
 من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت ای الله یا حفصه و یکروز عایشه در  
 تشنوع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت  
 را خشم آمده گفت لقد قلت کلمة لو میترج بها البحر لم زجت یعنی کلمه گفتی که اگر  
 لونی داشت و در بحر افتاد در یار دیگر کون ساخت در سال سی و شش هجری و بزوایتی در زمان  
 حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده  
 اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل  
 یکی از شاعران بزم و اجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات

جوش جهان من را اندن سبک را الکت الکت  
 مینی ملاین یعنی کوه بانه بر ما یا جب ادر  
 شمع جلانی آی مین آج وه سیری قبر پر  
 خاک هو زندگی بهلا تیری مریض عشق کی  
 بجز من خوب خاک اوزی انکو وانه کچه اثر  
 حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فرست

بزبان اردو از مشار لیس است بیت  
 مین چون جد الکت الکت لوک جد الکت الکت  
 منه کو چهر اکی یارنی مجھے کما الکت الکت  
 چلیو خدا کیواسطی باد فقا الکت الکت  
 من چون دواسی دور دور مجھی دوا الکت الکت  
 نالی نمی الکت الکت آه رسا الکت الکت  
 سب کای لطف الکت الکت بکافر الکت الکت

عرف الضاد

ضمیمه بیت جزئیته بن ثابت انصاری و الشاهدین خواهر اتم عطیة الانصاری از حلیه

صواجات تعمیر است در مرثیه پدر خود گوید عین جودی علی حزمه بالدفع

قتل الاحزاب يوم الفرات	قتلوا ذی الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالقرات
قتلوه في فبنة غير غول	ليرون الركوب للدعوى	نصر الله الموفق ذا العدل
ودانوا بذلك حتى للممات	لعن الله معشراقتلوا	وعالمهم بالخزى والافات

ضعیف معاصر حکیم آری بود و مطلع آرد در دلم بود آرزویت بیش از سه آرزو  
دیدم آن روی و شنیدم شاد آرزو بر آرد آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر  
بود که با بی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاورد روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیز می نیست	هم سپید و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدی بنیسم ز زدن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست
شوهر نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر نیست انگیزی نیست	دارم همه عیب را که گفتی اما
عیس بر از بلای بی چیزی نیست	حرف الطاف

طلیح بنت عبد الله در سرای رشید نفی بود و او را اطلاع گفت پدر او را عبد الله دانند  
در باب خطای سحر نامی در صواجات دیده نشد حرف العین  
عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوجبر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب  
بن سعد بن تمیم بن مره بن قوی است و نسب او با پیغمبر در مرتبه پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله  
است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زمان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام  
خواهر زاده خود کنی با من که عبد الله بن نیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عوف بن  
عبید بن عتاب بن اذین بن سمیع بن دبان بن الحارث بن عثیم بن مالک بن کنانه است  
و کابین او چهار صد در هم است با بچه در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی هجرت  
عقد او در شهر ثوال و زفاف او نیز در سال دیگر ثوال افتاد و نه سال و ده ماه پس از پیغمبر بود و هنگام  
وفات رسول الله هشت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدا از عایشه روایت کنند

قلو سمعونی عصر دشتاخذ	لما بدلوا فی سوم یوسف من بعد
-----------------------	------------------------------

لَا تُزِنُ بِالْقَطْعِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِيمَانِ

لَوَاحِي زَيْلِ الْوَرَائِقِ جَبْدِيَّةٌ

عمره دختر سعد بن عبداللہ بن خدار بن ثعلبہ الانصاری است چندان حریص بود و شوهر کردن که چون خواستار در آمدی فبقول خطب فتقول نکح و بقول انزلی و تقول انکح یعنی خواسته می گفت خواستار من بی توانی پاسخ میدادم من زن تو ام چون می گفت فرود آئی پاسخ میداد که شتر را بخوابان با بچه چهل و شش و شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیلہ بزرگ شدند نخستین زن مردی از قبیلہ ایاد شد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلمان او را بگرفت و خارجہ بزراد و مکتی با تم خارجه گشت و از خارجه قبیلہ بزرگ پیدا آمد انکاه عمرو بن بقیع بن حارث بن عمرو مزنیقا او را بسر ای آورد و سعد را بزراد که پدر قبیلہ حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند از خرد بعد از او در سر ای بکر بن عبدمنہ بن کنانہ درآمد و لیث و دحل و عرج را بزراد که پدر ان قبایل بزرگند انکاه زوجه مالک بن ثعلبہ بن اسد شد و فاضله و عمر را بزراد پس حشم بن مالک بن کعب بن القیس بن جبر از قضاعه او را بگرفت و عرابیہ که پدر بطین بزرگی است بزراد انکاه ضحیح عامر بن عمرو بن لحو بن السمرانی از قضاعه شد و بھرا و ثعلبہ و ہلال و لحو و صبر را بزراد پس از ان عمرو بن تیم شد و اسید و جیم را بزراد کونید میت و ان قبیلہ بزرگ نسب با تم خارجه میرساند حکمران شد و دختر اطرش بن رواحه است در خبر است کہ بر معویہ درآمد متوکل شد علی عسکاز لہا یعنی در حالیکہ تکبیر زده بود بر عصائی کہ بن آرا با ہستی زد و دودہ مخوف داشتہ بود پس معویہ را شجاعت سلام داد و نشست معویہ گفت من امروز نزد تو امیر المؤمنین شدم و از این پیش نبودم قالت نعم اذ لا علی گفت امروز چون علی علیہ السلام زندہ میت تو در نزد من امیر المؤمنین شدی معویہ گفت تو انکس منی کہ شمشیری حامل کردی و در صفین میان دو صف در تهاوی و ہی گفتی ایہا الناس علیکم انفسکم لا یضترکم من ضل اذا اھتدیتم ان الجنة لا یحزون قطنھا و لا یھرم من سکھا و لا یموت من دخلھا فابتاعوا ما بادرید و من نھما و لا تنھما ہوہما و کونوا قومًا متبصرین فی دینہم مستظھرین علی طلب حقہم ان معویہ دلفا لیکم یحکم العرب غلب القلوب لا یفقهون الا یمان و لا یدرون ما الحکمہ دعاهم الی باطل فاجابوا و استدلواہم الی الدینا فلبسوا فافلح عیاد اللہ فی دین اللہ

دوین

دودان بن

وَاتَّكُمُ وَالتَّوَّاعِلُ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْقُضُ عَرَى الْإِسْلَامِ وَيَطْلُقُ نُورَ الْحَقِّ وَهَذِهِ بَدْرُ الصَّغْرَى وَالْعَقِبَةُ الْآخِرَى يَامَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ امْضُوا عَلَى بَصِيرَتِكُمْ وَاصْبِرُوا عَلَى عِزْمَتِكُمْ فَكَأَنِّي بِكُمْ غَدًا قَدْ لَقِيتُمْ أَهْلَ الشَّامِ كَأَهْلَ النَّارِ

### الْمَاهِقَةُ تَقْصَعُ قَصْعَ الْبَعِيرِ

در جمله میگوید ای مردم بر شماست که خویش را و پائید زبانی را رساند شمار کسی که همراه شد کاهی که بطریق پناه سپارید بهمانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت مایه جوید هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخیر بهشت را بجای خانه که نعمش پائیده نباشد و اندویش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بیسنا و در طلب حق خود توانا باشند بان ای مردم بدانید محو تبه است شما نمود با جماعتی از او باشد عرب که در دلهای ایشان محبوب و تارک است نه ایمان دارند و چه حکمت شناسند ایشان را بوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند اندک ای بندگان خدا در دین خدا ثابت باشید و کار دین را بسیکه گیر باز نگذارید که این جصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاند بان ای مهاجر و انصار این احد و تبه است مانند بد صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر بر عزیمت فرمائید که یامی بنیم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان با نکت در خواهند نمود مانند حمار با از بنیق و دها نازد و دودم آگنده خواهند ساخت چون شران از شخار چون موی غلبه عکرشه را تا بدینجا قرار است که در روی با و آورد و گفت کویامی بنیم که بر همین عصا که در دست داری تکیه زده و اینستحان را همی گویی و لشکر باین در کرد و تو فراهم آمده اند و همی گویند اینست عکرشه و خضر اطرش است اگر نه قضا بر این فته بود لشکر شام را بر همینست میگردی لاکن بقدر خداوند در کون نشود بان ای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین یقول الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا لا تستلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوءکم و ان اللیب اذا کره امرالن محبت اعار به گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورد و اید پیش منید از چیزها

که اگر آشکار شود بدین آید شمارا تا نامرد و حائل چیزی را که بکرده طبع اوست احاد است آزاد است  
 بنیاد و تذکره آنرا کرده و میثمار و معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز  
 نهای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از غنیای ما تا بخش میکنند بر فقرا ما امروز کار  
 بهیزار عدل نخت نشود چه را با بهره و نصیب نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را  
 سعت عیاشی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته را میشت مثل تو کس با بی غفلت را پشت پای  
 زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون را میشت روایت مانند تو کس احانت  
 خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد و معویه فرمان کرد صدقات ایشان بخش کنند و از  
 طریق عدل و انصاف انحراف بخونید عصمت سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود

و کاه ای اشعار لطیف و دلچسب میفرمود  
 غم جدا می کشد مچرخ ستمکار جدا  
 تا فکند دست مرا بخت بد از یار جدا

حرف الفاء

فاقره زوجه قره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت کفشار در میان زمان نامبردار بود  
 چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عجبی بود  
 که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عید رفت و هرگاه تقسیم غم میداد  
 که با او در آمیزد هم خوشی داری میگردم و دیگر روز عشق او افروغ و صبرش اندک شد و همچنان تکلم  
 قصد فنا نفس خویش را میخاطب داشت فقالت یا نفس لا خیر فی الشرة فانها  
 نقضت الحرة و تحتدث العترة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواستش نفس فزایش  
 گرفت و او را آهنگ داشت و بدینچنان غمان بکشد و گفت یا نفس مویته مر بجهة خیر من  
 الفضيحة و رکوب البقيعة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و

لوم الدیار اندک خوشی داری کرد زمانی دیر برنگذشت که بار نفس خواستش آغای  
 و این گرت دست فزیمت بازیه قالت ان کانت مریة واحدة فقد بطل الفاء  
 و تکرم العائدة گفت اگر بیک گرت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح مفید  
 آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر  
 باش چون شب برسد او را بخمار در آور و دبا و بخت و کام برانند چون از آن کافور بر خیزد



والتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضیلت یعنی بجز آنکه بدم و خود را  
فضیلت نمودم اما از آن نوی شوهر او مره که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آنکست حضرت  
نمود در عرض راه غرابی را نکست که بانگ برآورد بان علمی که متداول بود از تنبیل غراب بدو  
که زرش هم اکنون تدارک نماند بخت و سبب تقرب براند و قتی پس در رسید که غلام  
از شکم زن بر خاسته بود و فاقره از آن کردار نا بهنجاریشان شده اینجی عادت کرد خیر قلیل و  
فضیلت یعنی مره چون این سخن شنید در بخود و در آمد و گوشت میان دو کف او از غایت  
غضب لرزش عمداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این بعد چیست گفت از آن کلمه  
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتد ده نمره بزد و بمره این شعر بخواند

و اهلون بها مفقوده حین تفقد	لعمرك ما اعتاده في منك لوعنة
ولا انا من وجد عليك مسهدة	

و آنجا که تیغ بکشد و غلام را بکشت فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد برادر  
ابوسلمه بن عبد الاسد خندومی است و او را از اشراف تبسیله بنی مخدوم است در ایام توقف  
پیغمبر در مکه دست بزدی برآورد و سنگ کام سرت ماخو شد او را بخت رسول آورد  
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس با آن دلیری  
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بختیار جز ساسانه بن زید پس نزد یکت او شدند و او را از در  
ضراعت بشفاعت برانجختند ساسانه نزد یکت پیغمبر آمد و در محو گاه فاطمه آواز میزدند و میخواندند  
از کفار و از یکت دیدار رسول حسدای دیگر کون شد و فرمود لا یتفع في حق فان الحدوث  
اذ انتمت الى فليس لها مثله ای اسامه آیا حدی از حد و د خدا را از در شفاعت بیرون شدی  
اسامه چون این پدیدار کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن ای پسر  
فرمود دیگر مرده مردمان اعم ساله عرصه هلاک شدند از بهر آنکه چون بکین از کابر ایشان دست  
بزدی برآوردی و او را ترک گفتند و حد بروی نراندند و چون ضعیفه این گناه کردی اقامه  
حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس خود در قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد  
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه خندومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترجم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا تو بت من بدرجه قبول پیوست تمیز فرمود از گناه  
خود چنانی که از مادر زاده باشی انجیریت دلالت کند که شفاعت در حد و استیجرام باشد  
فنا الفناء یکم یکی از پرده کیمیا جهانگیر شاه بود و طبعی بوزون داشت این آیات از دست  
بسنگام سحر و لبس من جلوه گر آمد  
مکن تکراری دل بر نفس در سنجبت را  
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم

حرف القاف

قره العین خلیفه باب الله مروج هدیه  
بابی بمانان بن زین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش یکمین از جمله  
فقها بود و شوهرش ملا محمد پیر ملا محمد تقی عمزاده و است که او نیز فضلی بکمال داشت و شش ملا محمد  
تقی مجتهد است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این مختصر نیز در  
علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باطنی و اخروی و از سوره قضا شیفه کلمات  
سیرا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت  
و اصحاب سیرا علی محمد باب بار ادنی عاشقانه شمع او را پر وانه گشتند کاهی او را بدانت  
دو قتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عروس  
پیر است میگردد و پیران باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میآمد و بخت برقرار میشت  
صلوس کرده چون و اعطان شمس از پشت و دوزخ یا دیگر دو از احادیث و آیات شرعی  
بکمال سیرا اندکاه میگفت هر که مرا من کند سورت آتش دوزخ بروی حیره نکرد متعین  
بر پای میشدند و بیای سیرا و میرفتند و بر دست و پای چهره میسودند ملا محمد تقی غم او چون  
کردار او را تفرس کرد از دطر و منع بیرون شد قره العین بر قتل غم خویش قوی را اندر  
۱۲۶۳ هـ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش  
ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهید ثالث لقب گشت  
اما قره العین از پدر و شوهر ترک رشته موافقت کرد و طریق بی الفت گرفت و از قزوین  
با اصحاب خویش با آنکه خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکطرفه

بسطام است مقام کرد حاج محمد علی طبیب علی اعلیٰ هم از خراسان برسد و باقره العین بکیرا  
دیدار کردند و چند گزشت مجلس را از یکانه پرداخته بشاورت بنشیند و در رواج دین باب  
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب  
کرده بی پرده بر منبر صعد و نموده گفت ای صاحب این روزگار با ازایام قدرت شمرده  
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنکه که باب اقالیم بعه رافر و کیز و این  
ادیان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد بود و قرآن خویش را در میان است و دینی خواهد نهاد  
و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق بروی زمین واجب خواهد گشت پس امر و زحمت پیوده  
بر خویش روا داردید که شمار اعتقالاتی نخواهد بود چون این سخن سپای مردمی که در کربلا بودند  
سر بر میان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و شبانی  
داشتند از ارادت باب برگشتند و یکایت میرون شده طریقی مساکن خویش میباشند  
و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده و نگاه علی اعلیٰ با اتفاق قره العین راه بازندان گرفتند  
چون بلاضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اموال و اطفال ایشان را  
بنصب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلیٰ و قره العین جدائی افتاد و علی اعلیٰ  
طریق بار فروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش و بی بدیهی  
عبور کرد و در اغوای مردم چنانکه توانست همی رنج برد تا آنکه به بند نورجور از مضافات  
بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر پناه شده او را بدار انخلا طه طهران آوردند و هر قدر  
او را بیضحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۰۶  
و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان او است

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان پرده بلا  
لقد استقام بسیفه فلقد رخصیت بارضا  
و اذ است جماله طلع الحبس براح و کاتما  
شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا  
چونم که کافرو جاهلی ز خلوص نیت اصفیا

عذبات شوکت محبت بسلاسل الغم و البسلا  
اگر آن صنم زره ستم کی گشتن من بیکینه  
سحری نکار است کم قدحی خفا و بیهیم  
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فته شاراو  
تو غافل از من و شاهدی بی مرد زاده و جای

تو بملکت و جا به کندی من و رسم و راه قلندری  
 بگذر ز منزل ما و من بکین بملکت فاطمین  
 لمعات و جهک اشرفیت بشعاع طلعت کمال  
 چه شنیدنا که مرگ کن پی ساز من شده بر کن  
 چه شود که آتش چیرتی بزنی بقلمه طور دل  
 پی خان لغت عشق او همه شب زبیل کردی  
 من و عشق آن مه خور که چه در صلا می یاری  
 تو که فلس مایه چیرتی چه زنی ز بحر وجودم  
 بله ای کرده امانیان بکشید و لوله را میان  
 کرتان بود طمع بقا و رتبان بود بوس لقا  
 طلعات قدس یارانی که ظهور حق شده برلا  
 بله ای طوایف نظر ز غایب شده مقتدر  
 شده طلعت صمدی عیان که بیا کند علم بیان  
 بتو ج آمده آن بی که بگر با شش خبری  
 صدم ز عالم سر دم اعدام ز منبع لاحدم  
 منم آن ظهور مبینی آن غایت بی منی  
 بله ای گروه عمایان بزیند بلسله و لا  
 بزیند نغمه زهر طرف که زوجه طلعت با خفا  
 طیر العیاء گفت گفت دیکت الشیء فصفقت  
 نوران نور ز شرفا طیران طور شجر طا  
 دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه صفا  
 کسی از نکر داطا و تشکر گفت حمل و لاش

ولما

اگر آن شصت تو د خوری و کراین بخت سزا  
 فاذا فعلت مثل اذا فلقه بلغت بماتشاء  
 ز چه ر و است و بر کم تر نی زن که بلا بلا  
 فشا الی مهر ولا و بی طع مجلا  
 فلکمه و د لکته متد که کامتر لزللا  
 رسد این صیف مبینی که کر و غم زده لصللا  
 بنشاط فتقه شد فرو که انا الشید و به کر بلا  
 بنشین چه طوطی دم بدم بشو خروش ننگ لا  
 که ظهور دلبر اعیان شده فاش ظا هر بلا  
 ز وجود مطلق مطلقا بران صم شود لا  
 زن ای صبا تو بخرش بگروه زنده دلا  
 مه منتقم شده منتقم بیهیت متجلا  
 که زو هم و کمال جانیان جیوت افتد عتلا  
 منتظر است بخدمی دو هزار وادی کر بلا  
 بی ابل اقده آدم و بهم الی لمتبلا  
 منم آن سفینه مبینی و لقد ظهرت و قد عللا  
 که جمال دلبر بائیان شده فاش فظا بپولا  
 ز رف القناع و قد کشف ظلم اللیال فاجلا  
 ورق البهاء تدفقت ریز و الیه مهر ولا  
 ظهران روح ز شجر با و لقد عللا و قد اخللا  
 شده محقق شده در خفا مستند تا متد ترا  
 کندش بعید ز ساحتش و بعد ز شجر سادلا

قتیله بنت لفر بن احارث بن علقم بن کله بن عبد مناف بن عبد الدار و از زوجه

عبداللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر بنظر بن حارث اسیر شد و بم  
فرمان رسول مقبول کشت قتیله این اشعار را در مصیبت پدر کفایت و بکفایت رسول  
فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد و فرمود اگر قبل از قتل بنظر بن حارث  
رسیده بود اورا معفو میداشتیم میت

یا راکبا ان الاثیل مظنة  
بلغ به میثا فان تحت  
منی الیه و عبرة مسفوحة  
فلیسمعن النضر ان نادیت  
ظلت سینونی ابیه تنوشه  
صبرا یقادی المدینة داغ  
احمد ولانت مجمل بحیبة  
ماکان منزلا لو مننت و میثا  
النضر اقرب من قلت وسیلة

من صبح خامسة و انت موفق  
ما ان تزال بها الکرکاب تخفق  
جارت لما یجتہا و اخو تخفق  
ان کان لیجمع میت او یطق  
لنقادها هنالك تمزق  
رسف المقید و هو عال موثق  
فتموها و الفحل فحل معرق  
من الفتی و هو الخیط المحنق  
واحتقام ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کس یکم از نساء لکن بودہ زیانش شیرین و کلامش نیکین و طبعش نیکین این اشعار

دل طپیدہ پہلو میں جو تہ دار نہیں  
پن آپ ہی تو اتھا کی کسی کی عاز نہیں  
کیا نہ کو لیا یارون فی محبہ پہ وار نہیں  
بغور ہمنی بود یکما کسی کی یار نہیں

یقین کھی دولت سے امین یار نہیں  
نہ مجکو دیکھی بوسہ میں آپ لیلو کی  
سیا یا مجکو زمانہ فی آخر شش چورنگ  
فلک زدہ ہی جو کما تو اندون صاحب

کو کسب شخص تمار و انو و خورشید الشعر اصالح الدین سعدی شیرازی منقطع از تو  
عشقا زان رو لبوی قبلہ آن کو کسبید  
بر کجا صحراب ابرویش نماید رو کسبید  
کاملہ یکم دہلویہ از خدات عبدالکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیاضی این رباعی از تو  
با پای ہمد عمر تو سنکی کرد  
زین واسطہ از قفس شب آہنک کرد

عشقا زان رو لبوی قبلہ آن کو کسبید  
کاملہ یکم دہلویہ از خدات عبدالکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیاضی این رباعی از تو  
فیضی مخور این غنم کہ دولت تنگی کرد  
میخواست کہ مرغ روح بند رخ دوست

کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از ویافته شده  
 سزد که بخش بر دامن بدورم کثیر فاطمه و مادر سلیمان  
 کلبدن یکم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از دست  
 هریری روی که او با عاشق خود یار داشت | تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست  
 کلچره یکم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است کاه کاهی شری میخانه این بیت از وی  
 هیچ که آن شوخ کل رخسار بی اغیار نیست | راست بود است آنکه در عالم کلی بخار نیست

حرف لام لبابه بن الحارث بن خرن الهلالیه بن بنی بلال بن عامر بن مصعبه زوجه عباس بن عبد المطلب  
 گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند  
 آورد و نخستین فضل بود که لبابه بنام او گفتمی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل گفتمی  
 یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر یحیی

عبد الله بن یزید بلالی و حق او این شعر گوید	ما ولدت عجیبة من بخل کسیت من بطن ام الفضل عم النبی المصطفی ذی الفضل
بجبل تعلمه و سهل اکرم بهما من کهملة و کهل و خاتم الترسل و خیر التسل	و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی مصیونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصامه که  
 بنیره و دیگر خزله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسلمه و دیگر سلمی و دیگر سلانه و غیر  
 بعضی زینب بنت حمزة بلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن  
 حاطه بن حمره بن حمیر را در اینجا است لبابه صغری خواهر لبابه کبری است و نسب و پیشتر قثم  
 شد و در اسلام لبابه صغری کشدی و در دست نیت و او مادر خالد بن الولید است لبابه  
 بنت ابی خنیسه بن خذیفه بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عوج بن عدی بن کعب  
 القرشی زوجه عامر بن ربیعہ گویند حاحره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبابه  
 بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را  
 بر رسول خدا به ساخت لبابه بنت قائف الثقفیه و غیره که حکام غلامان از نینب

حرف الميم

و دختر رسول خدا حاضر شد

میمونه زوجه یازدهمین مرتبه بنت الحارث بن جون بن بحر بن الحزم بن روبیه بن عبدالمطلب بن  
 هاشم بن عامر بن صعصعه بن عامر بن بلالیه مادر او بنت عوف بن زهر بن احمر بن اقیلیه  
 و بروایتی از کثرت بود دختر او را نام برده بودیمیمونه فرمود و پسند ما در میمونه را داد ما  
 بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجز و جعت علی الارض اصحاب یعنی این زن که پسند  
 باشد داد ما های نیکو فرایم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل  
 با عباس عم پیغمبر بود و پسند از حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عیسی خنمی باشد از وی  
 نیز دختران داشت اسماء بنت عیس ابی جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی  
 قحافه بکر بنت و بعد از ابو بکر و را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از بنه این شوهران فرزند  
 با بجمله دختر دیگر او را که زینب بنت عیس باشد حمزه بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی  
 بنت عیس را شد ابن الهادی عقد بست با بجمله میمونه در جاهلیت زوجه مسعود بن عمرو بن ابی  
 از او جدا شد بکلیج برادر عیسی بن عبد العزی یا حویطب بن عبد العزی یا فروة بن عبد العزی  
 یا بنه بن ابی رهم یا عبد یلیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال  
 هفتم هجری هنگام مراجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض صرف که در نواحی مکه است با او  
 زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در همان منزل و داع حجت گفت و در محلی  
 زفاف و فون گشت کونیه میمونه زینب که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواتاری بدو بردند  
 بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر سر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد  
 یا ایها النبی انا احللک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن و ما ملکت  
 یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و  
 بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها  
 للنبی ان اراد النبی ان یستکنهها خالصه لک من دون المؤمنین  
 این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زن را تزویج خواهد کرد و او خوشتر را به پیغمبر بکشد رسول  
 خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کاین زن را تزویج

سازند و بر او ایستادند و بخت محش یا زینب بنت خرمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبریه کرد و گو  
 که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبریه ساخت کابین او را چارصد درم دانسته اند  
 با جمله میمونه کوید و قتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل  
 کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از اینجا غسل کنم  
 فرمود لیست علی الماء جنابة و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول  
 خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بست پیغمبر آمد و در یکوقت میمونه در کتف  
 رسول خدای او را سوگند داد که در یکجای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان  
 دیگر میروی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه  
 یک و بقولی استوار تر در شصت و یک یا شصت و سه و بر واثقی شصت و شش هجری  
 بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بودند ام سلمه و کونید ابن عباس  
 بر او نماز گذاشت و خواهر زاده های او زید بن الاصم و عبداللہ شداد بن الہاد در قبر او را ندند و  
 او را اینجا کپی بردند از روایات او در کتب عامه فقاه و شش حدیث است ثانی هفت حدیث  
 مستفی علیه است و در دو بخاری و دو در مسند بخ و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای پیغمبر  
 پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خرمه در ایام حیات پیغمبر از  
 جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ما ریم نخستین کنیز کانی که با رسول خدا  
 طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قضیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش  
 شیرین حضرت رسول هدیه فرستاد و ما ریه کنیزش سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمله  
 مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمن را در او تصرف کرد و او را دوست جمعی داشت و آنرا  
 از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از حبش با رفت جسدش را بقیع با  
 خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عروه بن مسعود ثقفی است و ما در حجاج بن یوسف  
 است و از آن پیش که در حبالة نکاح یوسف درآمد زن پیغمبر بن ثعبه بود و شقیه جمال نصر بن حجاج  
 از قبیلہ بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود طراوت دیدار و علالت گفتار سطح اظهار بود و فارعه  
 در حجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بگاه بر زبان او میرفت



از قصایک شب عمر بن الخطاب بر دسرای او عبور داشت نشید فارغ را اصف نمود که این شعر را شنید

الاسبیل الی خمر فاشربها      ام لا سبیل الی نصر من حجاج

عمر گفت من بذه الممیتة این عاشق از زندگیست قصه او باز نمودند و بچکا نصر را حاضر نمودند و در حال و سخت خیره ماند فقال له و انت الذی تتمنك الغایات فی خد و رهن لا اتم لك اما والله لا ذیلن عنك دداء المجمال پس وی با او کرد و گفت

تو فی بخش که زنان بری بخار از پس پردها آرزوی تو می کند سو کند با خدای که جلوه جمال از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی کیسوی او را پاک بستر و انگار نیک در وی او نظر کرد و گفت است مخلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گنا داشت که بر من بگیری عمر گفت این

گناه بر من است که ترا در دار بخت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود استیلا را مکتوب کرد و تمنی یعنی نصر را بگوید در میان زمان بدین نصبت من الممیتة مثل شد و از انبوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع بر حایت قراشی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که بگوروی ترانندان بصره بود تقدیم خدمت

او می کرده دل دهرهای اوست و نصر نیز دل بدو داد و بیچک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواعظ نصر و طاهر سرای بوده ایشانرا محال نرفت که راز دل با یکدیگر مکتوف دارند پس آنکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن تلمیذ و قرأت دانا بودند و مجاشع را بصره از خواندن و نوشتن بیک روز خوش عشق نصر را نصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نکاشت

انی قد احببتك حب الوکان فوقك لا ظلك ولو کان تحنك لا ظلك یعنی چنانست دوست سیدارم که اگر حب من بالا گیر و مظلوم گردد و اگر در سخت قدمت در اید تو را حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت و آنرا یعنی من نیز چنانم که تویی مجاشع گفت نصر چه نکاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما

چند شیر بد گفت توجه نوشتی گفت و آنرا مجاشع گفت ما به الله الطبق این سوال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و داشت و نه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نکارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را در دفتر بیاخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر بن خطاب

از مدتی بیرون شدن نفرمودیم اکنون برخیز و بصره را که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

عمر بن الخطاب

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان  
بصره این بدانتند و آذلفت من المثنی همین مثل کردند جاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او  
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و شمیل را گفت کرد دانی باروغن بیالای و نیز دیک  
نضر برده او را قوی بخش پس شمیله نان بر گرفت و نیز دیک نضر شد و او را بسینه خوچیانید  
و از آن نان قندری بخورانید و زمان نضر نیز و گرفت بختن از آن مردم که بعبادت نضر  
حاضر بود گفت قائل است الاغشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی مخوها | عاش ولم ینقل الی قابو

و چون از و بگشت بچنان نضر بخو گشت روزی چند بشکونه گذاشت تا از جبین بگشت اما  
از انسوی فارعه در سرای غیره بن شبته الثقی نیزیت یکروز با داندان غیره بروی درآمد و نکست  
که فارعه خلای و کف دارد و تجلل مشغول است فقال یا فارعه لئن کان خللاک  
من العدا انک مجشعة وان کان من العشا انک لبشعة اعتدی فانت طالق  
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشکیر کرد و عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است  
دبانی که بی تجلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالمت  
سخت عیناک من مطلق وما هو الا من شیطنة السواک فارعه گفت هر دو شیت بود و اگر  
بگریه است که تو فهم کردی بلکه این تجلل از بهر آوردن شطایمی مساوک بود و غیره از کرده خود  
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن سعود الثقی او را برنی گرفت  
و حجاج از وی تولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و صلاوت کفایت  
نامبردار بود تن از صنادید عرب او را خواستار شدند بختین بزرگ دوم ضنیس بن شریس  
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفاتی  
خویش را از دصدق عرضه دید تا هر کرا بخواهم از در اختیار گشت یا کنم پس مدرک ابند انجن کرد  
فقال ان لک کان فی العز الباذخ والحسب الشاح وانا مشر من الخلیقة غیر  
دعید عند الحقیقة گفت پدرم اسکانتی بلند و ژادی از جند بود و مرا  
نیز نهادنی بخت و شکر است چون کامپیش آید از جای زوم و بمیان شوم قالک لایعاب علی بن عبد

از این شعر  
از این شعر  
از این شعر  
از این شعر

کنایت از آنکه از مرد و چه شمایم کنی آئیل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد و  
و تدارک آن نتوان کرد با بجهله پس مدرک ضعیف بن شمس سخن کرد فقال انا في مال اثنت  
وخلق غير خبيث وحسب غير غثيث اخذ والنقل بالنقل واجزى القرض بالقرض  
گفت من بابی فره و خلقی سره و زادی خالص استوارم بدایه کفر کنم و نیات را بیکوی پادشاه  
دوم فقالت لا یشک غائباً من لا یشک شاهداً این سخن نیز مثل شد انگاه شمس بن عباس  
آغاز کرد فقال انا شمس بن عباس معروف بالتدی والباس حسن الخلق  
في سجية والعدل في قضية مالي غير محظور على القتل والكفر وبالج

غير محبوب على السر والسر من شمس بن عباس بن عباس من در میان باس معروف  
و موصوفت و جبلت من سجات خلق و عدالت در حکم مفسور است مال خود را حقیر باشم و غنی  
از خواننده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصیعت بر روی آینده در ندمم قالت الخیر  
فیج والشر محمد و این سخن نیز مثل شد انگاه مدرک ضعیف را دست طرد و در بر سینه طمس  
کذاشت و روی با شمس کرد و گفت یا شمس فقد حلت منی محل الا هزع  
من الکائنات والواسطة من القلادة لئلا مائة خلقك و کرم طبع ملکفت ای شمس محل  
مکانت تواز برای من چنان زیبا و در خور است که سم در پیش و جبهه تیر و گوهر در سر و قلاده چه ترا  
خلق بیکو خلق مستور است و انگاه شمس را جفت گرفت میون بنت بجدست و او را  
معویه فرمان کرد تا از نزل و مرعش با شمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزد یک معویه آوردند  
میون از انگاه که از سرای خود برشت تا انوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد کرد  
و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین اخوان و الام بود و دیگر و معویه کوش فرا داشت و میون

لبیت تخفق الارباح فيه واكل كسرة من قعر بيتي واصوات الرياح بكل فج ولبس عباءة وتقر عيني وكلب ينج الاضياف حوله	این اشعار مرسوم ذیل را انشاء میگرد احب الي من قصر مينيف احب الي من اكل الرغيف احب الي من نقر الدفوف احب الي من لبس الشفوف
---	---

وبکویتبع الاطمان طلب وخرق من بنی غمی ضعیف	احب الی من هر الوف احب الی من بغل زفوف احب الی من علی عقیف
چون موی این اشعار را بشنید قالب	
ماضیت ابنته مجدل حتی جعلنی علی عقیف گفت دختر مجدل را می شنید تا گاهی که مرا علاج ضعیف لقب کرد مهری از اهالی مرات بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاه رخ میرزا صاحب کوه شاه یکم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرثیه از شارالیه است	
زاهد اسواک ساز دست و لاشل شود بان ای حکیم طالع مسعود من نکر سلیم همه نوی دلبران چکل است از پیر ضعیف تا توانم چه کست	پنج بهر خار یک آن از خاک من حاصل شود کردم بر اوج برج سه خوشتر طلوع یارب که سر شتم ز چه آب و چه کست کرمل مرا بنوی پیران بود
شیرخان در راه انخیال نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاد یکم بالای بام نشسته بود اتفاقاً نشسته مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در میان قصر ظاهر شد یکم خواجه را جلبید خواجه باضطراب و عصبانیت خواست که خود را بچند بیت یکم رساند در ضمن آمدن سچیل چون پیر بود در کلمات عجیب از وی مشاهده افتاد یکم به مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود	
سر مهر و وفاداری منانده چنانکه پای برداری منانده	مرا با تو سر یاری منانده ترا از ضعف و پیری قوت و زود
یکم بچندیده صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور معروف بود لهذا مرثیه کرد	
از نمودیم بیک جرعه می حاصل بود در کس که زدم بی غرد و لا بعیت بود داشت خود او و زبان آنچه مرا در دل بود لاله سوخته خون در دل و پا در کل بود سحر چشم تو بدیدم بهر ریشا مل بود حیف صد حیف که ایند ولست سچیل بود	حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود کفتم از مدرسه پرسم سبب هر مست می خاتم سوز دل خویش بگویم با شمع در چمن صبحدم از تریه و زار است دلم آنچه از بابل و هاروت روایت کردند دولتی بود و تاشای رخت مهری را

همه از زمان کج بود و در بعض تذکره بنیابوری و بعضی برخانی نوشته اند طبع سوزون  
و قامت رغنا داشت و در بزم سلطان بنجر سلجوقی بجزت سپهربرد و این اشعار از و دیده شد

فصاحت چنانکه عادت است مرا سر باز بقدر می بندم بر بایم افسوس که از طرف کلمات گرفت سیاه رخندان تو آورد بداد شبهه که بنا ز با تو خشم همه رفت آرام دل و منوس جانم بودی من عهد تو سخت هست میدنم هر دشمنی ای دوست که با من کردی جام را بر کف دست نوشتی گشت از من طبع وصال دارم و سلم توان بخواب دیدن جانی هر صبا کز ز ندارد	افکنند و بکشت و گفت این خوست مرا دم میدادم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت شخرف لب لعل تو ز نثار گرفت در با که بنوک غمزه سقتم همه رفت رفتی و هر آنچه با تو کفتم همه رفت بشکستن آن درست میدا ستم آخر کردی تحت سید ا ستم پیشوا و کرد دست تو دست دگر الحق هوس محال دارم این چیست که در خیال دارم آیا تو کجبا محال دارم
--	---

گویند شبی مستی پیدل کسب هوا انجمن سلطان بنجر بیرون آمد دید که بر تن باریده است بعد از آن که بر  
گشت شاه هوار استغنا در مودی عرض کرد  
وز جمله خندان ترا حسین کرد  
بر کل نند پای زمین سپین کرد  
خینا کری و حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک  
اصف جاه امیرانه نیزیت بجدیکه هرگاه و مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب  
امارت سر و که آن بر نوچیان می تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات  
رخت مردانه در بر کرده تیج بکر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون می آمد گویند مسجدی در حیدر  
دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ انجمنی گفت چو محمد ابن سجاد خاص و عام است فلک گفت که این بیت بجز

<p>چون ماهه تقاشند بسیار پسندید و خندید و بکینار رویه میگفتند و گشتا جایزه بدو بخشید و این پیشانی</p> <p>بروز شش الهی چو ناسه مسلم بکین مقابله آن را بر سر نوشت ازل کرامتی می کنند با بستم لعل جهانرا</p>	<p>کشد باز که از روز باز خواهی منت کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منت که آن لب از ترک است بیدار در سرخی</p>
<p>نورجهان سپکم بانوی حرم جهانگیر</p> <p>پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش حسیته زبان زد سخنوران ایشان</p> <p>نورجهان اگر چه بصورت زیست گشتا و غنچه اگر از نسیم گلزار است نه کل شناسدنی رنگ بونه عارض</p>	<p>لیکت بیاطن زن شیر افکن است کلید قفل دل ما بستم یار است دل کسی که بحسن واد اگر قرار است</p>
<p>روزی جهانگیر پادشاه از سپکم سؤال کرد که سیکاسیکه زن و مرد با هم جمع شوند کراال</p> <p>باشدی جان من سپکم فی البدیهه جواب داد</p> <p>و نیز در وقتیکه سپکم حایضه بود شاه میسل صحبت او کرد و نورجهان سپکم این بیت بر زبان آورد</p> <p>بجان من اگر شاه دلت خوش نمود و کرد قبرش در شاه دره لاهور و این بیت بر لوح نی پر پروانه یابی فی صدای طلب برد راهم و دینا رفتش کرد بیت بنام نورجهان پادشاه سپکم زر</p>	<p>بجان من است ولی تیغ تو خون آلود میکرد بر مزار ما غریبان نی چراغی تی کل وقتیکه جهانگیر نام سلطنت بوی سپهر این بیت به حکم شاه حبیب نیکم یافت صدر بوی کفانی مصاحب و بخشین حرم سپکم</p>
<p>والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال الحش و</p> <p>فطرت بلندوی بر زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بران خدانی</p> <p>مسطوره انیر باعی بخت و در چهار سوی بازار آویزان کرد مقرر بر آنکه هر کس آن رباعی را جواب</p> <p>گوید در جاه نگاهش در آید که از موز و نان آن روز کار بچکس از عهده جواب بر نیامده وی هذا</p> <p>ازم در بر سنه روی زرمی طلبیم من از دهن مار شکر می طلبم</p>	<p>از خانه عجبکوت پر می طلبیم وز پشته ماده شیر زرمی طلبیم</p>

بعد از فوت خجانی سعد الله خان وزیر شاه جهان پادشاه بی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است بر بند رو که تحصیل ز است	تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است بجای علم و معنی شکر است	هر شبه از و چشید و آن شیر ز است

**حرف الواو (ا علی حضرت)** (و یکتوریا پادشاه انگلستان) امپراطور  
هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الکساندرین و یکتوریا دختر دوازد دکن دو کنت جهان  
امپراطور ژیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتوریا دختر دوسا کس کبوت  
بعد از ژور ژیم پسر او شش دوز چهارم تحت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر  
او را تحت نشاند از او هم اولادی نماند از سلطنت با علی حضرت ملکه حالیه که برادر زاده او  
میباشند تعلق یافت تولد علی حضرت مظمه در روز بیست و چهارم ماه میه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی  
از عمارات سلطنت لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور  
گرفته و اسم دیگر را که یکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر مظمه هنگام  
طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و نهایتی مویطلب و اهتمام را در پرورش و تربیت  
آن مظمه نمودند در سن بیست و هفت سالگی پدر ایشان وفات کرد و با فاصله یک هفته ژور ژیم نیز فوت  
شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس  
و یکتوریا از یکلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از سلطنت به و یکتوریا  
برگشت مادر پرنس و یکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به خرد و الا که خویش خویش کرده و وفاتش  
را تا ما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بن خجالی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای  
تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن  
یازده پرنس السنه المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزد و السنه قایمی علمی لاتین و یونان را نیز  
میدانست و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی  
همه را تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی  
ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه  
زوجه عمومی خود رفتند و از آنوقت بعد در مجلس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والد

خودشان بعضی از صفحات نگلیس فرستادند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فوائد منظر و حال  
 می نمودند در سن هفده سالگی دای پرنس با دوشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری  
 بلژیک آمد و چندی در قصر کنگلین همان شدند در عرض این مدت فیما بین پرنس و پرنس البرت دباطن  
 عشقی پیدا شد دای پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که انعطاف را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند  
 سال بعد ازین واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۲ مسیحی پرنس بن بچیده رسید که بقانون ملت  
 انگلیس تحت تکلیف و رشداست در این وقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف نقارغات و دیار  
 برای پرنس و والد ایشان میرسد و مردم به تبریک و تسنیت می آمدند در آن وقت کایت همانی و بال  
 بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاده محترم و برادرش مقدم داشتند با نظیر پرنس  
 از طوالت تجد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز یکمیلوم چهارم در قصر ویندر  
 برضرب و نوب فوت شد پرنس که به سبب از این واقعه اطلاع نداشت با مسرت در قصر خود خوابیده  
 بود چند نفر از وزراء با کیش بزرگ تعجب و شتاب تمام از ویندز بلژیک آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب  
 بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام عهده و خدمت خواب بودند حتی در بانان رحمت زیاده در بانان را از خواب  
 بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند پرنس عرض کن چند نفر از وزراء آمده  
 و میخواهند بجنور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است  
 و کسی جرأت نمیکند انعطاف را بیدار کند و زرا بگفتند بروم قسم است پرنس را بیدار کن ما و زرا میگوییم  
 و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترم خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این تمام بزرگی که در  
 پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حل بر سر ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنس از شد  
 تعجیل با همان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد کیش بزرگ تقصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد  
 که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیتی  
 بر وجه عمومی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرد و کسی پرسید چرا با و ملکه خطاب  
 میکنند و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهم از نوشته  
 بدانم که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده  
 و زرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از



انقضای مجلس یکی بقصر پادشاه شده یک بک رفته قسم جمعیت و انقاد و خلوص و صداقت خورد  
 دست انظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها لطف بسیار مفضل خوبی کردند که از آن روز درجه طاعت  
 و ترتیب و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلوم آن  
 مظهر زحمات پفایده نگشیده بودند در روزیست و یکم ماه ژوئن در یکی از عمارات دولتی موسوم  
 به سنت جمس مجلس بزرگ منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهل شهر و خارج در میدان مقابل برای  
 تماشا گرد آمدند و شاه با کمال تجل و دستکاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلوم پادشاه  
 وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک  
 توپ شد و تنبیه نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او ملکه غالباً در خیال میکرد  
 بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در اینجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار  
 ایشان در این عمارت متجاوز از دوازده هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای  
 تغییر دادن سیاست اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است  
 نشسته با کمال آسانی و بیستاد و ربط و اطلاع در امور سیاستیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً لطف  
 بسیارترین عالمانه کردند که محل تخمین و بنجید تمام مردم کردند در ماه او اعلیحضرت مظهر بقصر و سیندر  
 رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در آنجا کوه شهر لندن رفته بهنگام حرکت  
 و عبور از کوه و باز آمدن مردم آنها را شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را  
 میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهد برآمدند و در  
 سیاست و بنجید ماه نوامبر برای نشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهد لطف  
 و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای خارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه  
 سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه هزار پوند مقرر کرد و بر مقررری مادر آن مظهر افزوده تا به سیصد  
 هزار پوند رسید در هجدهم ماه ژوئن سال ۱۹۰۱ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج  
 گذاری منعقد شد جمیع اهل کلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز در شهر جمع شده بودند تمام قشون  
 که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده بالباس نظام در کوه های شهر صف کشیده بودند در عت  
 قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند و میر قهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی برافراشتند

آنوقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت  
 کردند کالسه های سفرا و ماسورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسه شاهزادگان و خانواد سلطنت از  
 عقب و دوازده کالسه ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دوزن بودند پشت سر آنها میرفت کالسه های  
 علیحضرت مغلطه ششم شراسبی بود و عقب سر ایشان کالسه هشت اسبی قدیم دولت بکلیس میرفت بعد  
 از آن کالسه سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت بکلیس حرکت میکرد با این هیئت و هشت  
 ملکه مغلطه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ  
 شروع کرد و با دستمالی که در دست داشت بکلیس روی کرده چهار مرتبه سوال نمود که ای  
 من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشناسان میدهم و اعلان میکنم که پادشاه حقیقی شما جزا و کس نیست  
 آیا شما که حاضرید و اینست میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفته بآواز بلند  
 شنیده میشد که خدایین ملکه و پادشاه ما را سلامت بدار پس از آن برسم معمول نماز و دعا بزرگ  
 شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه و اقامت داد پادشاه دست خود را بر روی تونیه و آخیل گذاشته  
 قسم یاد کردند که باین تونیه و آخیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف  
 آن عمل نکنیم ولی باداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات  
 دعا خوانده بسر و دست پادشاه مالیده بعد از غلظت از جای که بودند برخاسته بر روی صندلی که از  
 قدیم الایام جمیع سلاطین بکلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً بار و غن مقدس  
 شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همیز و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت  
 در بر کرده انگشتری و تعلیمی که از ائمه پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده  
 انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام  
 تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم  
 با ساز و نوا قوس و از ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپچه عمارت  
 دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن آخیل کشیش بزرگ پیش آمده  
 با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیله و از قول خود و نوا  
 نمایندگان مذہب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسیله

الطاعت کردند و وضع ساخت تاج مزبور را نیز قرار است زمینه آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز  
 باز قره خردار که قوی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت اهرم  
 و شانزده قطعه یا قوت دیگر از همان جنس یا قوت و یازده قطعه زمره و چهار قطعه یا قوت سبزی و هزار  
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس رُوز  
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس سطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و  
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت  
 آن تعیین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت و سه تاج کداری منقش شده پادشاه  
 با تاج مکرل بجواهر انگلیسی بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف آنها خوشترسیدند  
 و شادمانی میکردند و تالماسای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه ما را سلامت  
 بدارد تا مدت چند روز با هالی شهر تعطیل داشتند و از اعلیٰ ادنی مشغول عیش و عشرت بودند و شب  
 تا جلکاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بکلیج تماشا خانها و موزیک خانها و سایر کرد  
 کامها قدغن شد که مردم را حجاب راه داده مطالبه پول از احدی نشود و آن روز بعد از تاجگذاری  
 پادشاه برای اینکه خودشان را مردم بنمایند هر روزه بکالک نشسته در باغهای عمومی لندن گردش  
 میکردند و تمام شهر با قطعات دور و نزدیک آیین جشن بزرگ گرفته و خارج تاجگذاری ملکه از حجه  
 متجاوزان رخصت و نه هزار و چهارصد و بیست و یکت ییره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تاجگذاری  
 روز چهارم پیش از دویست و بیست و شترالیره صرف و خرج شد پادشاه بزرگای پرنس لوبل  
 که دانی اعلیٰ حضرت ملکه بود بر تنهایی آن عظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شش ماه مبادی  
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای انعطاف صعب و دشوار میدید باین لحاظ  
 چند مرتبه از ایشان خواست و تکلیف کرد که محض اینکه تنهایی باشند و نگذارد امورات دولتی  
 داشته باشند پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیٰ حضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند  
 و میگفتند بنور ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما رسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت بنور  
 چندان قاشقی در گلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجمن است و احوال انگلیس ملکه  
 حاضر اند و در حتمی که لازم است تا در این راه بخشیده است تا پس از چند روز دیگر پادشاه بزرگای

بخيال عرو و افتاده برای این کار پس ای خود را باندن بجنور علیحضرت پادشاه بنام کافه شش  
 که این دو پسرین مرد و برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمایند در پذیرایی  
 شاهزادگان انعطاف کمال تحریم نموده و از اظهار محبت و محرابانی چیزی فروگذار نکنند و چندی ایشانرا  
 نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشارالیه را مرد و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش خلق  
 بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن جمال بود پس آنانی که شاهزادگان در انگلستان  
 توقف نمودند از آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً کنونضام  
 خود را بدانی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عجاتا بمطلب محرمانه نزد او باشد تا بمجلس  
 پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و بموا  
 صفت ایشان بعد مرد و شاهزاده به اکت المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکیت خودشان را  
 در باب مزاجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند و زانها این نیت پادشاه بر این  
 و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که مورات و هام دولتی نباید و رسیدگی  
 بنجام آنها برای شخص علیحضرت شاهنتانی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خیره سلطنت  
 برای شکی لازم و انخیالی که فرموده اید نیالی بسیار خوب و مبارکت ماه دیگر که انعطاف برای افتتاح  
 پارلمنت مجلس اردبار رفتند در ضمن نیت خودشان نزد مخصوص مزاجت با پسر دانی خود به اعضا  
 مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت  
 سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخص پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب ولایت  
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش و یالی با و محبت فرمودند و روز دهم ماه فوریه برای عرو  
 معین شدند روز ششم اینماه پرنس آلبرت باید و برادرش بانگلتان آمده در قصر بوکینگام ملین بخت  
 ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یکت کردن بند جوهر نشان برسم هدیه و پیش تقدیم حضور ملکه نموده  
 پادشاه نیز نشان و حامل ثار تیر (زافوندر) به پرنس مرحمت فرمودند و روز دهم فوریا چنانکه  
 معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت  
 فیامین علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر  
 بود ثانی پسر چنانکه این فرزند بوجود آمد ملت کلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل کور برای همیشه

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی وزی علیحضرت ملکه باپرنس در کالسکه  
 گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طیانچه بطرفان علیحضرت خالی کرده و بلافاصله لوله دیگر را  
 خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچکس پادشاه و نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است  
 در این شبه جنک انگلیس با افغانستان در گرفت و کابل سخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک  
 او ده تیر در همین سال بنجاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد فها و اشترارد یکبار قصد جان  
 پادشاه مغظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند و سال ۱۸۴۱ علیحضرت ملکه  
 باپرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بایرینا در مخطمه انگلیس و بعد از سیر حدود و  
 نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته همان پادشاه فرانسه  
 شدند در اوّل سال ۱۸۴۲ پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلند  
 مراجعت کردند و یکبار امپراطور کل ممالک روسیه به دعائی منظمه آمدند اگر طبعیه امپراطور و یکبار  
 قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه آنرا محرم راز یاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور  
 آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند  
 و مکرر شفیقه میشدند و میگردند که خدایا یکروز بعد از شوهرم مرا زنده بگذارد چندی بعد آن منظمه  
 باپرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری پنجاب  
 ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید و عرض انیتد کنگ  
 دو اولاد دیگر بمملکه گرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند  
 بنحکم توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله باچوب دست خود  
 سخت بسراشان زد بطوریکه کلاه را خورد و کرده زخم سنگری به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد  
 مقتصر بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ ایک شخص بسیار  
 متمولی از مالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دولت و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت  
 علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر منظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت  
 انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا بدولت روس اعلان جنک  
 کرد و عنان متحد فرانسه و انگلیس برای جنک به قرم رفتند و سه مجار به شدید در جنک الما

ولما كان لا واد استيكرمان از قشون انگليس بطور رسيد در سال ۱۸۵۵ انگلستان بطور روس محوم شده است  
 امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطور اتریش و پرنس آلبرت ملکه و پرنس آلبرت ملکه آمدند  
 برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس چون بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سانی از  
 تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحب منصبان و سربازان زخمی خاک قرم نشان و امتیازات بخش  
 و اعطا کردید بقاصد دو ماه بعد علیحضرت مخطبه و پرنس آلبرت بیازید امپراطور و امپراطریس  
 فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنس سطرین دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول انگلستان  
 برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ اما در علیحضرت ملکه وفات کرد در ویکتوریا  
 دسابعده ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه مخطبه زیاده  
 از حد متالم و متاسف گردیده بجدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا در سال  
 تمام مشغول غزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس غزا در بر دارند و از عیش و جمانی دوری میکنند  
 امسال چون سال پنجاهم سلطنت انگلستان است از اینجا که ملکه انگلیس منتهای رضا و شکر گذاری  
 و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا به تهنیت و تبریکات این عید چون بزرگ گرفتند  
 اسحق در عهد سلطنت پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد  
 کثیری از سلاطین دنیا القدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود  
 ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملکه انگلیس اینطور بادل جان پادشاه و ملکه محترمه  
 خود را دوست میدارند و بدعا کوفی ایشان مشغول هستند **حرف الهاء**  
 هند ملکت عثیه زوجه ابوسفیان بنی امیه و بار رسول خدا و انجمن وحشی القتل حمزه رشید  
 در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که رسول خدای تعالی میگردد لقبانی از چهره او بختی در  
 میان نموان که گفت انگاه نقاب از روی بر کشیده گفت منم بنی بنی فرمود چون سلمان آمد  
 خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل بیخ خیمه را در روی زمین از خیمه تو دشمن تر نداشتم  
 و اینک بیخ اهل را از اهل خیمه تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود این بیعت خود را بدو پیوسته  
 کرد که منم در بیعت دست بدست تو رسام فرمود من با زنان مسافحه نکنم و این صحیح است  
 از آنکه گویند جائه بدست نهادن از زنان بر فراز آن جائه دست او مس کنند یا آنکه قدی

زنان

آب آورد و پیچید دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زمان دستش را خود را فرو داد و با چنانکه  
 بسیاری خود باز شد و هر بست که در ساری داشت خود در هم شکست و گفت ما از شما غرور و بوی چینه  
 طریق بعل پروریم آنگاه بر تنه بریم بدیدیم حضرت رسول فرستاد و پیام داد که امسال که سفندان با آنکه  
 و کم باریک نرسیدیم دعا کرد تا که سفندان او بسیار شد گفت ای ابراهیم برگزیده رسول الله صلی الله علیه و آله  
 هفت عقیقه در حطب التواریح مذکور است که آن هفت دختر پاک را من از شما سومه بودند در  
 صینی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی برای مالی شد تا خست و بنیاد مردم سومه در انداخت اهل و عیال  
 مردم سومه فراموش کردند و بگوشه با می خریدند ایشان نزد آن لفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقاً در آن  
 راه از بهر امان خود جدا افتادند آواره و اندوهناک رو بر راه نهادند و گریزان میشتند افواج شای  
 که بقا قبل اهل فرار بنیامیت جلوریز بودند برخی از آن با ایشان فرار کردند آن پاکدامن اهل  
 بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کار ساز عالم درخواست در حال بقدرت پروردگار جل جلاله  
 زمین از هم شکافته کردید و آن هفت کلدسته عفت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور  
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدو انجا رسیدند دیدند که گوشه ای نشان از چینه عبرت انسانی روزگار  
 مانده کوسید از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای تیره که زبان جوق و دشت  
 دشته زیارت آن مریم صفیاء شتانبند و برکت صدق نیست و لاوت مراد می باشد  
 منقول است که بعضی اناث را در عین زیارت حالتی روی میدید که یکبار از تعلقات جسمانی و هوا  
 نفسانی مجرور شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و درو جدا آیند در آن هنگام  
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوه شیت می پذیرد و فراتر از ایشان در ارض سانسوکی  
 واقع است همه می تخلف شریفه باورنی بود عقیقه از سادات جرجان واقع در خلعت

ایران این غزل از شمار ایما دیده شد	من سوخته لاله رخا نم چه توان کرد
واله شده سبز خطا نم چه توان کرد	صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلد و زیجا نم چه توان کرد	مجنون صفت از عشق بیان نارتو لرم
دیوانه میلی صفقا نم چه توان کرد	جز نام تو ام هر نفسی نکرد که نیست
نامت شده چون روز با نم چه توان کرد	ای همدی از جور و تیشنا ستم کار

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد	و این بیت نیز از وی دیده شد
جامه کلکونی در آمدست در کاشانه	خیزای همدم که اقا داشتی در خانه ام

**حاشیه**  
 از قرار مذکور چندی در کلبه که دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در  
 انجام دو یا سه با هم همسرای یکی از امای دولت تیموریه به ملی رفت و تا پایان عمر بخت  
 و فراغت بهر برد خط ثلث و نسخ و شفیقا و تعلیق را بخوبی می نوشت و این بیت از وی

باده و ناله کردم صید خود خوشی نگار را	بر زور جذب کردم دام با خود کج کل را
بنوشیدم سحر که چون شراب بریانی را	کردم و کردم بجام می لباس پرسیانی را
شدم همدم میخواران بخلو خانه حیرت	شکتم ساغر و سمانه زبده و ریانی را

گرفتم دام من صحرای هم پیشه محسن  
 سبق آموز شکم درس عشق بسینوایی

### خاتمه

پس از ادای حمد و درود بقیاس برهوشمندان صاحب خرد و میزان نیک و بد ظاهر است  
 که پر بهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار فاخر خلعتی که بقامت قابلیت  
 آدمی موافق و برادوست محارست و مطالعه تواریخ و اشعار و دست در تحصیل کجالات است  
 که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجیت است و اکتی مذاق جفا  
 در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و وقایق به نظر  
 عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در  
 خوردن غنما هر یک دنیای بنا بر این حسب الامر سلاله دو دمان عزت و مهستان ابقا و جلال  
 رفعت و احسان نسیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه مارت و فرمان وانی نواب علمیه  
 عالی شاه جهان بچشم الملقب به کرون آف اندیا و رئیس عظم دلا و طبقه اعلام  
 ستاره هند حکمران بهو مال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه سرت بخشای حجت اخرا  
 مناره به تذکره انجوتین که مثنوی بر ذکر خیرات حسان است بزور طبع در آمد و در توصیف



سفینه چندی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی  
 قماش معنی است کینه نیکوت چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر  
 زایل حال نحتی هر کوشه زایل قال زمیت هر صفی ز قوت روح خوانی کز وی صد  
 توان زیست هر سطر معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است دیو است  
 نیکباز شوق پر بیکه ز رنگ و بوی نیست هر صفی ز شوخی معانی چون پرده چشم  
 لیس است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند  
 و خواطر از قواید آن بهره ور سازند بختی احمق  
 دانسته المطلق بتاریخ شهر ریح الاکبر  
 سنه ۱۳۰۶ بخت اقل بندگان  
 میز احمدی شیرازی  
 بزیر طبع درآ





